











از خلفای راشدین

کلمات قصار

بر اساس منابع اهل سنت

تألیف: دکتر حسین زرّوق
ترجمه: جمال‌الدین علی خواجه



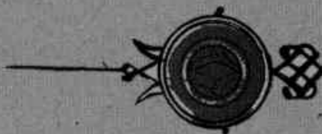


کلمات قصار از خلفای راشدین

براساس منابع اهل سنت

تألیف: دکتر حسین زرّوق
ترجمه: جمال‌الدین علی‌خواجه

سرشناسه: زروق، حسین
عنوان قراردادی: امثال الخلفاء الراشدین رضی‌الله عنهم و حکمهم .فارسی
عنوان و نام پدیدآور: کلمات قصار از خلفای راشدین/ تالیف حسین زروق؛ ترجمه جما ل ا لدین علی خوا جـه.
مشخصات نشر: تهران: احسان، ۱۳۹٤.
مشخصات ظاهری: ۱٦۸ ص.
شابک: ٥-۹۷۸-۳٥٦-۹٦٤-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی - عربی.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۱] - ۱۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: خلفای راشدین -- کلمات قصار
شناسه افزوده: علی‌خواجه‌پساوه‌ئی، جمال‌الدین، ۱۳۶۳ - ، مترجم
رده بندی کنگره: BP ۲۸/۸ /ز ٤الف۱ ۸۰٤۱ ۱۳۹٤
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹٤٦
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۵۸۷۳۰

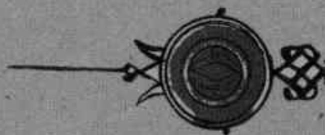


کلمات قصار از خلفای راشدین

تألیف: دکتر حسین زرّوق
ترجمه: جمال‌الدین علی‌خواجه
ناشر: نشراحسان
چاپ: چاپخانه مهارت
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول-۱۳۹٤
قیمت: ۷۰۰۰ تومان
شابک: ٥-۹۷۸-۳٥٦-۹٦٤-۹۷۸



فهرست مطالب



مقدمه

بدون تردید، نگارش درباره أمثال و حِکَم از مواردی است که ذات موضوع، انگیزه انجام کار شده و دارای ارزشی علمی- آموزشی است. در این باره، سخن ابن عبد ربه کافی است که می‌گوید:

«أمثال [مَثَل]: آرایش و زینت کلام، جوهر لفظ، و شیرینی معنی است. عرب آن را برگزید، عجم به آن رو آورد، و در هر زمان و با هر زبان به آن سخن گفته شده است. مَثَل از شعر ماندگارتر و از خطابه برتر است و هیچ چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد و جای آن را نمی‌گیرد؛ چنان‌که، درباره شخص مشهور می‌گویند: مشهورتر از مَثَل است، و شاعر چنین سروده است:

ما أنتَ إلا مَثَلٌ سائر   یَعرفه الجاهلُ و الخابرُ؛

«تو جز مَثَل سائر [مَثَل رایج] چیزی نیستی که آن را ناآگاه و آگاه می شناسد.»[1]

به دلیل فواید بسیار امثال، تألیفات فراوانی در این زمینه به انجام رسیده،[2] و پیشینیان به گردآوری، شرح و ارائه آن توجه داشته، و روش‌های مختلف و گوناگونی ارائه نموده‌اند. با وجود تمام این تلاش‌ها، هنوز جای کار بیشتر، چه از نظر موضوع و چه از نظر روش وجود دارد.

اما از نظر موضوع؛ زیرا امثال و حِکَم بصورت پراکنده در کتاب‌های ادبی و در لابلای متون مختلف باقی مانده، که این امر گردآوری دوباره را می‌طلبد.

---

۱ . العقد الفرید (۳/ ۳).

۲. در کتاب «فهرست» الندیم (ص:۵۸۹، ۵۹۰)، ۲۷ کتاب معروف و غیر معروف با لفظ «أمثال» و در مکتبة العصر الجاهلی (ص: ۳۱- ۳۷)، ۶۷ کتاب ذکر شده است.

و اما از نظر روش؛ زیرا روش‌های پیشینیان هر چند گوناگون و متفاوت است اما - به هر سببی - خالی از تألیف بر اساس اسامی اشخاص بوده؛[1] و آنان، غالبا آثارشان را بر اساس حروف الفبا و مسائل و واژه‌ها[2] مرتب نموده‌اند.

علاوه بر مطالب فوق، سهم خلفای راشدین در تلاش پیشینیان، محدود و پراکنده مانده، تا آن‌جا که بحثِ امثال و حِکَم خلفای راشدین می‌تواند در ادبیات عربی اضافه گردد.

درباره مطالب قبلی ذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نکته اول: پیشینیان، به امثال و حِکَم منسوب به خلفای راشدین توجه داشته‌اند؛ برای نمونه ثعالبی در «التمثیل و المحاضرة»،[3] و میدانی در «مجمع الأمثال»؛[4] اما چنان‌که بیان شد، چنین تلاش‌هایی مختصر بوده است؛ به‌علاوه، امثال خلفا در میان دیگر مثل‌ها وارد شده، بگونه‌ای که تعداد آن‌ها در غیر کتاب‌های امثال، بیشتر از چیزی است که در کتاب‌های امثال وارد شده است. از جمله، آن‌چه خود ثعالبی در «الإعجاز و الإیجاز»[5] و الیوسی در «المحاضرات»[6] گردآوری کرده‌اند، و نزد این دو، سهم علی بن ابي‌طالب نسبت به سایر خلفا بسیار زیاد است؛ زیرا ثعالبی ۱۰۰ حکمت از علی که قبل از او جاحظ آن‌ها را گردآوری کرده بود، آورده و موارد دیگری نیز بر

---

۱. از این امر - بر اساس علمی - تنها کتاب «أمثال النبیﷺ» ابو محمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاد رامهرمزی استثنا است، و ابن الندیم آن را در الفهرست (ص: ۹۴۲) بیان کرده است. با این حال، خود این کتاب در المکتبة الاسلامیة ترکیه انتشار یافته و مؤسسة الکتب الثقافیة بیروت آن را با عنوان «أمثال الحدیث» منتشر کرده است.

۲. کتابی در امثال از ابوعلی القالی تحت عنوان «کتاب أفعل» وجود دارد، که الدار التونسیة آن را با تحقیق: محمد الفاضل ابن عاشور منتشر کرده است؛ چنان‌که میدانی در «مجمع الأمثال» بین دو روش در ارائه امثال ترکیب کرده است: یکی به ترتیب حروف الفبا، و دیگری به ترتیب وزن افعل.

۳. التمثیل و المحاضرة (ص: ۸۲- ۰۳).

۴. مجمع الأمثال (۲/ ۱۳۵- ۶۳۵).

۵. الإعجاز و الإیجاز (ص: ۵۲- ۶۳).

۶. المحاضرات (۲/ ۲۲۶- ۳۴۶).

آن‌ها افزوده است،[1] همچنین الیوسی مجموعه‌ای خوب و مرتب به ترتیب حروف الفبا جمع‌آوری نموده،[2] اما متأسفانه محققان کتاب محاضراتش در حاشیه این کتاب بیان کرده‌اند که وی حدود نصف دفتر از حِکَم، باقی گذاشته که نسخه مورد اعتماد از لحاظ متن آن‌ها را نیاورده است و اگر محتویات آن دفتر، ثبت می‌گردید، همانا تعداد فراوانی از امثال امام علی به ما رسیده بود.[3] نباید غافل شویم از این‌که درباره کتابی ادبی سخن می‌گوییم و این‌که الیوسی خودش کتابی در خصوص أمثال با عنوان «زهر الأکم في الأمثال و الحکم» دارد که در آن، مواردی که در محاضراتش از علی آورده است را وارد نکرده و این خسارتی حقیقی برای علم امثال است که با آن برابری نمی‌کند، مگر ضرر باقی‌مانده دفتر مذکور که حاوی امثالی بوده که در نسخه چاپی محاضرات وارد نشده است.

نمونه‌های قبلی، در تأکید آن‌چه گفتیم کافی است؛ یعنی: توجه مختصر و ناچیز به أمثال خلفای راشدین در کتب أمثال، و پراکندگی آن‌ها به علت روش‌های گردآوری.

نکته دوم: توجه به آثار خلفای راشدین باید در اولویت کار قرار گیرد. در حقیقت تلاشهای مختلفی در این مورد، به‌خصوص در زمینه حدیث و فقه و تفسیر انجام شده است.

اما در زمینه ادبیات هنوز کمتر از مقدار نیاز کار شده است، هر چند تلاش‌هایی برای جمع‌آوری اشعار منسوب به امامان ابوبکر و عمر و علی صورت گرفته، و دکتر جابر قمیحة در کتاب «أدب الخلفاء الراشدین» آن‌چه از خطبه‌ها و وصیت‌ها، کتب و عهود [پیمان‌ها]، حِکَم و توقیعات [امضاها]، و حوار [گفتگو] و جدل‌های مربوط به خلفا که به دست او رسیده را گردآوری کرده

---

۱. الإعجاز و الإیجاز (ص: ۵۲- ۶۳).

۲. در المحاضرات (۲/ ۴۲۶) چنین آمده است: محققان، این حِکَم و امثال را به نقل از نسخه چاپ شده کتاب در فاس، به نسخه این دو افزوده‌اند، و این نقل با این عبارت شروع شده است: «و جَمَع بعضُهم حِکَمه ﷺ علی حروف المعجم» که مقصود از آن حِکَم علی ﷺ است.

۳. در (م.س) (۲/ ۳۴۶) حاشیه (۵۱) چنین آمده است: «اینجا امثال بیشتری که در نسخه چاپی فاس بود، اما در چاپ‌های سه‌گانه دیگر نبودند، تمام شد و در حاشیه چاپ کتانی و بدون خط نسخه‌بردار، برای آگاهی بیشتر می‌گوید: «در اینجا حکمت‌هایی از کلام علی ﷺ که بر اساس حروف الفبا مرتب کرده بودم به اندازه نصف دفتر باقی ماند».

است. این تلاش خوبی است، اما یک کتاب ظرفیت گنجایش این همه مطالب را ندارد؛ از این رو، عبارات زیادی نادیده گرفته شده است، و سعی ما در اینجا فقط، [گردآوری] امثال و حِکم است. دکتر جابر قمیحة، ۲۱ عبارت بین حکمت و توقیع از ابوبکر،[۱] ۷۴ تا از عمر،[۲] ۱۴ تا از عثمان،[۳] و ۱۱۰ تا از علی[۴] آورده است، که در مجموع ۲۱۹ عبارت شده و این عدد کمی است؛ به‌علاوه این‌که وی حکمت‌ها و توقیعات را گردآوردی کرده است، در حالی که توقیعات در اکثر مواقع، حکمت نیستند، بلکه گاهی یک آیه قرآن یا یک دستور[۵] است... .

تمام موارد مذکور، انگیزه اقدام من بر انجام این کار شد. اگر این کارم شیوه‌ای نو برای تألیف به شمار نرود، حداقل تلاشی است برای گردآوری میراث ماندگار خلفای راشدین.

در حقیقت برای انجام این کار آنچه از أمثال و حِکم منسوب به خلفای راشدین را که به آن‌ها دسترسی داشتم جمع‌آوری کردم، در ارجاع آن‌ها به یک منبع از منابعش اکتفا کرده و آن‌ها را در چهار فصل ارائه نمودم. هر فصل به امثال و حکمت‌های یکی از خلفای چهارگانه اختصاص دارد: فصل اول به ابوبکر، فصل دوم به عمر، فصل سوم به عثمان، و فصل چهارم به علی. موارد هر فصل را بر اساس حروف الفبا مرتب نموده و در حاشیه به اختلاف بین بعضی روایات اشاره کرده‌ام. آن‌چه را که نیاز به شرح داشته، شرح داده‌ام، به‌خصوص مواردی که در منبعش بدون شرح بود، و خداوند برای به انجام رساندن این عمل تواناتر است، و اما موارد دارای شرح را همراه شرح آن از منبعش نقل کردم.

از خداوند خواستارم که این عمل به مردم فایده رسانده، در زمین ماندگار شده، و باعث خیر در آخرت گردد. و پناه می‌برم به خدا از اینکه کَفی باشد که حرکت آب آن را ببرد، و حمد و سپاس مخصوص خدائی است که با نعمت و لطف او، کارهای خوب انجام می‌یابد.

---

۱ . أدب الخلفاء الراشدين (ص: ۷۶- ۹۶).
۲ . (م.س) (ص: ۹۴۱- ۹۵۱).
۳ . (م.س) (ص: ۸۱۲- ۰۲۲).
۴. (م.س) (ص: ۶۱۳- ۱۳۳).
۵. برای نمونه؛ نک: (م.س) (ص: ۹۵۱ و ۰۲۲).







فصل اول: مَثل‌ها و حکمت‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه







■ ۱ـ احرص على الموت تُوهَب لك الحياة. (البيان و التبيين، ۱۷۰/۴)

مشتاقِ مرگ باش، زندگی به تو بخشیده می‌شود.

■ ۲ـ أحمق الحُمْق الفُجُور. (عيون الأخبار، ۲۳۴/۲)

احمق‌ترینِ احمقها، شخص فاسق است.

■ ۳ـ إذا دخلت بلاد العدو فكن بعيداً من الحملة، فإني لا آمن عليك الجولة. (م. س، ۱۰۸/۱)

آن‌گاه که وارد سرزمین دشمن شدی، از هجوم بردن دوری کن؛ زیرا من از چنین سفری برای تو می‌ترسم.

■ ٤- إذا فاتك خير فأدركه، و إن أدركك شر فاسبقه. (مجمع الأمثال، ۵۳۷/۲)

هرگاه خیری از دستت رفت، آن را دریاب و اگر شرّی به سراغت آمد، از آن سبقت بگیر.

■ ٥ ـ اذكروا فَقْدَ رسول الله ﷺ تَصْغُر مصيبتكم. (عيون الأخبار، ۶۰/۳)

نبود رسول الله ﷺ را به یاد آورید، باعث کاهش غم و اندوهتان می‌گردد.





■ ٦- استمسِكْ بغرزه فإنه على الحق. (مجمع الأمثال، ٥٣٢/٢)

امر و نهی او [پیامبر اکرم ﷺ] را بگیر که او بر حق است.

■ ٧ـ أصلحْ نفسَكَ يصلح لكَ الناس. (مجمع الأمثال، ٥٣١/٢)

خویشتن را اصلاح کن، مردم در برابر تو اصلاح می‌شوند. [اصلاح جامعه را از خودت شروع کن.]

■ ٨ ـ أضعفُكم عندي القويُّ حتى آخذَ منه الحقّ. (عيون الأخبار، ٢٣٤/٢)

ضعیف‌ترین شما نزد من، انسان قوی است تا حق [دیگران] را از او بستانم.

■ ٩ـ أطوع الناس لله أشدهم بغضًا لمعصيته. (مجمع الأمثال، ٥٣١/٢)

فرمانبردارترین مردم در مقابل خدا کسی است که از همه بیشتر در مقابل گناه خویش خشمگین شود.

■ ١٠ـ أعجز العجز الفجور. (م. س، ٥٣٢/٢)

ناتوان‌ترین مردم، شخص فاجر و فاسق است.

■ ١١ـ أقلِلْ من الكلام، فإن لكَ ما وُعى عنكَ. (العقد الفريد، ١١٦/١)

سخن کم گوی، زیرا آنچه با آگاهی بگویی به نفع تو خواهد بود.

■ ١٢ـ أقواكم عندى الضعيف حتى آخُذَ له بحقه. (عيون الأخبار، ٢٣٤/٢)

قوی‌ترین شما نزد من، انسان ضعیف است تا حق او را [از دیگران] بستانم.





■ ۱۳ـ أکیس الکَیِّس التُّقَی. (م. س، ۲۳۴/۲)

زیرک‌ترین زیرک‌ها، فرد با تقوا است.

■ ۱۴ـ إنْ أحسنتُ فأعِینونی، و إنْ زُغْتُ فقوِّمونی. (عیون الأخبار، ۲۳۴/۲)

اگر نیکی کردم یاریم کنید و اگر بدی کردم راهنمائیم کنید.

■ ۱۵ـ إنَّ علیکَ مِنَ الله عیوناً تَراك. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

همانا نگهبانانی [فرشتگانی] از جانب خدا بر تو گمارده شده‌اند که تو را می‌بینند.

■ ۱۶ـ إنَّ الله قَرَنَ وَعْده بوعیده لیکون العبد راغباً راهباً. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

همانا خداوند وعده‌اش را با تهدید همراه می‌کند تا بنده در حال بیم و امید باشد.

■ ۱۷ـ إنَّ الله لا یَقْبَلُ نافلةً حتّی تُؤَدّی الفریضة. (البیان و التبیین، ۴۵/۲)

تا واجب انجام نشود، خداوند نافله را نمی‌پذیرد.

■ ۱۸ـ إنَّ الله یَری من باطنك ما یَری من ظاهِرِك. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

همانگونه که خداوند ظاهر تو را می‌بیند؛ باطن تو را نیز می‌بیند [و نسبت به آن آگاهی دارد.]

■ ۱۹ـ إنَّ لله عملا باللیل لا یَقبلُه بالنهار، و عملا بالنَّهار لا یَقبلُهُ باللَّیل. (البیان والتبیین، ۴۵/۲)

عملی [عبادتی] برای خداوند مخصوص روز است که اگر در شب انجام شود آن را نمی‌پذیرد،

■ ۲۰ـ إنَّ وراءَکم طالباً حثیثاً مَرُّه، سَریعاً سَیْره. (العقد الفرید، ۱۵۳/۴)

مرگ با سرعتی زیاد و شتابان در پیِ شماست.





■ ۲۱- إنکم فی مَهَل مِنْ ورائه أجَل، فبادِروا فی مَهَل آجالکم قَبْل أنْ تنقطع آمالکم، فتردکم إلی سوء أعمالکم. (زهر الآداب، ۷۰/۱)

همانا شما در فرصتی قرار دارید که پس از آن مرگ است، پس بشتابید بسوی مرگ قبل از اینکه آرزوهایتان قطع شود و مجازات اعمال بدتان را ببینید.

■ ۲۲- إنّما أنا مُتّبِع ولستُ بمبتدِع. (عیون الأخبار، ۲۳۴/۲)

من پیرو شریعت هستم، نه اینکه از پیش خود چیزی آورده باشم.

■ ۲۳- أولَی الناسِ بالله أشَدُّهم تولیًا له. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

سزاوارترین مردم به خداوند، کسی است که بیشتر از همه دستورات او را انجام دهد.

■ ۲٤- إیاكَ أنْ توعِدَ فی معصیةٍ بأکثَر من عُقُوبتها: فإنكَ إن فعلتَ أثِمْتَ، و إنْ تَرکتَ کَذَبْتَ. (لباب الآداب، ص: ۳۳٦)

بپرهیز از اینکه گناهی را بیشتر از مجازات آن وعده بدهی؛ زیرا اگر آن را انجام دهی گناهکار شده‌ای و اگر انجام ندهی دروغ گفته‌ای. [مجازات باید متناسب با جرم باشد.]

■ ۲٥- إیاك و غیبة الجاهلیة، فإن الله أبغضها و أبغض أهلها. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

از غیبت جاهلیت بپرهیز، زیرا خدا از آن و اهلش بیزار است.



■ ۲٦- البلاء مُوَکّل بالمنطق[1]. (العقد الفرید، ۱٦/۳)

بلا و گرفتاری در گروِ گفتار است. [زبانِ سرخ، سرِ سبز می‌دهد بر باد.]

---

۱. در لباب الأداب (ص: ۳۳۲) نیز آمده است.



■ ۲۷ـ ثلاث مَنْ كن فيه كنَّ عليه: البَغْى، والنكث، والمكر. (هر الآداب، ۷۱/۱)
سه چیز است که هر کس آن را داشته باشد به ضرر اوست: ظلم و تجاوز، شکستن عهد و پیمان، و نیرنگ.

■ ۲۸ـ حُقَّ لميزان يُوضع فيه الباطلُ أن يكون خفيفاً. (العقد الفريد، ۹۱/۴)
ترازویی که باطل در آن قرار می‌گیرد سزاوار است که سبک باشد.

■ ۲۹ـ حُقَّ لميزان يُوضع فيه الحقُّ أن يكون ثقيلًا. (م. س، ۹۱/۳)
ترازویی که حق در آن قرار می‌گیرد سزاوار است که سنگین باشد.

■ ۳۰ـ خَيْرُ الخصلتين لكَ أبْغضُهما إليك. (مجمع الأمثال، ۵۳۲/۲)
بهترین یکی از دو خصلت برای تو آن است که نزد تو منفورتر باشد. [عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم...]

■ ۳۱ـ ذلَّ قومٌ أسندوا أمرهم إلى امرأة[۱]. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۵)
مردمی که زمام امرشان را به دست زنی بسپارند خوار خواهند شد.

■ ۳۲ـ رَحِمَ اللهُ امرأً أعان أخاه بنفسه. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)
خداوند رحمت کند کسی را که به برادرش کمک می‌رساند.

■ ۳۳ـ صنائعُ المعروفِ تَقِى مَصارعَ السوء. (التمثيل و المحاضرة، ص: ۲۸)
انجامِ کارهای نیک، [انسان را] از افتادنِ در پرتگاه‌های مصیبت حفاظت می‌نماید.

۱. زمانی که شنید دختر پرویز [بوران دخت] بر ایرانیان حکومت می‌کند؛ این کلام را گفت.





٣٤ـ العداوةُ تُتوراث. (عیون الأخبار، ۱۰۷/۳)

عداوت و دشمنی به ارث می‌رسد.

■ ۳۵ـ العُرفُ يَبْقى و يَذهبُ الناس. (مجمع الأمثال، ۵۳۲/۲)

نیکی می‌ماند و مردم از بین می روند.

٣٦ـ فِرَّ من الشَّرَف يتبعكَ الشرف. (العقد الفرید، ۲۱/۱)

از بزرگی [و شهرت] دوری کن، بزرگی خودش به سراغت می‌آید.

■ ۳۷ـ كَثِير القول يُنسى بعضُه بعضاً، و إنما لك ما وُعِي عنك. (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

زیاده‌گو برخی از سخنانش را از یاد می‌برد، و بدرستی آنچه با آگاهی بگویی برای تو خواهد بود.

■ ۳۸ـ لا تجعل سِرَّكَ مع علانيتك فيمرح أمرك. (مجمع الأمثال، ۵۳۲/۲)

پنهان و آشکارت را با هم مخلوط نکن، [که اگر این کار را نکردی] کارت آسان می‌شود.

■ ۳۹ـ لا تجعل قولكَ لغواً في عقوبة ولا عفو. (عیون الأخبار، ۱۰۹/۱)

سخن بیهوده را نه در مجازات بزن و نه در بخشش.

■ ٤٠ـ لا تجعل وَعْدك ضجاجاً[1] في كل شيء (مجمع الأمثال، ۵۳۱/۲)

وعده‌ات را با هیاهو و جیغ‌زدن در هر چیزی قرار نده.



---

۱. «الضجاج» به فتح و ضم ضاد، به معنای صیاح [جیغ‌کشیدن] و به کسر ضاد، به معنای مجادله است. اللسان (۳۱۲/۲) ضجج.



■ ٤١ـ لا تقاتل بالمجروح، فإنَّ بَعضَه ليس لك. (العقد الفريد، ١١٦/١)

با مجروح پیکار نکن، زیرا جزئی از او حق تو نیست.

■ ٤٢ـ لا تكتم المستشار خيراً، فتُؤتَ من قَبِل نفسك. (مجمع الأمثال، ٥٣١/٢)

نیکی را از کسی که از تو مشورت می کند دریغ نکن، زیرا خیر مشورت دادن به خودت برمی گردد.

■ ٤٣ـ لقد عُلِّمتم لو تعلمون. (البيان والتبيين، ٢٦١/١)

همانا از ابتدا به شما آگاهی داده شد، اگر تعلیم‌پذیر بودید. [تا حالا تعلیم گرفته بودید.]

■ ٤٤ـ لكلِّ نَفْسٍ شهوة، إذا أعطيتَها تمادتْ فيها و رغبتْ فيها. (مجمع الأمثال، ٥٣٢/٢)

برای هر نفسی شهوتی است، اگر شهوت را به آن بدهی در آن اصرار کرده و به آن رو می‌آورد.

■ ٤٥ـ ليس فيما دُونَ الصدق من حديث خَيْر. (العقد الفريد، ١٥٢/٤)

سخن نیکویی، جز راستگویی وجود ندارد.

■ ٤٦ـ ليس مَع العزاءِ مصيبةٌ، و لا مع الجَزَعِ فائدة. (عيون الأخبار، ٦٠/٣)

دلداری، [غمِ] مصیبت را از بین می برد، اما ناشکیبایی، سودی ندارد.



■ ٤٧ـ ما مِنْ طامة إلا وَ فَوْقها أخرى. (العقد الفريد، ٢٨١/٣)

بزرگتر از هر فاجعه‌ای، فاجعه دیگری نیز وجود دارد. [بدتر از بد هم وجود دارد.]

■ ٤٨ـ ما حَبَوْنَاكَ بها، إنما حَبَوْنَاهَا بِك. (المثل السائر، ٢٤٠/٣)

آنچه ببخشی، در حقیقت به خویشتن بخشیده‌ای.



■ ۴۹ـ الموت أهْوَنُ ما قبله، و أشَدُّ ما بعده. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۵)

قبل از مرگ، آسان‌تر از بعدش و بعدش سخت‌تر از قبلش است.

■ ۵۰ ـ هذا الذی أورَدَنی المَوارد[۱]. (البیان والتبیین، ۱/۱۹۴)

این [زبان]، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد.

■ ۵۱ ـ هکذا کُنّا حتی قَسَت القلوب[۲]. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۲)

این گونه بودیم تا اینکه دلهایمان سخت شد.

■ ۵۲ ـ یا هادی الطریق جُرْتَ فالفجر أو البحر. (م. س، ۲/۵۳۷)

ای راهنمای راه، گم‌شدی!، صبر کن که سپیده بر آید وگرنه راه نمی‌یابی.[۳]

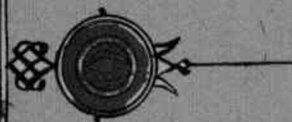


۱. در مورد زبان این کلام را گفت.

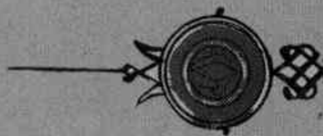
۲. زمانی این کلام را فرمود که هیأتی از یمن وارد شدند و آنگاه که بر آنان قرآن تلاوت نمود؛ به گریه افتادند.

۳. مترجم: این ضرب المثل در مورد کسی است که غرق در لذت‌های دنیوی است.





فصل دوم: مثل‌ها و حکمت‌های عمر بن خطاب 





■ ۱ـ آسِ بينَ الناس فى مجلسك و وَجهك، حَتّى لا يطمَعَ شريفٌ فى حَيْفك، ولا يَخافَ ضعيفٌ من جَورك.
(عيون الأخبار، ٦٦/١)

بين مردم در جایگاه و سیما به مساوات رفتار کن، تا [به سبب برخورد تبعیض آمیز تو] افراد قوی، طمع در اجحاف و بی‌عدالتی‌ات نکنند و افراد ضعیف از بی‌عدالتی‌ات هراسی نداشته باشند.

■ ۲ـ أبَتْ هذه الدراهمُ إلا أن تُخرج أعناقَها. (التمثيل والمحاضرة، ص: ۲۹)

این درهم‌ها تنها به این راضی شدند که خرج شوند.

■ ۳ـ اتق الله يقِك. (سيرة و مناقب عمر، ص: ١٥٥)

تقوای الهی داشته باش، خدا نیز تو را حفظ می‌نماید.



■ ٤ـ اتقوا مَن تبغضه قلوبُكم. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ٢٦)

از دوستی کردن با کسانی که دل‌هایتان از آنان کراهت دارد برحذر باشید. [و از شرّ آنان بپرهیزید].

■ ٥ ـ اجعل التقوى عِمادَ قلبك، و جلاءَ بَصَرك. (المحاضرات لليوسى، ٦٢٣/٢)

ترس و بیم از خدا را ستون محکم قلب خود و روشنایی چشمانت قرار بده.



■ ٦ـ أجودُ الناس من أعْطى مَنْ حَرَمه. (سیرة و مناقب عمر، ص: ۱۵۸)

بخشنده‌ترین مردم کسی است که به آنکه به او بخشش نکرده، بخشش کند.

■ ۷ـ أحبُّ الناس إليَّ من أهدى إليَّ عيوبي. (عیون الأخبار، ۲/۱۳)

دوست‌داشتنی‌ترین شخص نزد من کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند.

■ ۸ـ احتفظ من النعمة احتفاظك من المعصية، فو الله لهی أخوفهما عندی علیك أن تستدرجك و تدعك.

(مجمع الأمثال، ۲/۵۳۳)

چنان که از انجام گناه خودداری می کنی، بر حذر باش از اینکه ناسپاسی نعمت خدا را بکنی؛ بخدا قسم از این بیشتر می‌ترسم که نعمت خدا به تو برسد اما [به سبب ناسپاسی‌ات] ترکت کند.

■ ۹ـ أحلمُ الناسِ من عَفَی عمن ظَلَمه. (سیرة و مناقب عمر، ص: ۱۵۸)

بردبارترین مردم کسی است که آن که را به او ظلم کرده است ببخشد.

■ ۱۰ـ أخيفوا الهَوامّ قبل أن تُخِيفكم. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

جانوران آزاررساننده را بترسانید قبل از اینکه شما را بترسانند.



■ ۱۱ـ إذا أسأتَ فأحْسِن، فإني لم أر شيئًا أشد طلباً ولا أسرع دَركاً لحسنة حديثة من ذنب قديم.

(البیان والتبیین، ۳/۱۴۳)

هر عمل زشتی را انجام دادی در پی آن کار نیکی را نیز انجام بده، زیرا من هیچ چیزی را نیافته‌ام به مانند نیکی و احسان که به سرعت بدی‌ها و زشتی‌ها را از بین ببرد و آن را محو کند. [إن الحسنات يذهبن السيئات]



■ ۱۲ـ إذا اشْتَريتَ بعيراً فاجعله ضخمًا، فإنه إن أخطأكَ خُبْرٌ لم يخطئك سوق. (م.س، ۲۸۶/۲)

هرگاه شتری خریدی او را چاق کن، زیرا اگر از تجربه‌اش خسارت دیدی، از سودش بهره‌مند شوی.

■ ۱۳ـ إذا تَناجی القومُ فی دِينِهم دُونَ العامة فإنهم فی تأسيس ضلالة. (مجمع الأمثال، ۵۳۴/۲)

هرگاه مردمی در دین خویش نجوا کنند، [در گوشی صحبت کنند] بدون تردید در حال تاسیس گمراهی‌هستند.

■ ۱۴ـ إذا رأيتم الرجل يُضيع من الصلاة فهو لغيرها من حق الله أشد تضييعًا.

(سيرة و مناقب عمر، ص: ۱۵۸)

هرگاه دیدید شخصی در نماز کم‌کاری می‌کند، [بدانید] که در سایر حقوق الله بیشتر کم‌کاری می‌کند.

■ ۱۵ـ إذا رزقكَ الله مودةً امرىٍء فتشبث بها ما استطعت. (م.س، ص: ۱۷۳)

اگر خداوند دوستی کسی را نصیب تو کرد، پس در حد توان خود آن را ادامه بده.

■ ۱۶ـ إذا كان الرجلُ مُقَصِّرًا فی العمل ابتُلی بالهَمّ ليُكَفِّر عنه. (م.س، ص: ۱۵۷)

هرگاه شخص در انجام عمل کوتاهی کند، با اندوه مورد آزمایش قرار می‌گیرد تا [بوسیله صبر در اندوه] آن کوتاهی را بپوشاند.

■ ۱۷ـ استغزِروا الدموعَ بالتذكر. (البيان و التبيين، ۲۹۷/۱)

اشک‌ها را با یادآوری فرونشانید.





■ ۱۸ـ أشقى الوُلاةِ من شَقيَتْ به رعيَّتُهُ. (زهر الآداب، ۷۳/۱)

بدبخت‌ترین حاکمان کسی است که مردمش نسبت به او بد باشند. [از او راضی نباشند.]

■ ۱۹ـ اعتبِرْ منزلتَك من الله بمنزلتك من الناس. (البیان والتبیین، ۲٦۱/۱)

جایگاه خود در مقابل خداوند را بوسیله جایگاهت در میان مردم بسنج.

■ ۲۰ـ أعقَلُ الناسِ أعْذرُهم للناس. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

خردمندترین مردم کسی است که بیشتر از همه عذر دیگران را بپذیرد.

■ ۲۱ـ أفضَلُ الصبرِ التصبرُ. (بهجة المجالس)

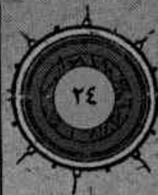
بهترین صبر، صبری است که با مشقت و زحمت همراه باشد.

■ ۲۲ـ أفضَلُ العفوِ عند القدرة. (م.س)

بهترین بخشش، بخشش به هنگام قدرت است.

■ ۲۳ـ أفضَلُ القصدِ عند الجِدة. (م.س)

بهترین اراده آن است که با تلاش همراه گردد.



■ ٢٤ـ أفْلَحَ مَنْ حَفِظ مِن الطمع والغضب والهوى نفسَه. (مجمع الأمثال، ۵۳٤/۲)

رستگار شد آن که خویش را در مقابل طمع و خشم و هوای نفسش حفظ کرد.

■ ۲۵ـ اقتصادٌ فی سُنَّة خَیْر من اجتهاد فی بِدْعة. (مجمع الأمثال، ۵۳٤/۲)

انجام کار اقتصادی به شیوه سنتی بهتر از تلاش در بدعت [نوآوری] است.

■ ۲۶ـ اقرؤوا القرآنَ تُعرفوا به، واعملوا به تكونوا من أهله. (العقد الفريد، ۸۹/۲)
قرآن را بخوانید تا با آن شناخته شوید، و بدان عمل کنید اهلش خواهید شد.

■ ۲۷ـ اقرض الله يجزك، واشكره يزدك. (سيرة و مناقب عمر، ص: ۱۵۵)
به خداوند وام بده، به تو پاداش می‌دهد و شکر [نعمت‌های] او را بگزار، [بر نعمت] تو می‌افزاید.

■ ۲۸ـ أَكْثِروا مِن العيال، فإنكم لا تَدْرُون بِمَنْ تُرزقون. (مجمع الأمثال، ۵۳۳/۲)
زاد و ولد زیاد کنید، زیرا شما درک نمی‌کنید که از جانب چه کسی [از کجا] روزی داده می‌شوید.

■ ۲۹ـ إلى الله أشكو ضعفَ الأمينِ و خيانةَ القَوِي. (م.س، ۵۳۳/۲)
شکایت خود را از ضعف امین و خیانت قوی نزد خداوند می‌برم.

■ ۳۰ـ الزم الحقَّ، يُنزلك الحقُّ في منازل أهل الحقِّ، يوم لا يقضى إلا بالحقِّ. (بهجة المجالس)
همراه حق باش، تا تو را در جایگاه پیروان حق قرار دهد، در آن روزی که جز به حق حکم نشود.

■ ۳۱ـ إن الحقَّ ثقيل مَرِيء، و إن الباطل خفيف وَبِيء[1]. (البيان والتبيين، ۱۳۸/۳)
حق سنگین است و گوارا، اما باطل سبک است و وبادار.

■ ۳۲ـ إن السماء لا تُمطر ذَهَبًا ولا فضة. (العقد الفريد، ۳۴۲/۲)
از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد.

---

۱. یعنی: همانا عاقبت حق، خوش‌خیم، و عاقبت باطل، سخت و شدید است.



■ ٣٣ـ إنْ كان لكَ مالٌ فلَكَ حَسبٌ. (م.س، ٣٥٩/٣)

اگر دارای مال بودی، دارای اصل و نسب نیز هستی.

■ ٣٤ـ إن كانَ لكَ دينٌ فلكَ كَرَم. (العقد الفريد، ٣٥٩/٣)

اگر دیندار باشی، گرامی خواهی بود.

■ ٣٥ـ إنَّ الله إذا أحبَّ عبدًا حبّبه إلى خلقه. (البيان والتبيين، ٢٦٠/١)

خداوند کسی را که دوست داشته باشد، نزد مردم محبوب می گرداند.

■ ٣٦ـ إنّما النساءُ لحمٌ على وَضَمٍ[1] إلا ما ذُبَّ عليه. (كتاب الأمثال، ص: ١٠٩)

زنان گوشتی هستند بر روی تخته، مگر آنکه از آنان حفاظت و نگهداری شود. [یعنی در معرض خطرند و باید نگهداری شوند.]

■ ٣٧ـ أَهْوَنُ عليكم في الحِساب غدًا أن تُحاسِبُوا نفوسَكم اليوم. (سيرة و مناقب عمر، ص: ١٥٥)

اگر امروز محاسبه نفس خود را بکنید بهتر است از اینکه فردا [قیامت] به حساب شما رسیدگی شود.

■ ٣٨ـ إياكَ و مؤاخاة الأحمقِ فإنَّه يُريدُ أن يَنْفَعَكَ فيضرك. (عيون الأخبار، ٣٩/٢)

از همنشینی با انسان نادان بپرهیز؛ زیرا با وجود اینکه سود تو را می خواهد، به تو زیان می‌رساند.



■ ٣٩ـ البَيِّنَةُ على مَن ادَّعَى واليمينُ على مَن أنْكَر. (م.س، ٦٦/١)

ارائه دلیل، بر عهده مدعی، و سوگند، به عهده منکر است.

---

۱. وضم: هر چیزی است که گوشت بر روی آن گذاشته می‌شود.

■ ٤٠ـ تَرْكُ الحَرَكَةِ عُقْلَةٌ[1] . (عيون الأخبار، ۱۷٦/۲)

ترک حرکت، به بند آمدن است.

٤١ـ ترْكُ الخطيئة خَيْرٌ مِن مُعالَجَة التوبة. (البيان والتبيين، ۱۳/۷۳)

ترک گناه، از توبه بعد از انجام گناه بهتراست.

■ ٤٢ـ تَعَلَّموا أنسابَكم لِتَصِلوا أرحامَكم. (سيرة و مناقب عمر، ص: ۱۷۰)

نسب‌های خود را بشناسید تا به وسیله آن صله رحم کنید.

■ ٤٣ـ تَعَلَّموا قَبْلَ أن تسودوا. (البيان والتبيين، ۱۹۷/۱)

علم را فرا گیرید قبل از این که سردار شوید. [قبل از اینکه به ریاست و مقامی برسید.]

■ ٤٤ـ جاء سَبَهْلَلًا[2] . (كتاب الأمثال، ص: ٢٥٦)

بدون هیچ چیزی آمد.

■ ٤٥ـ حاسِبوا أنفسَكُم قبل أن تُحاسَبوا. (سيرة و مناقب عمر، ص: ۱۵۵)

محاسبه نفس خود را بکنید پیش از آن که به محاسبه شما بپردازند. [قبل از آن که خداوند نفس شما را محاسبه کند.]

---

۱. العُقلة از عَقل به معنای ربط و بستن است، و عقال نیز از آن بوده که وسیله بستن است. اللسان (۴۵۹/۱۱ و ۴۶۴).

۲. جاء سبهللا: بدون چیزی آمد.



■ ٤٦ـ حِرْفة يُعاش بها خَيْر مِن مسألة الناس[1]. (البيان والتبيين، ٢/٨١)

شغلی [هر چند کوچک] که بتوان با آن امرار معاش کرد بهتر از گدایی است.

■ ٤٧ـ حَسَبُ المُؤمن دِينُه، و مُروءته خُلُقُه، و أَصْلُه عَقْلُه. (لباب الآداب، ص: ٣٣٥)

حَسَبِ[2] مؤمن، دین اوست و مردانگی‌اش اخلاق اوست و اصل و نسب او عقل و خردش است.

■ ٤٨ـ خالطوا الناسَ وزايلوهم. (كتاب الامثال، ص: ١٥٧)

[با بدن ها و اجسام خود] در میان مردم بوده و با آنان معاشرت کنید و از آنان دوری جویید [به قلب ها و اعمالتان].

■ ٤٩ـ الدنيا أمَلٌ مَحْتوم، و أجلٌ منتقص، و بلاغٌ إلى دار غَيْرها، و سيرٌ إلى الموت ليس فيه تصريح.

(مجمع الأمثال، ٢/٥٣٤)

دنیا، آرزویی اجتناب‌ناپذیر، فرصتی کوتاه، و اعلامی برای سرایی دیگر، و سفری به سوی مرگ است که بیانیه‌ای ندارد. [زمان مرگ مشخص نیست.]

■ ٥٠ ـ الدِّينُ ميسَمُ الكِرام. (مجمع الأمثال، ٢/٥٣٤)

دین، زیور بزرگان است.



■ ٥١ ـ الذُّلُّ في الطاعة أقربُ إلى البِرِّ من التعزز في المعصية. (سيرة و مناقب عمر، ص: ١٦٠)

فروتنی در طاعت، به نیکی نزدیک تر است تا افتخار در معصیت.

---

١. در عيون الأخبار، (١٨٩/٢) چنین آمده است: حرفة يقال فيها خير...: شغلی که جنجال داشته باشد بهتر است از ... .

٢. مترجم: حسب، آن چیزی است که آدمی بدان فخر کند از مفاخر پدران خود، یا مال یا دین.

■ ٥٢ـ ذُنُوبُ الجيش أخوفُ عليهم من عدوهم. (العقد الفريد، ١١٧/١)
گناهِ لشکر، خطرناک‌تر از حمله دشمن به آنان است.

■ ٥٣ ـ الراحةُ فی تَرْكِ خُلطاء السوء. (سيرة و مناقب عمر، ص: ١٧٥)
راحتی، در همنشینی نکردن با اطرافیان بد است.

■ ٥٤ ـ رُبَّ نظرة زَرَعتْ شهوة، و شهوة ساعة أورثتْ حُزنًا طويلًا. (البيان والتبيين، ٣/٧٣)
گاهی یک نگاه بذر شهوت را می کارد و یک لحظه پیروی از شهوت غم طولانی را به جا می گذارد.

■ ٥٥ ـ رَحِمَ الله امرأً أمسكَ فَضْل القولِ و قَدَّم فَضْلَ العمل. (عيون الأخبار، ٣٤٠/١)
خداوند رحمت کند کسی را که فضیلت عمل را بر فضیلت گفتار مقدم دارد.

■ ٥٦ ـ رَحِمَ الله امرأً أهدى إليَّ عيوبي. (مجمع الأمثال، ٥٣٤/٢)
خداوند رحمت کند کسی را که عیب‌هایم را به من هدیه کند.

■ ٥٧ ـ رَحِمَ الله امرأً فكَّر فی أمره، و نَصَح لنفسه، وراقب ربه، و استقال ذَنْبه. (م.س، ٥٣٤/٢)
خداوند رحمت کند کسی که در کارش تفکر کند و خودش را نصیحت کرده و مراقب پروردگارش باشد [تقوای الهی داشته باشد] و گناهش را ترک نماید.

■ ٥٨ ـ زِنُوا أعمالكم قبلَ أن تُوزَن عليكم. (المحاضرات لليوسی، ٦٢٣/٢)
اعمالتان را بسنجید قبل از اینکه به ضرر شما سنجیده شوند.



■ ٥٩ ـ السُّوْدَدُ[1] مع السواد. (البیان والتبیین، ١/١٩٧)

پیروزی با اکثریت است.

■ ٦٠ ـ الشِّتاءُ غَنیمةُ العابدین. (سیرة و مناقب عمر، ص: ١٦١)

زمستان، غنیمت عبادت‌کنندگان است. [درباره روزه گرفتن در روزهای کوتاه زمستان و عبادت در شب‌های طولانی.]

■ ٦١ـ شِنْشِنَة أعْرِفها من أخْزَم. (کتاب الأمثال، ص: ١٤٤)

این خویی است که من از اخزم[2] سراغ دارم.

■ ٦٢ ـ شَوَی أخوكَ حتی إذا أنْضَجَ رَمَّد.[3] (التمثیل و المحاضرة، ص: ٣٩)

برادرت را خوب پخته کن [آماده کن]، زیرا هنگام بلوغ، خاکستر می‌شود.

■ ٦٣ ـ الطَّمَع فقرٌ والیأسُ غِنی. (عیون الأخبار، ٣/١٣٩)

طمع [به دارایی دیگران]، ناداری و ناامیدی و یاس [از دارایی دیگران] ثروت است.

■ ٦٤ ـ العُزْلة راحةٌ مِن خُلطاء السوء. (بهجة المجالس)

گوشه‌نشینی، آسوده‌شدن از همنشینی با اطرافیان بد است.

---

۱. یعنی: پیروزی با جوانان.

۲. مترجم: اخزم، نام جدّ حاتم طائی است؛ وی پدر خود را کتک می‌زد و اگر کسی دخالت می‌کرد بر سر او فریاد می‌کشید. پس از مرگ اخزم نیز پسران وی روزی پدر بزرگ را به باد مشت و کتک گرفته و او را مجروح و خون آلوده ساختند و او این بیت را سرود: ان بَنی ضَرّجونی بالدّم شنشنة اعرفها من اخزم. به‌جای «ضرّجونی»، «رمّلونی» نیز روایت شده است. مراد این است که آنان در عقوق شبیه پدر خود هستند.

۳. این ضرب المثل در مورد کسی است که با وجود اینکه اصلاح شده است، به فساد بازمی‌گردد. اللسان، (۱۸۵/۳)، رمد.



■ ٦٥ ـ على كُلِّ خائنٍ أمينان: الماء والطين. (عيون الأخبار، ٣١٢/١)
بر هر خائنی، دو امین گماشته شده است: آب و گل.

■ ٦٦ ـ عليكَ بالسَّوم أولَ السُّوق، فإن الرباح مع السماح. (م.س، ٢٥٠/١)
از چانه‌زدن در اول معامله بپرهیز، زیرا سود با کرم و بخشش همراه است.

■ ٦٧ ـ فَرِّقوا بَيْنَ المنايا، واجْعَلُوا الرأسَ رأسين. (البيان والتبيين، ٢٨٦/٢)
بین آرزوها تفاوت قائل شوید و کارها را اهم و مهم کنید.

■ ٦٨ ـ الفَهمَ الفَهمَ فيما يتلجْلَجُ في صدرك. (م.س، ٢٦/١)
دریاب دریاب آنچه را که در ذهن تو پدیدار می شود.

■ ٦٩ ـ القاضى لا يُصانع، و لا يُضارع، و لا يَتْبَعُ المَطَامع. (لباب الآداب، ص: ٣٣٥)
قاضی به صنعت نمی‌پردازد، کشاورزی نمی کند و تابع آرزوها و خواهشات نفسانی نیست.

■ ٧٠ـ قَلَّما أدْبَرَ شيء فأقبَل. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ٢٦)
چیزی که از دست برود، بندرت [دوباره] بدست می‌آید.

■ ٧١ـ كَفَى بالمرءِ شَرًّا أنْ يَأْكُل كلَّ ما يَشتهى. (سيرة و مناقب عمر، ص: ١٥٥)
در بدی و بدبختی شخص همین بس که هر آن‌چه دلش می‌خواهد، بخورد.

■ ٧٢ـ كَلَّفْتَ القومَ بعدك تعبًا. (العقد الفريد، ١٨٧/٣)
این گروه را بعد از خودت در سختی شدیدی انداختی.



■ ۷۳ـ كُنْ لرَعِيَّتِك كما تُحِبُّ أن يكونَ لك أميرُك. (م.س، ۲۸۷/٤)

با مردمت چنان رفتاری داشته باش که دوست داری امیرت با تو داشته باشد.

■ ۷٤ـ لا أجْرَ لِمَنْ لا حِسْبَة له. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۲۳)

کسی که مستحق نباشد، پاداشی ندارد.

■ ۷۵ـ لا تُؤَخِّر عملَ يومِك لغدك. (التمثيل والمحاضرة، ص: ۲۹)

کار امروز را به فردا مگذار.

■ ۷٦ـ لا تَظُنَّ بكلمة خرجتْ من أخيكَ المسلم شرًّا و أنتَ تَجِدُ في الخَيْر محملًا. (سيرة ومناقب عمر، ص: ۱۵۵)

به سخن برادرت گمان بد مبر در حالی که برای سخن او احتمالی نیکو می‌یابی.

■ ۷۷ـ لا جديدَ لِمَنْ لا خلقَ لهُ. (زهر الآداب، ۱/۷۲)

نو ندارد کسی که کهنه ندارد.

■ ۷۸ـ لا عَمَلَ لِمَنْ لا نيّة له. (زهر الآداب، ۱/۷۲)

کسی که نیتی ندارد، عملی برای او نیست. [یعنی عمل باید به قصد عبادت و فرمانبرداری از خداوند انجام گیرد.]



■ ۷۹ـ لا مالَ لِمَنْ لا رِفْق له. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۳)

از مال و ثروت بی‌بهره است کسی که در معاش خود تقدیر و اندازه ندارد.



■ ۸۰ ـ لا مَرْحَبًا بهذه الوجوهِ التی لا تُرَی إلا فی الشَّر. (عیون الأخبار، ۲/۷۲)

گشاده و خوش مباد این چهره‌هایی که جز به هنگام زشتی و شر دیده نمی‌شوند.

■ ۸۱ ـ لا یَبقی مع الفسادِ شیءٌ، و لا یَقِلُّ مع الإصلاح شیء. (سیرة و مناقب عمر، ص: ۱۶۸)

با وجود فساد، چیزی باقی نمی‌ماند و با وجود اصلاح، هیچ کمبودی نخواهد بود.

■ ۸۲ ـ لا یُتابُ علی مَنْ لا یَتُوب. (م. س، ص: ۱۷٤)

کسی که عذر دیگران را نپذیرد، عذرش پذیرفته نخواهد شد.

■ ۸۳ ـ لا یُرحمُ من لا یَرحم. (م. س، ص: ۱۷٤)

کسی که رحم و شفقت نسبت به دیگران نداشته باشد، نسبت به او رحم نمی‌شود. [دیگران به او رحم نمی کنند.]

■ ۸٤ ـ لا یُغفر لِمَنْ لا یَغفر. (م. س، ص: ۱۷٤)

بخشیده نخواهد شد، کسی که دیگران را نبخشد.

■ ۸۵ ـ لا یَکُن حُبُّكَ کلفًا، و لا بُغضُك تلفًا. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

دوست داشتنت زیاد و خشمت کم نباشد.

■ ۸٦ ـ لا یَنفعُ تَکَلُّمٌ بِحقٍ لا نَفاذَ له. (البیان والتبیین، ۲/٤۹)

سخن حقیقتی که بدون ضمانت اجرایی است، سودی ندارد.





■ ۸۷-لستُ بالخِبِّ[1] ولا الخِبُّ یخدعنی. (العقد الفرید، ۲۳/۵)

من، مکار و حیله گر نیستم و نه هیچ مکار و حیله گری می تواند مرا بفریبد.

■ ۸۸ ـ لکلِّ أناس فی جُمَیلهم خبر. (البیان والتبیین، ۲٤/۸۱)

هر کس بهره‌ای از زیبایی برده است.

■ ۸۹ ـ لکل شیء شَرَف، و شرف المَعْروف تعجیله. (م.س، ۲۱٤/۳)

هر چیزی، شرف و افتخاری دارد و شرف کار معروف، شتاب در انجام آن است.

■ ۹۰ـ لم یبلغْ حقُّ ذی حقٍّ أنْ یُطاعَ فی معصیة الله. (العقد الفرید، ۱۵٤/٤)

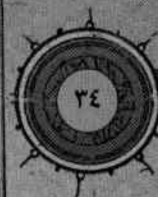
هیچ صاحب حقی چنین حقی ندارد که در مصعیت خداوند از او اطاعت شود.

■ ۹۱ـ لم یَنْزِل بلاءٌ إلا بذنب، ولا یُکشف إلا بتوبة. (عیون الأخبار، ۲۷۹/۲)

هیچ بلا و گرفتاری جز به سبب گناه نمی‌آید و هیچ بلایی برطرف نمی‌شود مگر به سبب توبه.

■ ۹۲ـ لوْ کانَ الرَّجلُ أقومَ من القدح لوجدت له غامزاً. (سیرة ومناقب عمر، ص: ۱۷۳)

اگر این مرد از تیر راست‌تر می‌بود، بطور حتم در او عیبی می‌دیدم.



■ ۹۳ـ لو کان الشُّکْرُ والصَّبْرُ بَعِیرین ما بالیتُ أیهما أرکب. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

اگر شکر و صبر دو شتر بودند، برایم اهمیت نداشت کدام یک را سوار می‌شوم.

---

۱. الخب: فریبکار مکار.

■ ۹۴ـ لو کنتُ تاجرًا ما اخترتُ علی العطر شیئًا، إن فاتنی رِبْحُه لم تفتنی رِیحُه.

(سیرة ومناقب عمر، ص: ۱٦٦)

اگر بازرگان بودم چیزی را بر عطر ترجیح نمی‌دادم و انتخاب نمی‌کردم [تجارت عطر می‌کردم]، [زیرا] اگر سودش را از دست می‌دادم، بویش از دستم نمی‌رفت.

■ ۹۵ـ لیس العاقلُ مَن عَرَف الخیرَ مِن الشَّر، بل العاقلُ مَن عَرَف خیرَ الشَّرَّین. (العقد الفرید، ۲/۱۱۰، ۱۱۱)

عاقل آن نیست که خیر را از شر تشخیص دهد، بلکه عاقل آن است که میان دو شر، آن را که ضررش کمتر است، بشناسد.

■ ۹٦ـ ما أعْرَفَنی بك![1] (زهر الآداب، ۱/۷۲)

من شناختی نسبت به تو ندارم!

■ ۹۷ـ ما الخَمْرُ بأذهبَ لعقول الرجال من الطَّمع. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

هیچ شرابی بیش از طمع، عقل را از بین نمی‌برد.

■ ۹۸ـ ما ظهرتْ نِعمةٌ علیَّ إلا وَجَدتُ لها حاسدًا. (سیرة ومناقب عمر، ص: ۱۷۳)

هر نعمتی که برایم آشکار شد، حسودی برایش یافتم.

■ ۹۹ـ ما عاقبتَ مَنْ عصی الله فیكَ بمثل أن تُطیعَ الله فیه. (سر الفصاحة، ص: ۱۹۱)

در مقام انتقام از تجاوز دشمن خدا بر تو، بهترین راه این است که خدا را درباره او اطاعت کنی.

---

۱. در حالی که عمر سرگرم کار بود، عدیّ بن حاتم بر او وارد شد و سلام کرد، سپس گفت: یا أمیرَالمؤمنین، من عدیّ بن حاتم هستم؛ آنگاه [عمر] فرمود:...



■۱۰۰ـ ما كانتِ الدنيا همَّ رجل قطُّ إلاَّ لزم قَلْبه أربع خِصَالٍ: فَقْرٌ لا يُدْرَك غناه، وَ همٌّ لا ينقضى مَدَاه، و شُغْلٌ لا ينفَدُ أُولاه، و أمل لا يبلُغ مُنتهاهُ. (زهر الآداب، ۷۲/۱)

دنیاپرستی در هیچ دلی تا حالا جای نگرفته است مگر اینکه او را به چهار خصلت آلوده کرده است: احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی‌رسد، اندوهی که حد ندارد، گرفتاری دائمی که هرگز خستگی آن پایان نمی‌گیرد و آرزوی درازی که هیچ گاه پایان نمی‌گیرد.

■۱۰۱ـ ما لَكَ عندَ الله مِثل ما لله عندك. (البیان والتبیین، ۲٦۷/۱)

آن‌چه تو نزد خدا داری همانند چیزی است که از خدا نزد توست.

■۱۰۲ـ ما مِنْ غاشيةٍ[1] أدوم أَرَقًا، و أبطأ شِبَعًا من عالِم. (عیون الأخبار، ۱۲۷/۲)

هیچ چیزی از درخواست عالِم، سنگین‌تر و شدیدتر نیست.

۱۰۳ـ ما وَجدَ أحدٌ فى نفسه كِبْرًا إلا من مَهانةٍ يَجِدها فى نفسه. (البیان والتبیین، ۷٥/٤)

هیچ کس در خودش غروری نیافت مگر به‌خاطر مهنتی که در درونش وجود داشته است.

■۱۰٤ـ المَدْحُ ذَبْح. (عیون الأخبار، ۲۷٥/۱)

مدح و ستایش، هلاک کننده است. [از وفور مدحها، فرعون شد!]



■۱۰٥ـ مُرْ ذوى القرابات أن يتزاوَرُوا، ولا يتجاوَروا. (عیون الأخبار، ۸۷/۳)

به خویشاوندانت امر کن به دیدار هم بروند و نزدیک هم نباشند.

---

۱. الغاشية: درخواست کسانی که نزد تو آمده و امیدوار به بخشش و نیکی‌ات هستند.

■ ۱۰۶ـ مروءة الرَّجل عقلُه، و شرفُه حاله. (الأمالی، ۲/۱۶۷)

جوانمردی و سخاوت شخص، نشانه عقل اوست و شرف و افتخارش، نشانه حال اوست.

■ ۱۰۷ـ المروءةُ الظاهرةُ فی الثیاب الطاهرة. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۶)

جوانمردی آشکار در لباس تمیز و پاکیزه است.

■ ۱۰۸ـ مراجعةُ الحق خیرٌ من التَّمادِی فی الباطل. (البیان والتبیین، ۲/۴۹)

برگشت به حق همیشه از ادامه دادن راه باطل شایسته‌تر است.

■ ۱۰۹ـ مَکْسَبَةٌ فیها بَعْضُ الدناءة خیرٌ من مسألة الناس. (سیرة و مناقب عمر، ص: ۱۶۶)

کسب و کاری که با فروتنی همراه باشد از گدایی از مردم بهتر است.

■ ۱۱۰ـ مَن اتَّقی الله وَقَاهُ. (زهر الآداب، ۱/۷۲)

کسی تقوای الهی داشته باشد، خدا نیز او را حفظ می کند.

■ ۱۱۱ـ من أحَبَّ أن یَصِلَ أباه فی قبْره فلیَصِلْ إخوان أبیه من بعده. (سیرة و مناقب عمر، ص: ۱۷۶)

هرکس دوست دارد که صله رحم با پدرش را بعد از فوت او به جای آورد پس صله رحم با دوستان پدرش را به جای آورد.

■ ۱۱۲ـ من أُعطِی الاستغفار لم یُحرَم القبول. (البیان والتبیین، ۳/۲۸۹)

به هر کس [توفیق] استغفار عطا گردید از قبول [آمرزش] محروم نماند.

■ ۱۱۳ـ من أُعطِی الدعاءَ لم یُحرَم الإجابة. (م.س، ۳/۲۸۸)

به هر کس [توفیق] دعا داده شد از استجابت آن محروم نگردید.



■ ۱۱٤ـ من أُعطِی الشکر لم یُحْرَم الزیادة. (م. س، ۲۸۷۳/۳)

کسی را که سپاسگزاری [از نعمتها] بخشیدند از فزونی آن محروم نگردید.

■ ۱۱۵ـ من أَقْرَضَ اللهَ جزاه. (مجمع الأمثال، ۵۳۳/۲)

هر که قرض دهد خدا را جزای خیر دهد خدا او را.

■ ۱۱٦ـ من أَکْثَرَ مِن شیء عُرِفَ به. (البیان والتبیین، ۱۸۷/۲)

هر که کاری را بسیار انجام دهد، با آن شناخته می‌شود.

■ ۱۱۷ـ مَن تَزَیَّنَ للناس بما یَعلم الله خلافَه هَتَكَ الله سِتْرَه. (العقد الفرید، ۸۰/۱)

هرکس در نظر مردم ظاهر شود به آن‌چه خداوند خلاف او را [در موردش] می‌داند، خداوند راز او را فاش می‌گرداند.

■ ۱۱۸ـ مَنْ توکَّلَ علی الله کَفَاه. (عیون الأخبار، ۲٤۹/۱)

هر کس بر خدا توکل کند، خداوند او را بس است.

■ ۱۱۹ـ مَنْ ذَهَبَ حیاؤُه مات قلبُه. (البیان والتبیین، ۱۸۷/۲)

هر کس حیایش از بین رفت، قبلش می‌میرد.

■ ۱۲۰ـ مَنْ شَکَر لله زاده. (زهر الآداب، ۷۲/۱)

هر کس سپاسگزاری [نعمت‌های] خدا را بجا آورد، خداوند بر [نعمت] او می‌افزاید.



■ ۱۲۱ـ مَنْ عَرَّضَ نفسه للتهمة فلا يَلُومَنَّ إلا نفسه. (سیرة ومناقب عمر، ص: ۱۵۵)

کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد، تنها خودش را سرزنش کند [نه کسی را که به او گمان بد برده است.]

■ ۱۲۲ـ مَنْ قلَّ وَرَعُه ذَهَبَ حیاؤُه[۱]. (البیان والتبیین، ۱۸۷/۲)

هرکس تقوایش کم شد، حیایش از بین می‌رود.

■ ۱۲۳ـ مَن قلَّ ورعُه ماتَ قلبُه. (مجمع الزوائد، ۳۰۵/۱۰)

هر کس تقوایش کم شد، قلبش می‌میرد.

■ ۱۲٤ـ مَنْ كَتَمَ سرّه كان الخيار في يده. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۲۹)

هر کس رازش را پنهان دارد، اختیار [کارش] در دست خودش است.

■ ۱۲٥ـ من كَثُرَ سَقَطُه قلَّ وَرعه. (البیان والتبیین، ۱۸۷/۲)

کسی که خطایش زیاد گردد، تقوایش کاهش می‌یابد.

■ ۱۲٦ـ مَن كَثُرَ ضَحِكه قلَّت هيبته. (عیون الأخبار، ۳۱۹/۱)

آن که زیاد بخندد، هیبتش نزد مردم کم شود.

■ ۱۲۷ـ مَن كَثُرَ كلامه كثُرَ سَقَطُه. (البیان والتبیین، ۱۸۷/۲)

هر کس بسیار سخن بگوید خطایش فراوان می‌شود.

---

۱. و در سیره و مناقب عمر، (ص: ۱۵۵)چنین آمده است: مات قلبه: قلبش می‌میرد.



■ ۱۲۸ـ مَن کَثُرَ مزاحه کثُرَ سَقَطُه. (م.س، ۱۸۷۷/۲)

هر کس بسیار شوخی کند، خطایش فراوان می‌شود.

■ ۱۲۹ـ من لا یَعرفُ الشرّ کان أجدر أن یقع فیه. (زهر الآداب، ۷۴/۱)

کسی که دام‌ها را نشناسد، شایسته است که در آن بیفتد.

■ ۱۳۰ـ من لم یَنْتَفِع بظنه لم یَنْتَفِع بیقینه. (العقد الفرید، ۱۰۵/۲)

کسی که ظنش به او سود نرساند، یقینش به او سود نخواهد رساند.

■ ۱۳۱ـ من مَزَحَ استُخف به. (مجمع الزوائد، ۳۰۵/۱۰)

کسی که شوخی کند، سبک و حقیرش گیرند.

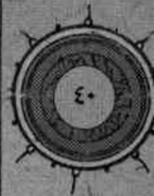
■ ۱۳۲ـ من یَئس من شیء استغنی عنه. (مجمع الأمثال، ۵۳۴/۲)

کسی که از چیزی ناامید باشد [به چیزی دل نبندد]، از آن بی‌نیاز گردد.

■ ۱۳۳ـ من یُخلص نیتَه فیما بَیْنَه و بیْنَ الله تبارکَ و تعالی ولو علی نفسه یَکْفِهِ الله ما بینه و بین الناس[1].

(البیان والتبیین، ۴۹/۲)

هرکس نیتش را در آنچه بین او و خدای تبارک و تعالی است خالص گرداند هر چند به ضررش باشد، خداوند او را در آنچه بین او و مردم است کافی است.



۱. و در عیون الأخبار، (۶۶/۱)، چنین آمده است: من صلحت سریرته فیما بینه و بین الله أصلح الله ما بینه و بین الناس: هر کس نهان خود را در آنچه بین او و بین خدا است اصلاح کند، خداوند آنچه را که میان او و مردم است اصلاح گرداند.



■ ۱۳٤ـ مَنْ يَعْمل بالعفو بَيْن ظهرانيه تأتِه العافية من فوقه. (سيرة ومناقب عمر، ص: ١٦٠)

هر کس با زیردستانش با بخشش رفتار کند، از جانب خدا به او سلامتی عطا می‌شود.

■ ۱۳٥ـ من يُنْصِف الناسَ من نفسه يُعط الظفرَ في أمْرِه. (م.س، ص: ١٦٠)

هر کس در مورد خود با مردم انصاف داشته باشد، پیروزی در کارش به او عطا خواهد شد.

■ ۱۳٦ـ الناسُ بأزمانِهم أشبهُ مِنْهم بآبائهم. (عيون الأخبار، ١/٢)

مردم به روزگار خود شبیه‌ترند تا به پدران خود.

■ ۱۳۷ـ نِعْمَ المُسْتَنَد الاحتباء. (البيان والتبيين، ٢٨٧/٢)

بهترین تکیه‌گاه، بستن کمر به زانو است.

■ ۱۳۸ـ نَفِرُّ من قَدَر الله إلى قَدَرِ الله. (العقد الفريد، ١٤٢/٣)

از قَدَر خدا به سوی قَدَر خدا می گریزیم.

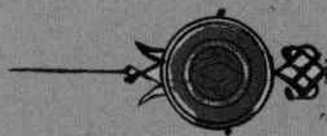
■ ۱۳۹ـ وَلِّ حارَّها من تُوَلَّ قارَّها. (كتاب الأمثال، ص: ٢٢٧، ٢٨٤)

اگر گرمی کسی را دوست داری، سردی او را نیز دوست داشته باش. [در سختی‌ها و شادی‌ها دوستش باش.]



■ ۱٤٠ـ اليمين حنث أو مَنْدمة. (م.س، ص: ٨٩)

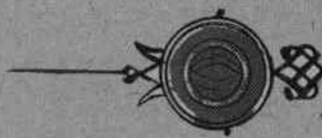
سوگند یا میشکند یا پشیمانی به همراه دارد.





فصل سوم: مثل‌ها و حکمت‌های عثمان بن عفان ﵁







■ ۱ـ آفَةُ النعمة عيَّابون طعّانون، يُظهرون لكم ما تُحِبون، و يُسْرون ما تكرَهون. (البيان والتبيين، ۳۷۷/۱)

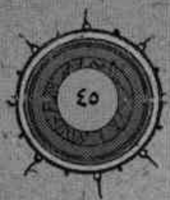
آفتِ نعمت، عیب‌جویان و طعنه‌زنان هستند، [زیرا] آنچه را دوست دارید برایتان آشکار کرده و آنچه را ناپسند می‌شمارید پنهان می‌دارند.

■ ۲ـ أبلَغتُ الراتعَ[1] مَسعاته. (زهر الآداب، ۷۶/۱)

گردشگر را به نهایت هدفش رساندم.

■ ۳ـ أشقَى الناس مَن قتَلَه نبي أو قَتل نبيًّا. (زهر الآداب، ۷۶/۱)

بدبخت‌ترین مردم کسی است که پیامبری او را بکشد یا او پیامبری را بکشد.



■ ٤ـ أقبِلْ إلىّ، معى كنت أو علىّ، على أىّ أمرَيْك أحببت. (م.س، ۷۵/۱)

بسوی من بیا، با من باشی یا مخالف من، در هر دو صورت دوستت دارم.

---

۱. راتع از رتع به معنای خوردن و نوشیدن بصورت خوش‌گذرانی در حومه شهر است،... گفته می‌شود: «خرجنا نرتع و نلعب»، یعنی: لذت می‌بریم و بازی می‌کنیم... آنگاه که در نعمت هستند، خوش‌گذرانی می‌کنند. اللسان (۱۱۲/۸)، رتع.



■ ٥ - أمرُ هؤلاء القوم رعاع عير. (م.س، ٧٧/١)

این مردم در حیرت و پریشانی به سر می برند.

■ ٦ - إن أبابكر و عمر كانا يُعدان لهذا المقام مقالًا. (البيان والتبيين، ٣٤٥/١)

ابوبکر و عمر برای چنین مجلسی، سخنی آماده داشتند.

■ ٧- إنَّ مع الأيام أيامًا. (عيون الأخبار، ٢٣٥/٢)

با هر سختی آسانی و گشایشی است.

■ ٨ - أنا مِنه كأبي العاق، إنْ عاشَ عَقَّه، و إنْ ماتَ فَجَعه. (م.س، ٩٢/٢)

من به نسبت او مانند پدر عاق کننده‌ای هستم که اگر زنده باشد او را عاق می کند و اگر بمیرد او را دچار مصیبت می گرداند.

■ ٩- أنا منهم بَيْنَ أَلْسُنٍ لِدَاد،[1] و قلوب شِدَاد. (زهرالآداب، ٧/١)

من به نسبت آنان، در میان زبان‌هایی تیز و قلب‌هایی سخت قرار دارم.

■ ١٠- أنتم إلى إمامٍ فعّالٍ أحْوج منكم إلى إمامٍ قوّال[2]. (التمثيل والمحاضرة، ص: ٢٩)

شما به امام فعال و کوشا بیشتر نیاز دارید تا به امام [فقط] سخنور.

■ ١١- إني لأقربُ ناصرًا و أعزُّ نَفرًا. (البيان والتبيين، ٣٧٧/١)

من وفادارترین حامی را دارم و افرادم از همه قوی‌تر هستند.

---

۱. در اللسان (۳۹۱/۳) چنین آمده است: ... و سیوف حداد: شمشیرهای تیز، الألد: مرد کژخصومت و ستیزه‌گری که به حق میل نکند. اللسان (۳۹۰/۳، ۳۹۱)،لدد.

۲. در اول خلافت خویش، آنگاه که بر منبر بالا رفت عبارت مذکور را بلند گفت.



■ ۱۲ـ بَلَغَ السَّيلُ الزُّبَى. (زهر الآداب، ۷۵/۱)

سیل بر بلندی‌های زمین برآمد.[1]

■ ۱۳ـ تاجِروا الله بالصدقة تَرْبَحوا. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲٦)

با صدقه و نیکی با خدا معامله کنید تا اینکه فایده ببرید.

■ ١٤ـ تجاوزَ الأمرُ بی قَدْرَه. (عیون الأخبار، ۳٤/۱)

این کار برایم غیر قابل کنترل شد.

■ ۱۵ـ تطأطأتُ لهم تطأطأ الدِّلاء[2]. (زهر الآداب، ٧٦/١)

در برابر آن‌ها همچون سطل، سر فرود آوردم.

■ ١٦ـ تَلَدَّدْتُ لهم تَلَدُّدَ[3] المضطر. (م.س، ٧٦/١)

مانند شخص بیچاره، متوجه آنان شدم.

■ ۱۷ـ جاوَزَ الحِزامُ الطُّبْيَيْنِ[4]. (زهر الآداب، ۷۵/۱)

کمربند، بالاتر از سینه‌ها قرار گرفت.

---

۱. مترجم: این ضرب المثل در مورد چیزی است که از حد بگذرد و چنان شدت یابد که از تحمل انسان خارج گردد.

۲. دلاء: جمع دلو، یعنی: آنچه با آن آب کشیده می‌شود.

۳. التلدد: با حیرت به چپ و راست خیره شدن. اللسان (۳۹۰/۳)، لدد.

۴. الطُّبْيَيْن مثنای الطُّبْی است؛ سر سینه پستان گاو و گوسفند و مانند آن. اللسان (۴/۱۵)، طبی.



■ ۱۸ـ جررتُ المَرْسُون رَسَنَه[1] . (زهر الآداب، ۷۶/۱)

طناب شخص دربند را کشیدم.

■ ۱۹ـ خَيْرُ العباد من عُصم واعْتَصَم بكتاب الله تعالى. (مجمع الأمثال، ۵۳۴/۲)

بهترین مردم کسی است که از گناه محفوظ مانده و به قرآن چنگ زند.

■ ۲۰ـ سيجعلُ الله بعد عُسْرٍ يسرًا، و بعد عِی بيانًا. (زهر الآداب، ۷۵/۱)

خداوند بعد از سختی، آسانی و بعد از ناتوانی، گشایش قرار می‌دهد.

■ ۲۱ـ طمع فی مَنْ لا يَدْفع عن نفسه. (الكامل، ۱۹/۱)

به کسی که توان دفاع از خویش را ندارد، امیدوار است.

■ ۲۲ـ كلُّ شیء يُحِبُّ ولدَه حتى الحُباری. (التمثيل والمحاضرة، ص: ۳۷۰)

هر چیزی حتی هوبره[2] فرزندش را دوست دارد.

■ ۲۳ـ لأن أُقْتَلَ قَبْلَ الدماء أحب إلى مِن أن أُقْتَل بَعْد الدماء. (مجمع الأمثال، ۵۳۴/۲)

مرگ قبل از خونریزی را از مرگ بعد آن بیشتر دوست دارم.

■ ۲۴ـ لِكلِّ شیءٍ آفة. (م.س، ۵۳۴/۲)

هر چیزی را آفتی است.



---

۱. الرسن: ریسمان، و المرسون یعنی بسته‌شده به ریسمان. اللسان (۱۸۰/۱۳).

۲. مترجم: پرنده‌ای است بزرگ، دانه خوار و مأکول اللحم.

■ ۲۵ـ لِكلِّ نِعمة عاهة. (البيان والتبيين، ۱/۳۷۷)

هر نعمتی را زوالی است.

■ ۲٦ـ لَمْ يُعْجِزْكَ كَلَئِيم، ولم يَغْلِبْك كمغَلَّب. (زهر الآداب، ۱/۷۵)

هیچ چیز مانند انسان پَست، تو را ناتوان نمی‌سازد و هیچ چیز مانند فرد شکست خورده، بر تو غلبه نمی‌کند.

■ ۲۷ـ ما رأيتُ شيئًا يَذهبُ جُملةً و يعود جملة. (العقد الفريد، ۸/۵۲)

چیزی را ندیدم که به کلی [همه‌اش] از دست برود و همه‌اش بدست آید.

■ ۲۸ـ ما يَزَعُ الله بالسلطان أكثر مما يَزَعُ بالقرآن. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲٦)

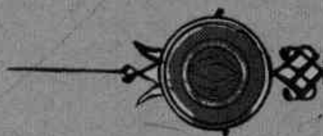
خداوند به سبب قدرت، بیشتر از قرآن اجرای احکام می‌کند. [یعنی اجرای احکام الهی از راه قدرت میسر است و نه از راه صرف تلاوت.]

■ ۲۹ـ الهديةُ مِن العامل إذا عُزِل مِثلها منه إذا عَمِل. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۴)

بخشش کارگزار، قبل و بعد از برکناری‌اش یکی است.

■ ۳۰ـ يَكْفِيكَ مِن الحاسد أنه يَغْتَمُّ يوم سرورك. (التمثيل والمحاضرة، ص: ۲۹)

برای تو از حسود همین بس که او غمگین شود در روزی که تو شادمان هستی.





فصل چهارم: مثل‌ها و حکمت‌های علی بن ابی طالب 





■ ١ـ آفَةُ الإنسانِ مِن اللسان. (المحاضرات لليوسی، ٢/٦٢٥)
آفت و زیان انسان از زبان است.

■ ٢ـ آلَةُ الرِّیَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْر. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٦)
ابزار ریاست، سعه صدر است.

■ ٣ـ احتج إلی مَن شِئتَ فأنتَ أسیره. (التمثیل والمحاضرة، ص: ٣٠)
دست نیاز به سوی هر که خواهی دراز کن، تا در بندش باشی. [اگر دست نیاز به سوی کسی دراز کردی، برده او خواهی شد.]

■ ٤ـ الاحْتِمالُ قَبْرُ العُیُوب. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)
شکیبائی، گورستان [پوشاننده] عیب‌هاست.

■ ٥ـ احذروا نِفَارَ[1] النّعم فما کُلُّ شارِدٍ بِمَرْدُود. (المحاضرات للیوسی، ٢/٦٢٦)
از فرار نعمتها برحذر باشید، زیرا هر گریخته‌ای بازنمی گردد.

---

١. نفار از نَفر به معنای جداگردیدن و رمیدن و گریختن است. اللسان (٢٢٤/٥)، نفر.



■ ٦ ـ الإحسانُ يَقْطَع اللسان. (الاعجاز و الإيجاز، ص: ٢٩)

احسان و نیکی کردن، زبان [بدگوی] را قطع می کند.

■ ٧ـ أَحْسِن إلى المُسی تُفْسده. (المحاضرات للیوسی، ٦٢٥/٢)

نیکی کن به کسی که به تو بدی کرده است، فسادش از بین می‌رود.

■ ٨ ـ أحْسِن إلى من شئتَ تَكُنْ أميره[1] . (الإعجاز و الإيجاز، ص: ٢٧)

به هر کسی می‌خواهی نیکی کن تا امیر او باشی.

■ ٩ـ أَحْسَنُ العَدْل نُصْرَة المظلوم. (المحاضرات للیوسی، ٦٢٦/٢)

بهترین عدالت، یاری مظلوم است.

■ ١٠ـ أَحْسَنُ المكارم الجُود. (م.س، ٦٢٦/٢)

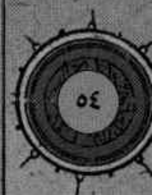
بهترین مکارم، بخشش است.

■ ١١ـ احْصُدِ الشَّرَّ مِن صدر غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِك. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٧)

قلب خود را از کینه دیگران پاک کن، تا قلب آنان از کینه تو پاک گردد.

■ ١٢ـ أحلامُ الأطفالِ و عقولُ رَبّاتِ الحِجَال[2] . (البيان والتبيين، ٥٤/٢)

با آرزوهای کودکانه! و اندیشه زنان پرده نشین!



---

١. در التمثیل و المحاضرة، (ص: ٣٠) چنین آمده است: تَفَضَّلْ... فأنت...

٢. الحجال جمع حَجَلَة، حجلة مانند قبة [گنبد] است، و حجلة العروس یعنی خانه ای که با جامه و تخت و پرده آراسته می‌شود. اللسان (١٤٤/١١)،حجل.



■ ۱۳ـ إخفاءُ الشَّدائِد مِنَ المُروءة. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۲۵)

چشم‌پوشی از سختی‌ها، نشانه جوانمردی است.

■ ۱۴ـ إخوانُ هذا الزَّمَانِ جَوَاسِيس العُيُوب. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۲۵)

برادران این زمان، جاسوس عیب‌ها هستند.

■ ۱۵ـ أَخْوَفَ ما أَخاف عليكم اتِّباعُ الهوى و طُول الأمل. (البداية والنهاية، ۷/۳۸۵)

از هر چیزی بیشتر، من از هواپرستی و درازی آرزو بر شما نگرانم.

■ ۱۶ـ أخوكَ مَنْ وَاسَاك بالشّدة. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۲۵)

برادرت کسی است که هنگام سختی، با تو همدردی کند.

■ ۱۷ـ أداءُ الدَّيْنِ من الدِّين. (م.س، ۲/۶۲۵)

پرداخت بدهی، جزئی از دین است.

■ ۱۸ـ الأدبُ حلَلٌ مُجَدَّدة. (نهج البلاغه، ص: ۴۱۱)

رعایت ادب، همچون لباس فاخر و زینتی توست.



■ ۱۹ـ الأدبُ خَيْرُ مِيراث. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۴)

ادب، بهترین میراث است.

■ ۲۰ـ الأَدَبُ صُورَةُ العَقْل. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۲۶)

ادب، تمثال خرد است.

■ ۲۱ـ أَدِّبْ عِيالَكَ تَنْتَفِعْ بِهِم. (المحاضرات لليوسي، ۶۲۵/۲)
خانواده‌ات را ادب کن تا از آنان فایده ببری.

■ ۲۲ـ أَدَبُ المَرْءِ خَيْرٌ مِنْ مَذْهَبِه. (م.س، ۶۲۵/۲)
ادب مرد به ز دولت اوست.

■ ۲۳ـ إِذا ازْدَحَمَ الْجَوابُ خَفِيَ الصَّوَاب. (نهج البلاغه، ص: ۴۴۴)
وقتی جواب‌ها زیاد شد، پاسخِ درست پنهان می‌ماند.

■ ۲۴ـ إذا أَقْبَلَتِ الدنيا على أحَد أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْه محاسِنَ نَفْسِه. (م.س، ص: ۴۱۲)
وقتی دنیا به کسی رو می‌کند، خوبی‌های دیگران را هم برایش به عاریت می‌آورد و هنگامی که رو برمی‌گرداند خوبی‌های خودش را هم از او می‌گیرد.

■ ۲۵ـ إذا أَمْلَقْتُم فتحًا فتاجِروا الله تعالى بالصَّدقه[1]. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۰)
زمانی که تنگدست و درویش شدید، با صدقه با خدا تجارت کنید.

■ ۲۶ـ إذا تَمَّ العقلُ نَقَصَ الكَلام. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)
چون عقل به مرتبه کمال برسد، گفتار کم شود.

■ ۲۷ـ إذا تواصَلَتْ إليكم أطْرَافُ النِّعَم فلا تُنَفِّروها بِقلة الشكر[2]. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۰)
چون کرانه‌های نعمت‌ها به شما برسد، آن را به کمی شکر دور مرمانید.

---

۱. در المحاضرات اليوسی، (۶۲۶/۲) چنین آمده است: إذا أَفْلَسْتُم فأَقْرِضوا...
۲. در المحاضرات اليوسی، (۶۲۷/۲) چنین آمده است: إذا وَصَلَت...

■ ۲۸ـ إذا حَلَّ القَدَر بَطل الحَذَر. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۹)

چون فرود آید قضای خدا، باطل شود پرهیز کردن [چون قضای خدای - عزوجل - فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن و هراسیدن سود ندارد.]

■ ۲۹ـ إذا ضَحِك العالِم ضحكة مَجَّ من العِلم مَجَّة. (عيون الأخبار، ۳۱۹/۱)

خنده [زیاد و بی‌جای] عالِم، توهین به علم است.

■ ۳۰ـ إذا قَدَرْتَ على عدوِّك فاجْعَلِ العفوَ عنه شكرًا للقُدْرة عليه. (زهر الآداب، ۸۱/۱)

چون بر دشمن خویش قدرت یافتی، شکر قدرت یافتن آن باشد که از او درگذاری و گناه او را عفو کنی.

■ ۳۱ـ إذا كان في رَجُلٍ خُلَّةٌ رائعة فانتظر أخواتها. (مجمع الأمثال، ۵۳۵/۲)

اگر در کسی ویژگی اخلاقی جالبی دیدید، از ویژگی‌های همانند و مشابه آن نیز جست‌وجو کنید.

■ ۳۲ـ إذا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٤)

هر گاه توانایی بسیار شود، شهوت کم گردد. [زیرا توانایی روحی این امکان را به آدمی می‌دهد که بتواند در برابر خواسته‌های شهوانی مقاومت کند.]

■ ۳۳ـ إذا كنتَ في إدْبَار، وَالْمَوْتُ في إقْبَال، فما أسْرَعَ الْمُلْتَقَى! (م.س، ص: ٤١٤)

زمانی که تو [در اثر گذشتن ایام عمر] پشت بدنیا کرده [و رو بطرف مرگ نهاده‌ای] و مرگ [هم بسوی] تو رو می‌آورد پس چه زود [میان تو و مرگ] ملاقات خواهد بود.

■ ۳۴ـ ازْجُرِ الْمُسِیءَ بِثَوابِ الْمُحْسِن. (م.س، ص: ۴۳۶)
خطاکار را با دادن پاداش به نیکوکار تنبیه کن.

■ ۳۵ـ أَزْرَى بِنَفْسِه مَن اسْتَشْعَرَ الطَّمَع. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)
آن که جان خود را با طمع ورزی بپوشاند خود را پست کرده است.

■ ۳۶ـ اسْتَتِرُوا بِبُیُوتِکُم و أَصْلِحوا فیما بَینَکم، والتَّوبة من ورائکم. (البیان والتبیین، ۲/۵۰)
پنهان باشید در خانه‌هایتان [و ظاهر مشوید از برای فتنه و فساد]، و به اصلاح بیاورید فسادی که میان شما است، و توبه، در پی شماست. [از شما تخلف ندارد، هر وقت بخواهید رو به توبه بیاورید به آسانی میسر است.]

■ ۳۷ـ الاسْتِشَارَةُ عَیْنُ الْهِدَایَةِ، وَ قَد خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَى بِرَأْیِه. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۰)
مشورت کردن، راه یافتن است و آن که بر رأی و نظر خویش تکیه کند، خود را به خطر افکنده است.

■ ۳۸ـ اسْتَغْنِ عمَّن شِئتَ فأنتَ نَظِیرَه[1]. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۳۰)
از هر کس می‌خواهی بی‌نیاز شو که در آن صورت همانند او هستی.

■ ۳۹ـ الاسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ به. (نهج البلاغة، ص: ۴۶۰)
بی‌نیازی از عذر و بهانه، از آوردن عذر و بهانه درست، ارزشمندتر است.

■ ۴۰ـ الإسرافُ مَذْمُومٌ إلّا فی البِرّ. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۲۵)
اسراف در هر چیزی ناپسند است جز در کارهای خیر.



---

۱. در الإعجاز و الإیجاز، (ص: ۲۷) چنین آمده است: تکن: بدل فأنت.



■ ٤١ـ أشباهَ الرِّجال ولا رِجال. (الكامل، ٢١/١)

شما شبیه مردید، [اما] مرد نیستید.

■ ٤٢ـ أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنى[1]. (نهج البلاغة، ص: ٤١٥)

شریف‌ترین توانگری و بی‌نیازی، رها کردن آرزوها است.

■ ٤٣ـ شَمِّرْ[2] فی طَلَبِ الجَنّة. (المحاضرات للیوسی، ٦٣٣/٢)

در طلب بهشت تلاش کن.

■ ٤٤ـ أصْبَحْتُ واللهِ لا أُصَدِّق قولَكم، ولا أَطمعُ فی نُصْرَتِكم. (العقد الفريد، ١٦٧/٤)

به خدا سوگند صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارم و به یاری شما امیدوار نیستم.

■ ٤٥ـ إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٧)

از دست دادن فرصت، مایه غم و اندوه است.

■ ٤٦ـ إظْهارُ الغِنى مِن الشُّكر. (المحاضرات للیوسی، ٦٢٥/٢)

نمایش بی‌نیازی، شکر است.



■ ٤٧ـ إعَادَةُ الاعْتِذار تَذْكِير بالذَّنْب. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

بازگردانیدن عذر خواستن، بیاد آوردن گناه است.

---

۱. المُنی: جمع مُنْیَة، به معنای چیزی است که انسان آن را برای خودش آرزو می‌کند، و در ترک آن، ثروت کامل است؛ زیرا هر کس نسبت به چیزی بی‌رغبت گردد، از آن بی‌نیاز می‌گردد.

۲. شَمِّرْ از تشمیر، به معنای کوشیدن و تلاش است. النهایة، (۲/۵۰۰)، شمر.

■ ٤٨ـ أَعَاليلُ بأَضَاليل[1]. (البيان والتبيين، ٥٦/٢)
عذرهای گمراه کننده‌ای می‌آورید.

■ ٤٩ـ إعْجَابُ المَرْءِ بِنَفْسِه دَلِيلٌ على ضعْفِ عَقْله. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)
خودبینی شخص، نشانه کمی خرد اوست.

■ ٥٠ـ الإعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الازْدِيَاد[2]. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٦)
خودپسندی، مانع از پیشرفت و رسیدن به کمال است.

■ ٥١ـ أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الإخْوَانِ، وَ أَعْجَزُ مِنْه مَن ضَيَّعَ مَن ظَفِرَ بِه مِنْهم.
(نهج البلاغة، ص: ٤١٢)
ناتوان‌ترین مردم کسی است که در بدست آوردن دوست، ناتوان باشد و ناتوان‌تر از او کسی است که دوست بدست آمده را از دست بدهد.

■ ٥٢ـ اعْلَمْ أنكَ لا تَكْسِبُ مِن المال شيئًا فوق قُوتِكَ إلا كنتَ فيه خازِنًا لغيرك. (عيون الأخبار، ٣٧٧/٢)
بدان که مالی بیشتر از روزی‌ات بدست نمی‌آوری مگر اینکه برای دیگران ذخیره کرده‌ای.

■ ٥٣ـ أَعْمَالُ العِبَادِ فی عَاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ فی آجِلِهم. (نهج البلاغة، ص: ٤١٢)
کارهایی که بندگان در این دنیا انجام می‌دهند، روز قیامت، در برابر چشمهایشان خواهد بود.

---

۱. در العقد الفرید، (۱۶۱/۴) چنین آمده است: بأباطیل. یعنی: عذرهای گمراه‌کننده یا باطل می‌آورند.
۲. کسی که دچار خودپسندی شده و [کاذبانه] تمام توجه او به کمالات نفسش است، نه تنها بر کمالش افزوده نمی‌شود، بلکه این امر باعث نقص در کمالش می‌گردد.

■ ٥٤ـ اعْمَلوا للهِ فی الرَّغبة کما تَعْمَلون له فی الرَّهْبة. (عیون الأخبار، ٢/٢٣٥)

همانطور که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می کنید به هنگام آرامش نیز عمل نمائید.

■ ٥٥ـ أَغْنَی الْغِنَی العَقْل. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٠)

بالاترین توانگری، خرد است.

■ ٥٦ـ أَفْسَدتُم عَلَیَّ رأیی بالعِصْیان والخِذْلان. (العقد الفرید، ٤/١٦٧)

تمام طرح ها و اندیشه ها و نقشه های من را با سرکشی ها و خوار کردن ها و سستی ها بر باد دادید و فاسد کردید.

■ ٥٧ـ أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْد. (نهج البلاغة، ص: ٤١٤)

برترین زهد، پنهان داشتن آن [از انظار مردم] است.

■ ٥٨ـ أَفْضَلُ العِبادةِ الصَّمتُ، وانتظارُ الفَرَج. (البیان والتبیین، ١/٢٩٧)

برترین عبادت، خاموشی و انتظار گشایش است.

■ ٥٩ـ أَفْضَلُ المَعْرفةِ مَعْرفةُ الإنسانِ نَفْسه. (المحاضرات للیوسی، ٢/٦٢٦)

برترین شناخت این است که انسان خودش را بشناسد.

■ ٦٠ـ أَفْضَلُ الناس السَّخِی المؤمن. (م.س، ٢/٦٢٦)

بهترین مردم، انسان بخشنده و مومن است.



■ ٦١ـ أَفْقَرُ الفَقرِ الحُمْق[1]. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٠)

درویش‌ترین درویشی‌ها، حماقت است.

■ ٦٢ـ أقوِّمهم والله غُدْوَة، و يَرْجعون إليَّ عشيةً، مثل ظَهْر الحيَّة. (العقد الفريد، ١٦٣/٤)

بخدا سوگند، راست می‌گردانم آنان را در بامداد چون چوب تیر شمشاد و باز می‌گردند به سوی من در شبانگاه مانند پشت کمان کج شده.

■ ٦٣ـ أكْبَرُ الأعداءِ مكيدةً أخفاهُم مَشُورة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

بزرگ‌ترین دشمنان آنانند که نقشه و نیرنگ خود را پنهان می‌کنند.

■ ٦٤ـ أكْثَرُ مَصَارعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الأطماع. (م.س، ص: ٣٠)

بیشترین محل افتادن خردها، زیر پدید آمدن طمع‌هاست.

■ ٦٥ـ أكرم النَّسبِ حُسْنُ الخُلُق[2]. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ٣٠)

گرامی‌ترین نسب، اخلاق نیکو است.

■ ٦٦ـ ألا حُرٌّ يَدَعُ هذه اللُّمَاظَةَ[3] لأهْلِها. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

آیا هیچ آزاده‌ای نیست که این نیم‌خورده [= دنیا] را برای اهلش واگذارد؟



---

١. در المحاضرات اليوسی، (۶۲۶/۲) چنین آمده است: أكبر...

۲ . در نهج البلاغة، (ص: ۴۱۶): أكْرَمُ الحَسَب، و در المحاضرات اليوسی، (۶۲۶/۲): أكْرَمُ الأدَب... آمده است.

۳ . التلمظ: چشیدن، و «لماظة» باقی‌مانده غذا در [اطراف] دهان را گویند، و استعاره است برای باقی‌مانده چیز قلیل [= دنیا]. اللسان، (۴۶۱/۷، ۴۶۲).



■ ٦٧ـ إلى الله أشكو عُجَرِى و بُجَرِى[1]. (الكامل، ١٦٦/١)

غم و اندوه خود را به خدا شِکوه می کنم.

■ ٦٨ـ أما إنى لو أشاءُ أن أَقُولَ لقُلْت. (العقد الفريد، ١٥٧/٤)

اگر بخواهم بگویم، البته خواهم گفت.

■ ٦٩ـ الأمانىُّ تعمى أعْيُنَ البصائر. (مجمع الأمثال، ٥٣/٢)

آرزوها چشم دل را کور می کند.

■ ٧٠ـ امْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٤)

با درد خود آنچنان که او باتو می سازد بساز. [تا می توانی مرض را تحمل کن.]

■ ٧١ـ إنّ أخوفَ ما أخاف عليكم اتّباعُ الهوى و طُولُ الأمل. (البيان والتبيين، ٥٣/٢)

از هر چیزی بیشتر، من از هواپرستی و درازی آرزو بر شما نگرانم.

■ ٧٢ـ إنْ أمْرَنا صَعْب لا يَحتمله إلا عَبْد امْتَحَنَ اللهُ قَلبَه بالإيمان. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٢)

همانا کار ما سخت است، برنمی‌دارد آن را مگر بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان مورد آزمایش و امتحان قرار داده باشد.



■ ٧٣ـ إنْ أنْكَرتم فأنْكِروا، و إنْ عَرَفتُم[2] فآزِروا. (البيان والتبيين، ٥/٢)

اگر شناخته نشدید [و شما را انکار کردند]، شما هم انکار کنید، و چون همدیگر را شناختید به دیدار هم روید.

---

۱. یعنی غم و اندوهی که در نفس خویش پنهان داشته‌ام.
۲. در العقد الفرید، (۱۵۷/۴) چنین آمده است: ... عَرفتم فاعرفوا.

■ ٧٤ـ إنَّ أهلَ الدنيا كَرَكْبٍ بينما هم حَلُّوا إذْ صاح بِهِمْ صائِحُهم فارتَحَلوا. (مجمع الأمثال، ٢/٥٣٥)

همانا مردم دنیا چون کاروانی باشند، که هنوز بارانداز نکرده، کاروانسالار بانگ کوچ سر دهد تا بار بندند و برانند.

■ ٧٥ـ إنَّ الدنيا قَد ارتحلتْ مُدْبِرَة، و إنَّ الآخرَة قَدْ أتَتْ مُقْبِلة. (البداية والنهاية، ٧/٣٨٤)

همانا دنیا پشت کرده می‌رود و آخرت روی آورده می‌آید.

■ ٧٦ـ إنَّ الصَّبر مِن الإيمان بِمَنْزِلة الرأس من الجسد. (البيان والتبيين، ٢/٧٧)

نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است به تن.

■ ٧٧ـ إنْ قُلْتُ لم أقُلْ إلا ما تَكره، و ليس عندی إلا ما تُحِب. (العمدة، ١/٤٤٠)

اگر بگویم، چیزی نخواهم گفت مگر آنچه را نمی‌خواهی، در حالی که چیزی جز آنچه می‌خواهی ندارم.

■ ٧٨ـ إنَّ المرءَ يَسُرُّه دَرَكُ ما لم يكن لِيَفوتَه، ويَسُوؤُه فَوْتُ ما لم يَكُن لِيُدرِكه. (التعازی والمراثی، ص: ٣٠٢)

گاه انسان از دست یافتن به چیزی که باید به دستش برسد، شاد می‌شود و ناراحتش می‌سازد از دست دادن چیزی که نباید به آن دست یابد.



■ ٧٩ـ إنَّ مِنَ السُّكوتِ ما هو أبْلَغُ مِنَ الجَواب. (زهر الآداب، ١/٨٧)

همانا سکوت چیزی دارد که گویاتر از جواب است.



■ ۸۰ـ أنا دُونَ ما تَقُول، و فَوقَ ما فی نفسِك. (البیان والتبیین، ۲/۷۷)

من بسیار کمترم از آنچه بر زبان داری و بسیار برترم از آنچه می پنداری.

■ ۸۱ـ انْتَهِزُوا هذه الفرصَ فإنّها تَمُرُّ مَرَّ السحاب. (العقد الفرید، ۱/۴۲)

این فرصت‌ها را غنیمت بشمارید که چون ابر می گذرند.

■ ۸۲ـ الإنسانُ عَبْدُ الإحسان. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۲۵)

انسان، بنده نیکی است.

■ ۸۳ـ إنكَ إنْ صبرتَ جَرَی علیكَ قضاءُ الله و أنتَ مأجورٌ، و إنْ جَزِعتَ جری علیكَ أمْرُ الله و أنتَ مَوْزور. (الصناعتین، ص: ۲۱۱)

اگر صبر و خویشتن‌داری را پیشه خود سازی، آنچه که مقدر الهی است، تحقق می یابد و تو پاداش صبر خود را بدست خواهی آورد، اما اگر بی‌تابی کنی آنچه که مقرر است تحقق یابد در حالی که گناه را برای خودت دست و پا کرده‌ای.

■ ۸۴ـ إنكم فی أیامِ أمَلٍ، و مِن ورائه أجَل. (العقد الفرید، ۴/۱۵۹)

بدانید که شما در این روزهای عمر غرق امیدها و آرزوهایید و، حال آن که مرگ پشت سر شما کمین کرده است.



■ ۸۵ـ إنما أُكِلتُ يوم أُكِلَ الثورُ الأبيض. (کتاب الامثال، ص: ۱۸۴)

من آن روز خورده شدم که گاو سفید خورده شد.[۱]

■ ۸۶ـ إنما تُخَلِّفُ مالكَ لأحَدِ رَجُلَيْن: رجلٍ عَمِلَ فيه بطاعة الله تعالى، فسَعِدَ بما شَقِيتَ فيه، أو رجل عَمِلَ فيه بمَعْصِيةِ الله تعالى، فَشَقِيَ بما جَمَعْتَ له. (لباب الآداب، ص: ۱۲۳)

آنچه [از دنیا] می‌گذاری، برای یکی از این دو خواهد بود، یا کسی که آن مال را در طاعت خدا به کار می‌برد، پس او به چیزی که سبب بدبختی تو شده، نیکبخت می‌گردد یا کسی است که آن مال را در معصیت خدا صرف می‌کند، پس به آنچه تو برایش نهاده‌ای، بدبخت شود.

■ ۸۷ـ أَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۰)

بزرگ‌ترین وحشت‌ها، خویشتن بینی است.

---

۱. مترجم: داستان سه گاو چنین است: روزی علی ﷺ می‌خواست سخنرانی کند، خوارج شعار داده و اجازه سخنرانی ندادند. ایشان با ناراحتی از منبر پایین آمده و سپس خطاب به کسانی که نزدیکش بودند در مورد اتحاد مسلمانان چنین فرمود: سه گاو یکی به رنگ سفید، دیگری قهوه‌ای و دیگری به رنگ سیاه در جنگلی زندگی می‌کردند. بعد از مدت‌ها شیری وارد آن جنگل شد، وقتی گاوها را دید در خوردنشان طمع کرد، اما دید آن‌ها سه تا هستند و او تنهایی قادر به انجام این کار نیست؛ از این رو، تصمیم گرفت میان گاوها تفرقه بیاندازد. با دو گاو سیاه و قهوه‌ای صحبت کرد و گفت رنگ پوست ما شبیه هم است، این گاو سفید شما را بدنما نموده، اجازه دهید او را بخورم. گاو سیاه و قهوه‌ای موافقت کردند شیر در برابر چشمان آن دو، گاو سفید را خورد. بعد از مدتی با گاو قهوه‌ای حرف زد و گفت: رنگ پوست ما کاملاً شبیه است، اجازه بده گاو سیاه را بخورم. گاو قهوه‌ای موافقت نمود. چند روزی گذشت تا اینکه شیر گرسنه شد، بدون تعارف و هیچ مشکلی نزد گاو قهوه‌ای آمد و گفت اکنون نوبت تو است می‌خواهم تو را بخورم. گاو قهوه‌ای گفت: پس اجازه بده من سه بار فریاد بزنم. گفت: فریاد بزن. گاو قهوه‌ای گفت: «انما اکلت یوم اکل الابیض. فلو انی نصرته لما اکلت؛ ترجمه: من روزی خورده شدم که گاو سفید خورده شد. یعنی اگر من آن روز گاو سفید را تنها نمی‌گذاشتم امروز نوبت به من نمی‌رسید.» علی ﷺ در ادامه فرمود: روزی که عثمان کشته شد من مقداری سستی نمودم، اگر سستی نمی‌کردم امروز این‌گونه اهانت نمی‌شدم.



■ ۸۸ـ أولُ عِوَضِ الحَليم من حِلْمِه أن الناس أنْصارُه على الجَهول. (عيون الأخبار، ۱/۲۸۵)

نخستین پاداش صبور از صبرش آن است که مردم در برابر نادان یار او گردند.

■ ۸۹ـ أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ على الْعُقُوبَة. (نهج البلاغة، ص: ٤١٨)

شایسته‌ترین افراد به گذشت، تواناترین آنان بر کیفر است.

■ ۹۰ـ إِيَّاكَ و مُصَادَقَةَ الأَحْمَقِ، فإِنَّه يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ. (م. س، ص: ٤١٦)

از رفاقت با نادان بپرهیز؛ زیرا می خواهد به تو نفع برساند «اما» زیان می رساند.

■ ۹۱ـ إِيَّاكَ و مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فإِنَّه يَقْعُدُ عنكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيه. (م.س، ص: ٤١٦)

از دوستی با بخیل بپرهیز؛ زیرا وقتی نهایت نیاز را به او داری از تو کنار می کشد.

■ ۹۲ـ إِيَّاكَ و مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فإِنَّه يَبِيعُكَ بالتَّافِه. (م.س، ص: ٤١٦)

با بدکار دوستی مکن؛ زیرا او دوستش را به اندك چیزی می‌فروشد.

■ ۹۳ـ إِيَّاكَ و مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فإِنَّه كَالسَّرَابِ، يُقَرِّبُ علَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يُبَعِّدُ علَيْكَ الْقَرِيب. (م. س، ص: ٤١٦)

از دوستی با دروغگو بپرهیز که او همچون سراب است، دور را در نظر تو نزدیك و نزدیك را دور می‌سازد.



■ ۹٤ـ إِيمانُ الرَّجُلِ يُعْرَفُ بأَيمانه. (المحاضرات للبوسی، ۲/٦۲۵)

ایمان مرد به قسم‌هایش شناخته می‌شود.

■ ۹۵ـ بادِرُوا المَوْتَ الذی إن هَرَبْتُمْ منه أدْرَکَکُم، و إنْ أقَمْتُم أخذَکُم. (الکامل، ۲۸۲/۱)

بر مرگ پیشدستی کنید که اگر از آن بگریزید شما را دریابد و اگر بایستید شما را می‌گیرد.

■ ۹۶ـ بَاکِرْ تَسْعَد. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۷/۲)

سحرخیز باش تا کامروا شوی.

■ ۹۷ـ بِئْسَ الزَّادُ إلی المَعَادِ العُدْوَانُ علی العِبَاد. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۵)

ستم کردن بر بندگان، توشه بدی است برای روز رستاخیز.

■ ۹۸ـ بالأفْضَالِ تَعْظُمُ الأقْدَارُ. (نهج البلاغه، ص: ٤٤١)

نیکی نمودن، سبب بزرگ شدن قدر و منزلت‌ها می‌شود.

■ ۹۹ـ بالبِرّ یُسْتَعْبَدُ الحُر. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۲۸)

آزادمردان، با نیکی بنده و مملوک خواهند شد.

■ ۱۰۰ـ بِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ. (نهج البلاغه، ص: ٤٤١)

با تواضع و فروتنی، نعمت کامل می‌شود.

■ ۱۰۱ـ بِاحْتِمَالِ الْمُؤَنِ[1] یَجِبُ السُّؤْدَدُ[2]. (نهج البلاغه، ص: ٤٤١)

با تحمل رنج‌ها، سروری به دست می‌آید.

---

۱. المُؤن: جمع مؤونة، به معنای بار و گرانی نفقه عیال و قوت روزانه است.
۲. السُؤدَد: شرف.

■۱۰۲ـ بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الأَنْصَارُ عَلَيْه. (م. س، ص: ٤٤٢)

با شکیبائی در برابر نادان، یاران انسان زیاد گردند.

■۱۰۳ـ بالسِّيرَةِ العَادِلَةِ يُقْهَرُ المُنَاوِىء[1]. (م.س، ص: ٤٤٢)

رفتار عادلانه، موجب شکست دشمن می‌شود

■۱۰٤ـ بِالنَّصَفَةِ[2] يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ[3]. (م.س، ص: ٤٤١)

انصاف، مایه فزونی دوستان است.

■۱۰۵ـ بَاكِرِ السَّبْتَ والخميسَ تَغْنَم. (المحاضرات لليوسى، ۲/٦۲۷)

روز شنبه سحرخیز باش و پنج شنبه سود ببر. [آغاز کار را به خوبی شروع کن تا فایده‌اش را در پایان ببری.]

■۱۰٦ـ البُخْلُ جامعٌ لِمَساوىء الأخلاق. (مجمع الأمثال، ۲/٥۳٥)

بخل، گردآورنده تمام بدی‌ها و عیب‌ها است.

■۱۰۷ـ الْبُخْلُ عَارٌ. (نهج البلاغة: ص: ٤۱۱)

بخل، ننگ است.

■۱۰۸ـ البَخِيلُ مُسْتَعْجِل. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۰)

بخیل، شتاب‌زده است.

---

۱. المُناوىء: مخالف و دشمن.
۲. النصَفَة: انصاف.
۳. المُواصِلون: دوستداران.



■ ۱۰۹ـ بِرُّ الوالدين سَلَفٌ. (المحاضرات لليوسی، ٦٢٧/٢)

نیکی به پدر و مادرثوابی است که برای آخرت خود می‌اندوزی.

■ ۱۱۰ـ بِرُّكَ لا تُبْطِلْهُ بالمنّة. (م.س، ٦٢٧/٢)

کار نیکت را با منت باطل نکن.

■ ۱۱۱ـ بَرَكَة العُمر فی حُسْن العمل. (م.س، ٦٢٧/٢)

زیادی عمر در نیکوئی عمل است.

■ ۱۱۲ـ بَشاشَة الوَجْه عَطِيةٌ ثانية. (م.س، ٦٢٧/٢)

گشاده‌روئی، دوّمین بخشش است.

■ ۱۱۳ـ البَشَاشَة فَخُّ المَوَدَّة. (زهر الآداب، ٨٠/١)

خوشروئی، دامِ دوستی است.

■ ۱۱٤ـ بَشِّرْ مَالَ البَخيلِ بحادِثٍ أَوْ وَارِثٍ. (الإعجاز والإيجاز، ص:٢٨)

بشارت ده مالِ بخیل را به آفتی از روزگار یا به [شخص] میراث خواری.



■ ۱۱٥ـ بَشِّرْ نَفْسَكَ بالظفرِ معَ الصَّبْر. (المحاضرات لليوسی، ٦٢٧/٢)

بشارت ده نفس خویش را که با وجود صبر، به پیروزی می‌رسی.

■ ۱۱٦ـ بِع الدنيا بالآخرةِ تَرْبَح. (م. س، ٦٢٧/٢)

بفروش دنیا را به آخرت تا سودی بری. [دنیا بفروش و آخرت را بستان.]

■ ۱۱۷ـ البعيدُ مَن باعَدَتْه العداوةُ و إنْ قَرُبَ نَسَبُه. (تاریخ الخلفا، ص: ۲۱۰)

شخص غریب کسی است که عداوت و دشمنی او را دور ساخته باشد و اگر چه خویشاوندی‌اش نزدیک باشد.

■ ۱۱۸ـ البَغْيُ سائقُ الحين. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۹)

تجاوز، آدمی را به هلاکت می‌کشاند.

■ ۱۱۹ـ بالقَليل لَمْ يَقْنعْ، وبِالكثيرِ لمْ يُمَتَّع. (العقد الفريد، ۱۵/۷٤)

به کم قانع نیست و از بیش هم بهره‌ای نمی‌برد.

■ ۱۲۰ـ بَقيةُ السيفِ أَنْمَى عدداً، و أَكْرَمُ وَلَدًا[۱]. (البيان والتبيين، ۳۱٦/۲)

بازماندگان شمشیر [= جنگ]، تعدادشان بیشتر و تبارشان گرامی‌تر است.

■ ۱۲۱ـ بَقيةُ عُمرِ المؤمنِ لا ثَمَنَ لها، يُدْرِك بها ما فاتَ، و يُحْيِي ما أمات. (التمثيل والمحاضرة، ص: ۳۰)

باقیمانده عمر مؤمن، آنقدر پرارزش و گرانبهاست که قابل قیمت‌گذاری نیست؛ چه انسان می تواند با باقی‌مانده عمر خود خوبی‌های از دست رفته را جبران کند و فضائلی را که در وجود خود سرکوب کرده و میرانده، زنده نماید.

■ ۱۲۲ـ بُكاءُ المرءِ مِن خَشية اللهِ قُرَّةُ عَيْنٍ. (المحاضرات لليوسی، ٦۲۷/۲)

گریه انسان از ترس خدا، سبب روشنی چشم است.

---

۱. در نهج البلاغة، (ص: ۴۲۱) چنین آمده است: أَبْقَى عَدَدًا، وَ أَكْثَرُ وَلَدًا: شمارشان بادوام‌تر و فرزندانشان بیشتر هستند. بَقيّة السيف: کسانی که بعد از جهاد در حفظ شرف خویش و دفع دشمن، از دم تیغ جان به در برده، و مرگ را بر خواری ترجیح دادند؛ از این رو، این بازماندگان، شریف و دلیر هستند، پس تعدادشان بادوام‌تر و فرندانشان بیشتر هستند، بر خلاف خواران.



■ ۱۲۳- بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الهَيْبَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٤١)

زیادی سکوت، موجب ابهت و بزرگی است.

■ ۱۲٤- بَلاءُ الإنسانِ مِنَ اللِّسان. (المحاضرات لليوسى، ٦٢٧/٢)

گرفتاری انسان از زبان است.

■ ۱۲۵- تَأخِيرِ الإساءَةِ مِنَ الإقبال. (م.س، ٦٢٧/٢)

تاخیر در بدی، از خوش اقبالی است.

■ ۱۲٦- تأكيدُ المَوَدَّةِ فی الحرمة. (م.س، ٦٢٨/٢)

نگهداشتن حرمت، سبب استحکام دوستی است.

■ ۱۲۷- تَدارَكْ فی آخِرِ عُمرك ما فاتَكَ فی أوَّله. (المحاضرات لليوسى، ٦٢٨/٢)

آنچه را در ابتدای زندگانی از دست داده‌ای، در انتهای آن جبران کن.

■ ۱۲۸- التَّدْبِيرُ قَبلَ العَملِ يُؤمنك الندم. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۵)

تدبیر [و برنامه‌ریزی] قبل از عمل، تو را از پشیمانی در امان می‌دارد.

■ ۱۲۹- تَدَاكَكْتم علىّ تَدَاكُكَ الإبلِ الهِيمِ[1] على حِيَاضِها يَوْمَ وِرْدِها. (العقد الفريد، ١٦٢/٤)

مانند شتران تشنه که در کنار آبشخورهای خود روزی که نوبت آب خوردن آن‌هاست جمع می‌شوند، دور مرا گرفته و فشار آوردید.



---

۱. الهیم: شتری را گویند که مبتلا به بیماری هیام [به ضم هاء] شده باشد. بیماری هیام، آفتی است که شتران بدان مبتلا می‌شوند، به‌گونه‌ای که حیوان از شدت عطش آب می‌خورد، ولی هرگز سیرابی ندارد [و همچنان می‌نوشد تا بمیرد.] النهایة، (۲۸۹/۵)، هیم.

■ ۱۳۰ـ تَذِلُّ الأمُورُ لِلْمَقَادِير حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ[1] فى التَّدْبِير. (نهج البلاغة، ص: ٤١٢)

امور زندگی آن‌چنان رام و تسلیم قضا و قدرند که چه بسا تدبیر آدمی مایه مرگ و نیستی‌اش گردد.

■ ۱۳۱ـ تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَة. (م.س، ص: ٤٣٦)

گناه نکردن، آسان‌تر از طلب توبه است.

■ ۱۳۲ـ تَزَاحُمُ الأيدى على الطعام بَرَكَة. (المحاضرات لليوسى، ٦٢/٢)

دست بسیار در طعام، برکت می‌آورد.

■ ۱۳۳ـ تَعَلَّمُوا العِلم تُعْرَفوا، واعملوا تَكُونوا مِن أهله. (البداية والنهاية، ٣٨٤/٧)

بیاموزید علم [دین] را تا شناخته شوید به آن، و عمل کنید به آن تا بوده باشید از اهل آن.

■ ۱۳٤ـ تغافَلْ عن المكْروه تَظْفر بِتركِ الذنوب. (المحاضرات لليوسى، ٦٢/٢)

از انجام مکروه دوری کن تا بر ترک گناهان موفق شوی.

■ ۱۳۵ـ تَفاءَلْ بالخيرِ تَنَلْه. (م.س، ٦٢/٢)

تفاءل به خیر زن تا به مراد خود دست یابی.

■ ۱۳٦ـ التَّقصيرُ فى حُسْنِ العمل إذا وثقت بالثواب عليه غبن. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

کوتاهی در کار نیک وقتی که به ثواب آن مطمئن شدی، زیان است.

---

۱. الحَتْف: هلاک.



■ ۱۳۷ـ تَقُولون فی المَجالس كَیتَ و كَیتَ، فإذا جاء القِتال قلتم: حِیدِی حَیَادِ[1]. (البیان والتبیین، ۵۶/۲)

در مجالس و محافل می گویید: چنین و چنان خواهیم کرد. امّا هنگام جنگ، فریاد می‌زنید: ای جنگ از ما دور شو.!

■ ۱۳۸ـ تكاسُلُ المرءِ فی الصلاة مِن ضعْفِ الإیمان. (المحاضرات للیوسی، ۶۲/۲)

کسالت شخص در نماز، نشانه ضعف ایمان اوست.

■ ۱۳۹ـ تَنْزِلُ المَعُونَةُ علی قَدْرِ المؤُونَةِ. (نهج البلاغة، ص: ۴۳۱)

یاری خدا به‌اندازه نیاز و زحمتی که می کشید فرود می‌آید.

■ ۱۴۰ـ تَواضعُ المَرْء بِكَرَمه. (المحاضرات للیوسی، ۶۲/۲)

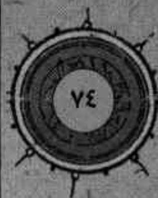
تواضع و فروتنی شخص، به بخشش اوست.

■ ۱۴۱ـ التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْل. (نهج البلاغة، ص: ۴۳۱)

دوستی و مهربانی با مردم، نیمی از عقل است.

■ ۱۴۲ـ التَّوفیقُ خَیْرُ قائِد. (تاریخ الخلفاء، ص: ۲۰۶)

توفیق الهی، بهترین راهبر و راهنماست.



■ ۱۴۳ـ تَوقیرُ الأكابِر مِن الأدَب. (المحاضرات للیوسی، ۶۲/۲)

احترام به بزرگان، نشانه ادب است.

---

۱. حیدی حیاد: کلمه‌ای است که فرارکنندگان از جنگ آن را استفاده می‌کنند [یعنی راه بدهید راه بدهید برای فرار]، من حاد عن الشیء، یعنی: از آن چیز رو برگرداند.



■ ١٤٤ـ تَوَكَّلْ على الله يَكْفِك. (م.س، ٢/٦٢٧)

بر خدا توکل کن که این برای تو کافی است.

■ ١٤٥ـ ثباتُ المُلكِ فی العَدْل. (م.س، ٢/٦٢٨)

اجرای عدالت، سبب پایداری و دوام حکومت است.

■ ١٤٦ـ ثَباتُ النَّفس بالعَدْل. (م.س، ٢/٦٢٨)

اجرای عدالت، سبب پایداری نفس است.

■ ١٤٧ـ ثَقُلَ علیکم قَوْلی واتّخذتُموه وراءَکم ظِهريًّا. (البیان والتبیین، ٢/٥٤)

گفتارم بر شما سخت آمد تا آن که آن را به پشت سر انداختید [و به فراموشی سپردید.]

■ ١٤٨ـ ثلاثُ خِصال مَن لم تَکُن فیه لا خَیْر فیه: دِین یُرشِده، أو حَیاء یردَعُه، أو خَوْف یَمْنَعه. (المحاضرات للیوسی، ٢/٦٢٨)

سه ویژگی هستند که اگر در کسی نباشند، خیری در او نیست: دینی که او را راهنمایی کند، یا حیائی که او را بازدارد، یا ترسی که مانع او [از انجام گناه] شود.



■ ١٤٩ـ ثلاثٌ من السعادة: سلامة الدِّین، و سَلامة البَدَن، و سلامَة الدنیا. (م.س، ٢/٦٢٨)

سه چیز نشانه خوشبختی است: سلامت دین، سلامت بدن، و سلامت دنیا.

■ ١٥٠ـ ثلاثٌ مُهلِکاتٌ: بُخل و هَوی و عُجْبٌ. (م.س، ٢/٦٢٨)

سه چیز نابود کننده است: بخل ورزیدن، دنبال هوس رفتن، و خودپسندی.



■ ۱۵۱ـ ثُلثُ الإيمانِ حَياءٌ، و ثُلثُه عَقْل، و ثُلثُه جُودٌ. (م.س، ۲/۷۸)

یک سوم ایمان، حیاء، یک سوم آن، عقل و یک سوم آن بخشش است.

■ ۱۵۲ـ ثُلْمَةُ[1] الحِرْصِ لا يَسُدها إلّا التُّراب. (المحاضرات لليوسى، ۲/۷۸)

درز و رخنه حرص، جز با خاک بسته نمی‌شود. ارخنه مرد حرص کوشیده نشود جز به خاک پوشیده]

■ ۱۵۳ـ ثُلْمَةُ الدِّينِ موتُ العُلماء. (المحاضرات لليوسى، ۲/۷۸)

مرگ دانشمندان، لطمه و شکست دین است.

■ ۱۵٤ـ ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، و ثَمَرَةُ الحَزْمِ السَّلامَة. (نهج البلاغة، ص: ٤۳۷)

نتیجه کوتاهی کردن، پشیمانی است و ثمره دوراندیشی در امور، درستی و سلامت کار خواهد بود.

■ ۱۵۵ـ ثَنِّ إحْسَانَك بالاعْتِذار. (المحاضرات لليوسى، ۲/۷۸)

خوبی‌ات را با پوزش خواستن تزیین کن.

■ ۱۵٦ـ ثوابُ الآخرةِ خَيْرٌ مِن نَعِيم الدنيا. (م.س، ۲/۷۸)

ثواب آخرت بهتر از [تمام] نعمت دنیاست.

■ ۱۵۷ـ ثَوبُ السلامة لا يَبْلى. (م.س، ۲/۷۸)

لباس سلامت و درستی، کهنه نمی‌شود.



---

۱. الثلمة: محلی است که رخنه می‌کند، یعنی می‌شکند، و رخنه در دیوار و مانند آن مراد است. اللسان، (۱۲/۷۸)، ثلم.



■ ۱۵۸ـ جَالِس الفقراء تَزْدَدْ شُكراً. (م.س، ۲/۲۹/۲)

بافقراء همنشینی کن، شکرگزاریت زیاد می گردد.

■ ۱۵۹ـ الجاهلُ المتحَلمُ شبيهٌ بالعالم، و العالِمُ المتعسفُ شبيه بالجاهل. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، و دانای بی انصاف، چون نادان است.

■ ۱۶۰ـ الجُبْنُ مَنْقَصَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)

بزدلی، کاستی است.

■ ۱۶۱ـ جُدْ بالكَثير واقْنَع بالقليل. (المحاضرات لليوسى، ۶۲۹/۲)

به زیادت تلاش کن و به کم قانع باش.

■ ۱۶۲ـ جُد ما تَجِد. (م.س، ۶۲۹/۲)

برای چیزی که یافت می شود، تلاش کن.

■ ۱۶۳ـ الجَزَعُ أَتْعَبُ مِن الصَّبْر. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۹)

بی تابی، دشوارتر از شکیبایی است.

■ ۱۶۴ـ الجَزَعُ عند البلاء تَمَام المِحنة. (م.س، ص: ۲۸)

بی تابی در هنگام گرفتاری و بلا، کمال رنج و محنت است.



■ ۱۶۵ـ الجَزَعُ[1] مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَان. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٠)

بی‌تابی و بی‌صبری از یاوران روزگار است.

■ ۱۶۶ـ جَلیسُ الخَیْرِ غَنِیمة. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۲۹)

همنشین خوب، غنیمت است.

■ ۱۶۷ـ جَلیسُ السوء شیطان. (م.س، ۲/۶۲۹)

همنشین بد، شیطان است.

■ ۱۶۸ـ جَلیسُ المَرْء مثله. (م.س، ۲/۶۲۹)

همنشین شخص، مثل خود اوست.

■ ۱۶۹ـ جَمَالُ المَرْء فی الحِلْم. (م.س، ۲/۶۲۹)

بردباری، زینت انسان است.

■ ۱۷۰ـ جُهْد المُقِل کثیر. (م.س، ۲/۶۲۹)

تلاش و کوشش تنگدست، بسیار است.

■ ۱۷۱ـ الجُودُ حَارِسُ الأعْرَاض. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٠)

جوانمردی و بخشش، پاسدار آبروهاست.

■ ۱۷۲ـ جَوْدَةُ الکلام فی الاختصار. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۲۹)

نیکویی گفتار، در کوتاه‌بودن آن است.

۱. الجزع: شدت ناله و زاری.



■ ۱۷۳ـ جَوْلَةُ الباطل ساعة،و جَوْلَةِ الحق إلى الساعة. (المحاضرات لليوسی، ۶۲۹/۲)

حرکت باطل، یک لحظه و حرکت حق، تا برپایی قیامت است.

■ ۱۷۴ـ الجَهَالَة ضَلالة. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۴)

نادانی، گمراهی است.

■ ۱۷۵ـ الحاسِدُ ضَاغِنٌ[1] على مَن لا ذَنْبَ له. (م.س، ص: ۲۹)

حسود، در مقابل انسان بی گناه خشم آلود است.

■ ۱۷۶ـ حتَّى مَتَى و إلى مَتَى؟ (العقد الفريد، ۱۶۳/۴)

تا کی و تا چه وقت؟

■ ۱۷۷ـ الحَجَر المَغْصُوبُ بالدار رَهْنٌ بِخَرابها. (زهر الآداب، ۸۰/۱)

سنگ غصبی که در ساختمان [غاصب] به کار برده شده، قید و گروگان برای تخریب آن ساختمان [به منظور رد سنگ به صاحب آن] است.

■ ۱۷۸ـ حِدَّةُ المَرء تُهْلِكُه. (المحاضرات لليوسی، ۶۲۹/۲)

تندخویی انسان، سبب هلاکت اوست.

■ ۱۷۹ـ الحِرْصُ مفتاح التَّعب، مَطِية النَّصَب، ودَاعٍ إلى التَّقَحُّم في الذنوب. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۵)

آز، کلید رنج و مایه‌ی سختی و موجب ورود به گناهان است.

---

۱. در المحاضرات الیوسی، (۶۲۵/۲) چنین آمده است: الحاسد مغتاظ[خشم آلود]...



■ ۱۸۰ـ حِرْفَةُ المرءِ كَنْزُه. (المحاضرات لليوسى، ۶۲۹/۲)

گنج انسان، همان شغل اوست.

■ ۱۸۱ـ حُرْقَةُ الأولادِ مُحْرِقَةُ الأكباد. (م.س، ۶۲۹/۲)

بسوزاند مرگ فرزندان جگر را.

■ ۱۸۲ـ حُرِّمَ الوَفاءُ على مَن لا أصلَ له. (م.س، ۶۲۹/۲)

هر که بد اصل و بد نهاد بود، وفا بروی حرام است.

■ ۱۸۳ـ الحِرْمانُ خَيْرٌ مِن الامتنان. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

بی‌بهره کردن بهتر از منت نهادن است.

■ ۱۸۴ـ الحِرْمانُ مع الحِرْص. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۹)

نومیدی و بی‌بهره‌شدن با حرص است.

■ ۱۸۵ـ الحَزْمُ سوءُ الظَّن. (تاريخ الخلفا، ص: ۲۱۰)

عاقبت اندیشی، گمان بد بردن است.

■ ۱۸۶ـ حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ المَوَدَّة. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۱)

حسادت نسبت به دوست، دلیل بیماری و غیر واقعی بودن دوستی است.

■ ۱۸۷ـ حُسْنُ الخُلُق خَيْرُ قَرين. (تاريخ الخلفا، ص: ۲۰۶)

خوش خلقی، بهترین همنشین است.



■ ۱۸۸ـ حُسْنُ الخُلُق غنیمة. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۹/۲)
خوش‌خلقی، از غنیمت‌هاست.

■ ۱۸۹ـ الحَظُّ یأتی مَن لا یأتیه. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)
بهره به جانب کسی می‌آید که به سراغش نمی‌رود.

■ ۱۹۰ـ الحِکمةُ ضالةُ المؤمن، فَلْیَطْلُبْها وَلَو فی یَدَیْ أهل الشرك. (عیون الأخبار، ۱۲۳/۲)
دانش راستین گمشده مؤمن است، پس آن را فراگیر و بیاموز، هر چند از دست کافران.

■ ۱۹۱ـ الحِلْمُ فِدَامُ[1] السَّفِیه. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۰)
شکیبایی، دهن‌بند نادان است.

■ ۱۹۲ـ حِلْمُ المرء عَوْنُه. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۹/۲)
شکیبایی انسان، یاور اوست.

■ ۱۹۳ـ حلی الرجالِ الأدبُ، و حلی النساءِ الذهبُ. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۹/۲)
ادب، زینت مردان، و طلا، زینت زنان است.

■ ۱۹۴ـ حُمُوضَاتُ الطعامِ خَیْر من حُمُوضَات الکلامِ. (م.س، ۶۲۹/۲)
به ساغر زهر نوشیدن به ناکام به از الفاظ زهرآلود دشنام.

---

۱. الفِدَام: دهان‌بند عجمیان [و آتش‌پرستان] است که به هنگام آب خوردن آن را بر دهان می‌بندند، یعنی: هنگام بردباری، دهان سفیه با دهان‌بند بسته شده و مانع سخن گفتنش می‌گردد.



■ ۱۹۵ـ حَیَاءُ المرءِ سِتْرُه. (م.س، ۲/۲۹(٦)

حیای انسان، پوشش اوست.

■ ۱۹٦ـ خابَتْ صفقةُ من باعَ الدِّینَ بالدنیا. (م.س، ۲/۳۰(٦)

معامله کسی که دین را به دنیا فروخت، نقش بر آب شد.

■ ۱۹۷ـ خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا علَیکم، وَ إنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إلَیْکم. (نهج البلاغة، ص: ٤١٢)

با مردم آن‌گونه معاشرت کنید که اگر مُردید بر شما اشك بریزند و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما بیایند.

■ ۱۹۸ـ خَالِفْ نفسَكَ تَسْتَرِح. (المحاضرات للیوسی، ۲/۳۰(٦)

با نفس خود مخالفت کن تا راحت بمانی.

■ ۱۹۹ـ الخُرْقُ[1] المُعاجلة قبلَ الإمکان، والأناةُ بَعْدَ الفُرْصة. (مجمع الأمثال، ۲/۳۵(٥)

شتاب کردن، پیش از امکان وقوع کار و درنگ کردن پس از فرا رسیدن فرصت، از حماقت است.

■ ۲۰۰ـ خَفِ اللهَ تأمَنْ غیره. (المحاضرات للیوسی، ۲/۳۰(٦)

از خدا بترس تا از غیر او در ایمن باشی.



■ ۲۰۱ـ خُلوصُ الوُدِّ مِنْ حُسْنِ العَهد. (م.س، ۲/۳۰(٦)

خلوص دوستی از خوش‌قولی است.

---

۱. الخرق: جهل و نادانی. النهایة، (۲/۲٦)، خرق.

■ ۲۰۲ـ خَلیلِ المرء دَلیلُ عَقله. (م.س، ۲/ ۶۳)

دوست انسان، نشان دهنده میزان عقل اوست.

■ ۲۰۳ـ خوفُ الله یُجلی القلوب. (م.س، ۲/ ۶۳)

ترس الهی، قلب‌ها را جلا می‌بخشد.

■ ۲۰۴ـ خیارُکُمْ کل مفَتَّن تواب. (عیون الأخبار، ۱/ ۳۲۶)

بهترین شما کسی است که گرفتار گناه شده و توبه می کند.

■ ۲۰۵ـ خَیْرُ إخوانك مَنْ واساك، و خیرٌ منه من کفاك شرّه. (زهر الآداب، ۱/ ۸۱)

بهترین برادرانت کسی است که در کار زندگی همدست و یاور توست و بهتر از او کسی است که تو را از شرش بی نیاز سازد.

■ ۲۰۶ـ خَیْرُ الأصحاب من یُدَلُّلَك علی الخَیْر. (المحاضرات للیوسی، ۲/ ۶۴)

بهترین همنشین کسی است که راه خیر را به تو نشان دهد.

■ ۲۰۷ـ خَیْرُ البلاد ما حَمَلك. (مجمع الأمثال، ۲/ ۵۳۵)

بهترین شهرها، شهری است که معیشت شما را سامان دهد.

■ ۲۰۸ـ خَیْرُ المالِ ما أغنَاك، و خیرٌ منه ما گفاك. (زهر الآداب، ۱/ ۸۱)

بهترین مال آن است که تو را بی‌نیاز سازد، و بهتر از آن این است که برای تو کافی باشد.



■ ۲۰۹ـ خَيْرُ المال ما أُنْفِق فى سبيل الله. (المحاضرات لليوسى، ۲/ ۶۴)

بهترین مال آن است که در راه خدا انفاق شود.

■ ۲۱۰ـ خَيْرُ الناس هذا النَّمط الأوسط، يَلْحَق بهم التالى، و يَرْجِع إليهم الغالى[1]. (كتاب الأمثال، ص: ۲۲۰)

بهترین مردم، این گروه میانه‌رو هستند، تفریط کننده به آنان ملحق می‌شود و غلو کننده بسوی آنان بر می گردد.

■ ۲۱۱ـ خَيْرُ النساء الوَلُودُ الوَدُود. (المحاضرات لليوسى، ۲/ ۶۳)

بهترین زن‌ها، زنی است که زاینده و مهربان باشد.

■ ۲۱۲ـ خَيْرُ نسائكم العفيفةُ فى فرجها، الغَلِمة لزوجها. (عيون الأخبار، ۴/ ۲)

بهترین زنان شما، زنانی هستند که: عفیف و پاکدامن هستند، و در برابر شوهر تسلیم و هماهنگ.

■ ۲۱۳ـ دارُ الظالمين خَراب. (المحاضرات لليوسى، ۲/ ۶۳)

منزل ستمکاران، خراب باد.

■ ۲۱۴ـ دار من جَفاك تُخْجله. (م.س، ۲/ ۶۳)

با جفاکارِ خویش مدارا کن تا از جفای خود شرمنده گردد.



■ ۲۱۵ـ دُمْ على كَظْم الغَيظ تحْمَد عاقبتك. (م.س، ۲/ ۶۳)

بر فروبردن خشم استقامت داشته باش، عاقبت بخیر خواهی شد.

---

۱. در عیون الأخبار، (۱/ ۳۲۶) چنین آمده است: خير هذه الأمة...، يرجع...، و يلحق...

■ ٢١٦ـ الدنیا بالأموالِ والآخرةُ بالأعْمَال. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۳۰)

اعتبار دنیا به ثروت و تجملات است و اعتبار آخرت به اعمال و کردار.

■ ٢١٧ـ الدُّنْیَا دَارُ مَمَرٌ إلی دَارِ مَقَرٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤۳۰)

دنیا محل گذر است بسوی خانه استقرار.

■ ٢١٨ـ الدَّهر یومان: یومٌ لك و یوم علیك، فإن کان لك فلا تَبْطر، و إن کان علیك فلا تَضْجَر. (مجمع الأمثال، ٥۳٥/٢)

دنیا دو روز است: روزی به سودت و روزی به زیانت، در روزی که به سود تو است تند متاز و از روزی که به زیان تو است خسته نشو. [شکیبا باش.]

■ ٢١٩ـ دواءُ القلبِ الرِّضا بالمَقْدور. (المحاضرات للیوسی، ٦۳/٢)

دوای قلب، قناعت و راضی بودن به چیز ممکن [و موجود] است.

■ ٢٢٠ـ دوامُ السرور بِرُّ الإخوان. (م.س، ٦۳/٢)

شادمانی بیکران، نیکی برادران است.

■ ٢٢١ـ دولةُ الأرْذالِ آفةُ الرِّجال. (م.س، ٦۳/٢)

حکومت افراد پست، آفت بزرگان است.

■ ٢٢٢ـ دولةُ الملُوكِ العَدل. (م.س، ٦۳/٢)

قدرت و سلطنت پادشاهان در صورتی دوام پیدا می کند که به عدالت رفتار نمایند.



■ ۲۲۳ـ دِینارُ البَخیل حَجَر. (م.س، ۲/ ۶۳)

دینار شخص بخیل، [همانند] سنگ است.

■ ۲۲۴ـ ذِکْرُ الأولیاء یُنْزِلُ الرَّحمات. (م.س، ۲/ ۶۳)

یاد اولیاء، موجب نزول رحمت است.

■ ۲۲۵ـ ذِکْرُ الشباب حَسْرة. (المحاضرات للیوسی، ۲/ ۶۴)

یاد جوانی، دل‌شکستگی است.

■ ۲۲۶ـ ذِکْرُ الظالمین فی طغیانهم. (م.س، ص ۲/ ۶۳)

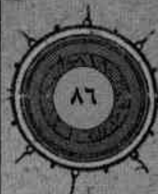
یاد افراد ستمکار، در ظلم و طغیان آنان است. [فقط ظلم و ستم ستمگر در یاد باقی می‌ماند.]

■ ۲۲۷ـ ذِکْرُ الموتِ جلاءُ القلب. (م.س، ۲/ ۶۳)

یاد مرگ، قلب را جلا می بخشد.

■ ۲۲۸ـ الذِکْرُ نُورٌ. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۴)

یاد خدا، نور است.



■ ۲۲۹ـ ذُلُّ المرءِ فی الطمع. (المحاضرات للیوسی، ۲/ ۶۳)

خواری انسان، در زیاده‌خواهی است.

■ ۲۳۰ـ ذلیلُ الفقرِ عند الله عَزیزٌ. (م. س، ۲/ ۶۳)

آن که به سبب فقر، [نزد مردم] ذلیل شده، نزد خدا عزیز است.



■ ۲۳۱ـ ذَمُّ الشيءِ مِن الاشتغال به. (م. س، ۶۳۱/۲)

بدگویی از چیزی، عمل به آن است.

■ ۲۳۲ـ ذَنْبٌ واحدٌ کثیرٌ، وألفُ حسنةٍ قلیلةٌ. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۱/۲)

انجام [حتی] یک گناه هم زیاد و انجام هزار نیکی کم است.

■ ۲۳۳ـ الراحةُ مع الیأس. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۲۹)

راحتی با نوامیدی است.

■ ۲۳۴ـ رأسُ العلمِ الرِّفقُ، و آفتُه الخُرْق. (م.س، ص: ۳۴)

رأس و اساس دانش، نرمش است و آسیب آن، درشتی و خشونت است.

■ ۲۳۵ـ راعِ أباكَ یُراعِك ابنُك. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۷/۲)

مراعات پدرت را بکن، پسرت مراعات تو را خواهد کرد. [به پدرت نیکی کن، پسرت به تو نیکی خواهد کرد.]



■ ۲۳۶ـ راعِ الحقَّ عِند غَلباتِ النفس. (م.س، ۶۳۱/۲)

هنگام غلبه نفس، به خدا توجه داشته باش.

■ ۲۳۷ـ راعِ النَّفْسَ عند غَلبات الحُمق. (م.س، ۶۳۱/۲)

هنگام غلبه حماقت و نادانی، مراقب نفست باش.



■ ۲۳۸- رأيُ الشيخ أحبُّ إلينا من جَلَد الغلام[1] . (البيان والتبيين، ۱۴/۲)

اندیشه پیر برای ما، محبوب‌تر است از پایمردی جوان در جنگ.

■ ۲۳۹- رؤيةُ الحبيبِ جلاءُ العين. (المحاضرات لليوسي، ۶۳۱/۲)

دیدن دوست، روشنی دیده است.

■ ۲٤۰- رأيْت الزمانَ على ابن عمِّك قدْ كَلِبَ[2] . (عيون الأخبار، ۵۷/۱)

دیدی روزگار پسر عمویت را بیازرد.

■ ۲٤۱- رُبَّ أرباح تُؤدی إلى خُسران. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۹)

چه بسا بهره‌ها که به زیان تبدیل می شوند.

■ ۲٤۲- رُبَّ أملٍ خائب. (م.س، ص: ۲۹)

بسیار امیددارنده‌ای که نومید شد.

■ ۲٤۳- رُبَّ رجاء يُؤدى إلى حِرمان. (م.س، ص: ۲۹)

بسا امیدی که به محرومیّت کشانده می‌شود.

■ ۲٤٤- رُبَّ ساع فيما يضره. (م.س، ص: ۲۹)

بسا کوشنده‌ای که به زیانش می کوشد.

---

۱. در العقد الفرید، (۱۰۴/۲)، و زهر الآداب، (۸۰/۱) چنین آمده است: مشهد الغلام [شهادتگاه جوان].
۲. کلب: سخت آمد. النهایة، (۱۹۵/۳)، کلب.



■ ۲۴۵ـ رُبَّ طَمَعٍ کاذب. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۲۹)

بسا طمعی که دروغ است.

■ ۲۴۶ـ رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ معه لا یَنْفَعُه. (نهج البلاغة، ص: ۴۲۵)

چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنان را کشته در حالی که علمشان با آنان است، اما به حالشان سودی نمی‌بخشد.

■ ۲۴۷ـ رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذُ مِنْ صَوْلٍ[1]. (م.س، ص: ۴۷۰)

چه بسا یک گفتار که از یک حمله مؤثرتر باشد.

■ ۲۴۸ـ رُبَّ مَفتون بِحُسْنِ القَوْلِ فیه. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۵)

چه بسا انسانی که در اثر مدح و ثنای دیگران نسبت به او فریب خورده و در فتنه گمراهی واقع شده است.

■ ۲۴۹ـ رُبَّ مَنِیة سَبَبُها طَلَبُ الحیاة، و حیاة سببُها التَّعرضُ للموت. (التعازی والمراثی، ص: ۹۷)

چه بسیار آرزوهایی که سبب آن درخواست زندگی، و چه بسیار زندگی‌هایی که سبب آن دست‌درازی به مرگ است.

■ ۲۵۰ـ رَبُّك للباغین من أحکم الحاکمین، و عالم بضمیر المضمرین. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۵)

پروردگارت بهترین حکم کنندگان در مورد متجاوزان و آگاه به نهان پنهان کنندگان است.

---

۱. الصَّوْل: حمله، غلبه یافتن.



■ ۲۵۱ـ رُتْبَة العلمِ أعلى الرُّتَب. (المحاضرات لليوسی، ۶۳/۲)
درجه علم، برترین درجه است.

■ ۲۵۲ـ رَحِمَ اللهُ امرأً عَرَفَ قَدْرَه، و لم يَتَعَدَّ طَوْرَه. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۹)
خدا رحمت کند بنده‌ای را که اندازه خویش را بداند و از حد خویش تجاوز نکند.

■ ۲۵۳ـ رِزْقُكَ يَطْلُبُكَ فاسْتَرِح. (المحاضرات لليوسی، ۶۳/۲)
روزی‌ات [آنچه که مقدر شده] می‌آید، پس راحت باش.

■ ۲۵۴ـ رسولُ الموتِ الولادة. (م.س، ۶۳/۲)
تولد، پیام‌آور مرگ است.

■ ۲۵۵ـ رسولُكَ تُرْجُمان عقلك. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)
فرستاده‌تو، بیانگر میزان عقل توست.

■ ۲۵۶ـ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)
آن که راز سختی‌های خود را آشکار سازد به خواری [خود] رضایت داده است.



■ ۲۵۷ـ الرَّغبةُ مفتاحُ النَّصَب، والحَسَدُ مَطِية التَّعَب. (مجمع الأمثال، ۵۳۵/۲)
میل و خواهش به دنیا، کلید گشودن رنج است و حسد، بارکش زحمت است.

■ ۲۵۸ـ رفاهيةُ العيشِ فی الأَمْن. (المحاضرات لليوسی، ۶۴/۲)
رفاه زندگانی در امنیت است.



■ ۲۵۹ـ رفيقُ المرءِ دليلُ عقل. (المحاضرات لليوسى، ۲/۶۳۱)

همنشين آدمی، نشانه خرد اوست.

■ ۲۶۰ـ الرُّكونُ إلى الدنيا مع ما تُعَايِنُ منها جَهْلٌ. (مجمع الأمثال، ۲/۵۴۵)

اعتماد به دنيا با آن كه از تحولات و بی‌وفايی آن همواره با خبری، نوعی جهالت است.

■ ۲۶۱ـ روايةُ الحديثِ نسبة إلى رسول الله. (المحاضرات لليوسى، ۲/۶۳۱)

روايت حديث، انتساب به رسول الله ﷺ ست.

■ ۲۶۲ـ زَحمةُ الصالحين رَحْمة. (م.س، ۲/۶۳۲)

زحمت افراد صالح و نيكوكار، رحمت است.

■ ۲۶۳ـ زُرِ المرءَ على قدرِ إكرامِهِ لك. (م.س، ۲/۶۳۲)

زيارت كن شخص را به همان اندازه كه تو را اكرام می‌نمايد.

■ ۲۶۴ـ زكاةُ السلطانِ إغاثةُ المَلْهوف. (م.س، ۲/۶۳۲)

زكات فرمانروايی، فريادرسی گرفتاران است.

■ ۲۶۵ـ زَلَّةُ العالِمِ كبيرةٌ. (المحاضرات لليوسى، ۲/۶۳۲)

لغزش عالِم، [جنايتی] بس بزرگ است.



■ ۲۶۶ـ زِنِ الرِّجالَ بِمَوازِينِهم. (م.س، ۲/۶۳۲)

مردان را با ميزان‌های [عملشان] بسنج.



■ ۲۶۷ـ الزُّهْدُ ثَرْوَة. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)

زهد، ثروت است.

■ ۲۶۸ـ زُهْد العَامّیّ مضلة. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۲/۲)

زهد نادان، گمراه کننده است.

■ ۲۶۹ـ زَوالُ العِلْمِ بموت العُلماء. (م.س، ۶۳۲/۲)

مرگ علما، باعث نابودی علم است.

■ ۲۷۰ـ زوايا الدنيا مَشْحونةٌ بالرَّزايا. (م.س، ۶۳۲/۲)

اطراف دنیا پر از مصیبت و پیامدهای ناگوار است.

■ ۲۷۱ـ زِيارةُ الضعفاءِ مِن التواضع. (م.س، ۶۳۲/۲)

دیدار با ناتوانان، از فروتنی است.

■ ۲۷۲ـ زِيارةُ المحبوبِ تزيد المحبة. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۲/۲)

دیدار دوست، سبب افزایش محبت است.

■ ۲۷۳ـ زينةُ الباطن خَيْرٌ من زينةِ الظاهر. (م.س، ۶۳۲/۲)

زینت و آرایش باطن، بهتر از زینت ظاهر است.

■ ۲۷۴ـ سادةُ الأمةِ الفقهاءُ. (م.س، ۶۳۲/۲)

فقها، ارباب و آقای امت هستند.



■ ۲۷۵ـ الساعاتُ تنقصُ الأعمار. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۵)

لحظات، عمرها را کاهش می دهند.

■ ۲۷۶ـ سألتمونی التأخیرَ دِفاعَ ذی الدَّین المَطُول. (البیان والتبیین، ۵۶/۲)

از من درخواست تاخیر دارید، همانند مدیونی که قصد ادای دَین خود را ندارد.

■ ۲۷۷ـ السامعُ للغیبَة أحَدُ المُغتابین. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۶/۲)

گوش کننده غیبت یکی از دو نفری است که غیبت می کند.

■ ۲۷۸ـ سِرّکَ أسیرکَ، فإذا تکلمتَ به صِرْتَ أسیرَه. (لباب الآداب، ص: ۲۳۹)

راز تو، اسیر توست، پس هرگاه آن را آشکار کردی، تو اسیر آن خواهی شد.

■ ۲۷۹ـ سرورُكَ بالدنیا غرور. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۲/۲)

دل خوشی تو به دنیا، فریب است.

■ ۲۸۰ـ السعیدُ من وُعِظ بغیره. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳٤)

خوشبخت کسی است که از دیگری پند گیرد.

■ ۲۸۱ـ السَّفرُ میزان القوم. (الصناعتین، ص: ۲۷۷)

سفر، وسیله سنجش [اخلاق] مردم است.

■ ۲۸۲ـ سکرة الأحیاء سوء الخُلُق. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۲/۲)

بدرفتاری، سبب گمراهی زندگان است.



■ ۲۸۳ـ سِلاحُ الضُّعفاء الشِّکایة. (م.س، ۶۳۲/۲)

شکایت، سلاح افراد ضعیف است.

■ ۲۸۴ـ سَلامةُ الإنسانِ فی حِفْظ اللسان. (م.س، ۶۳۲/۲)

سلامت انسان، در نگهداری زبان است.

■ ۲۸۵ـ السُّلُوُّ[1] عِوَضُكَ مِمَّن غَدَر. (نهج البلاغه، ص: ۴۴)

بردباری و به دست فراموشی سپردن، کیفر خیانتکار است.

■ ۲۸۶ـ سلونی قبْلَ أنْ تَفقدونی. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۲)

از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید.

■ ۲۸۷ـ سوءُ الخُلُقِ وحشة لا خلاصَ منها. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۲/۲)

بدرفتاری، وحشتی است که نجات از آن امکان ندارد.

■ ۲۸۸ـ سیرةُ المرء تُنبیء عنْ سَریرته. (م.س، ۶۳۲/۲)

سیرت شخص، نشان از باطن اوست.

■ ۲۸۹ـ شُحُّ الغَنِی عقوبة. (م.س، ۶۳۳/۲)

بخل ثروتمند، شکنجه و عذاب است.



۱. السُّلُوّ: دوری و فراموشی.

■ ۲۹۰ـ شحیحٌ غَنِی أفقرُ من فقیر سَخِی. (م.س، ۶۳۳/۲)

ثروتمند حریص، فقیرتر از فقیر بخشنده است.

■ ۲۹۱ـ شَر الأمور أقربُها من الشَّر. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۳/۲)

بدترین کارها آن است که به بدی نزدیک‌تر است.

■ ۲۹۲ـ الشَّر جامعٌ لمساوئ العیوب. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۵)

شر، جمع کننده عیوب است.

■ ۲۹۳ـ شَرُّ القولِ أکذَبُه. (عیون الأخبار، ۱۶۴/۱)

بدترین گفتارها، دروغ‌ترین آن‌هاست.

■ ۲۹۴ـ شَرُّ الناسِ من تَتَّقِیه الناسُ خوفاً من شَرِّه. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۳/۲)

بدترین مردم کسی است که دیگران به خاطر ترس از شرش، از او دوری کنند.

■ ۲۹۵ـ شرطُ الألفةِ ترکُ الکُلفة. (م.س، ۶۳۳/۲)

شرط الفت، گذشتن از کلفت است.

■ ۲۹۶ـ الشَّرَفُ بالعقل و الأدب لا بالأصل و النسب. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ۳۰)

بزرگی به خرد و ادب است، نه به اصل و نسب.

■ ۲۹۷ـ الشِّعْر میزان القول. (العمدة، ۸/۱)

شعر، ترازوی گفتار است.



■ ۲۹۸ـ شُغِل مَن الجنّة والنار أمامَه. (العقد الفريد، ۱۵۷/٤)

کسی که بهشت و جهنم پیش رویش است از همه چیز باید غافل بشود.

■ ۲۹۹ـ شِفاء الجَنان قراءةُ القرآن. (المحاضرات لليوسی، ٦۳۳/۲)

شفابخش دل و جان، خواندن قرآن است.

■ ۳۰۰ـ شفيت نفسی و جدعت أنفی. (عيون الأخبار، ۸۸/۳)

نفسم بهبود یافت اما بینی‌ام بریده شد.

■ ۳۰۱ـ الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِب. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۲۹)

شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است.

■ ۳۰۲ـ شَيْبُك ناعيك. (المحاضرات لليوسی، ٦۳۳/۲)

سپیدی موی تو، پیک مرگت است.

■ ۳۰۳ـ صاحِبِ الأخيارَ تأمَنْ من الأشرار. (م.س، ٦۳۳/۲)

همنشین نیکان، از [گزند] اشرار در امان است.



■ ۳۰٤ـ الصَّبْرُ جُنَّة من الفاقة. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۵)

صبر و بردباری، سپری در برابر فقر و تنگدستی است.

■ ۳۰۵ـ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤۱۱)

شکیبائی، شجاعت است.

■ ٣٠٦ـ الصَّبْرُ قَبْرُ المَغبون. (زهر الآداب، ٨٠/١)

صبر و شکیبائی، گورستان فریب خورده است.

■ ٣٠٧ـ الصَّبْرُ مَطِيَّة لا تَكْبُو، و سَيْفٌ لا يَنْبُو. (م.س، ٨١/١)

صبر مرکوبی است که بر روی در نمی‌افتد و شمشیری است که کندی نمی‌پذیرد.

■ ٣٠٨ـ الصَّبْرُ من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد. (تاريخ الخلفا، ص: ٢١١)

صبر نسبت به ایمان به منزله سر است نسبت به بدن.

■ ٣٠٩ـ الصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ[1]. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٠)

صبر، مبارزه با مصیبت‌ها است.

■ ٣١٠ـ صَبْرُك يورثُك الظَّفَر. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٣/٢)

صبر، پیروزی را برای تو به ارمغان می‌آورد.

■ ٣١١ـ صَبَرُوا أيامًا قليلةً لعقبى راحة طويلة. (عيون الأخبار، ٣٥٣/٢)

بر چند روز کم و کوتاه که بعدش آسایشی طولانی است شکیبایی کردند.

■ ٣١٢ـ صُحبةُ الأحمقِ عذابُ الروح. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٤/٢)

همنشینی با نادان، روح را می‌آزارد.

---

١. الحِدْثان: سختی‌های روزگار، که صبر آن را دور می‌کند.



■ ٣١٣ـ صُحبةُ الأشرار تُوجِبُ سوءَ الظن بالأخيار. (م.س، ٦٣٤/٢)

دوستی با افراد بد، سبب پیدایش بدبینی نسبت به نیکان است.

■ ٣١٤ـ صِحةُ البدنِ الصوم. (م.س، ٦٣٣/٢)

روزه، موجب سلامتی جسم است.

■ ٣١٥ـ صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّه. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)

سینه خردمند، مخزن راز اوست.

■ ٣١٦ـ صِدْقُ المرء نَجاتُه. (المحاضرات للیوسی، ٦٣٣/٢)

راستی مرد، رستگاری اوست.

■ ٣١٧ـ الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِح. (نهج البلاغة، ص: ٤١٢)

صدقه، دارویی نجات‌بخش است.

■ ٣١٨ـ صدَقَنی سِنُّ بَكْرِه[1]. (کتاب الأمثال، ص: ٤٩)

آگاهانید مرا بر مکنون [پوشیده] خاطر خود.

■ ٣١٩ـ صِرتم هدفًا يُرمَی، وفَيْئًا يُنْتَهب. (البیان والتبیین، ٥٤/٢)

هدف تیرها قرار گرفتید و به غارت رفتید.



---

۱. در مورد کسی به‌کار می‌رود که در خبرش صادق است. النهایة، (۴۱۳/۲)، سنن.

■ ۳۲۰ـ صِلِ الأرحامَ يَكثُرُ حَشمك. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۳/۲)

با خویشاوندان رفت و آمد کن تا بستگان و خدمتگزارانت زیاد شوند.

■ ۳۲۱ـ صَلاةُ اللیلِ بهاءٌ فی النهار. (م.س، ۶۳۳/۲)

نماز شب، سبب نور و عظمت در روز است.

■ ۳۲۲ـ صلاحُ الإنسان فی حِفْظِ اللسان. (م.س، ۶۳۳/۲)

سلامت انسان، در نگهداری زبان است.

■ ۳۲۳ـ صلاحُ البَدَنِ فی السُّکون. (م.س، ۶۳۳/۲)

سلامت بدن، نتیجه آرامش [روحی] است.

■ ۳۲۴ـ صلاحُ الدِّینِ فی الوَرَع، و فسادُه فی الطمع. (م.س، ۶۳۴/۲)

سلامتی دین در پارسایی، و تباهی آن در آزمندی است.

■ ۳۲۵ـ صَمتُ الجاهلِ یَستره. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۳/۲)

خموشی جاهل، پوشش او است.

■ ۳۲۶ـ صوابُ الرأیِ بالدولِ یبقی ببقائها، و یذهب بذهابها. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

رأی درست، به دولت و نیک‌بختی بستگی دارد، با روآوردن دولت، می‌آید و با رفتن آن می‌رود.

■ ۳۲۷ـ ضادوا الشَّر بالخَیْر. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۴/۲)

به وسیله خوبی با بدی بستیزید.

■ ٣٢٨ـ ضاقَ صَدْرُ من ضاقتْ يدُه. (م.س، ٦٣٤/٢)
تنگ باد قلب کسی که دستش تنگ است.

■ ٣٢٩ـ ضاقَتِ الدنيا على المُتَباغِضِين. (م.س، ٦٣٤/٢)
دنیا بر افراد کینه‌توز، تنگ می‌آید.

■ ٣٣٠ـ ضَرْبُ الحبيبِ أَوْجَع. (م.س، ٦٣٤/٢)
ضربت دوست، دردناکتر است. [ز دشمن گر رسد صد گونه آزار چنان نبود که از محبوب یك بار]

■ ٣٣١ـ ضَرْبُ اللسان أشد من ضَرْبِ السِّنانِ[1]. (المحاضرات لليوسي، ٦٣٤/٢)
زخم زبان از زخم نیزه بدتر است.

■ ٣٣٢ـ ضَلَّ من عاشرَ الأشرار. (م.س، ٦٣٤/٢)
گمراه می‌شود آن که با بدان معاشرت کند.

■ ٣٣٣ـ ضَمِنَ اللهُ رزقَ كل أحَد. (م.س، ٦٣٤/٢)
خداوند، روزی همه را بر عهده گرفته است.

■ ٣٣٤ـ ضياءُ القلب من أكْلِ الحلال. (م.س، ٦٣٤/٢)
نورانیت دل به خوردن غذای حلال است.

---

۱. السنان: نیزه.

■ ۳۳۵- ضَيْقُ القلبِ أشدُّ من ضَيْقِ اليَد. (م. س، ۲/۶۳۴)

تنگی قلب، سخت‌تر از تنگدستی است.

■ ۳۳۶- طابَ وَقْتُ من وَثِقَ بالله تعالی. (م.س، ۲/۶۳۴)

مبارک باد وقت کسی که به خداوند متعال اعتماد کند.

■ ۳۳۷- طاعةُ العَدُوِّ هَلاك. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۳۵)

اطاعت از دشمن، سبب هلاکت [جان] است.

■ ۳۳۸- طاعةُ الله غَنیمة. (م.س، ۲/۶۳۵)

اطاعت از خداوند، غنیمت است.

■ ۳۳۹- طالَ عمرُ من قَصُرَ أمَلُه. (م.س، ۲/۶۳۴)

کسی که آرزویش کوتاه باشد، عمرش طولانی است.

■ ۳۴۰- الطّامِعُ فِي وثاقِ الذُّل. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۰)

طمع کننده، در بند خواری است.

■ ۳۴۱- طلاقُ الدنيا مَهْرُ الجَنّة. (المحاضرات للیوسی، ۲/۶۳۵)

رها کردن دنیا، مهر و کابین بهشت است.

■ ۳۴۲- طَلَبُ الأدبِ خَيْرٌ مِن طَلَبِ الذهب. (م.س، ۲/۶۳۴)

جستجوی ادب، بهتر از جستجوی طلاست.



■ ٣٤٣ـ الطمأنينةُ قَبْلَ الخبرة ضِدُّ الحزم. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

اعتمادکردن پیش از آزمودن، خلاف دوراندیشی است.

■ ٣٤٤ـ الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٧)

آز و طمع، بردگی همیشگی است.

■ ٣٤٥ـ الطَّمَعُ ضامِنٌ غيرُ وَفِي. (مجمع الأمثال، ٥٣٦/٢)

طمع، ضامنی بی‌وفا است.

■ ٣٤٦ـ طوبى لِمَن ذَكَرَ المَعاد، وأَعَدَّ للحساب، وقَنَعَ بالكفاف. (البيان والتبيين، ١٤/٣)

خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب، کار کند و به اندازه روزی خود قناعت نماید.

■ ٣٤٧ـ طوبى لِمَن رُزِق العافية. (المحاضرات لليوسي، ٦٣٤/٢)

خوشا به حال کسی که عافیت روزی‌اش بود.

■ ٣٤٨ـ طوبى لِمَنْ لا أَهْلَ له. (م.س، ٦٣٤/٢)

خوشا به حال آن که کسی را ندارد. [کسی کو را نه اهل است و اقارب بیاسود از بسی رنج و متاعب].

■ ٣٤٩ـ طولُ العُمرِ مع العافية مِن خلع[1] الأنبياء عليهم السلام. (م.س، ٦٣٤/٢)

پیامبران علیهم السلام، عمر طولانی همراه با سلامتی را برای خود برنگزیدند.



---

۱. خلع یعنی دست کشیدن، شکستن پیمان نیز بدین معنا است، شاید در اینجا همین معنا مراد باشد. اللسان، (۷۶/۸)، خلع.

■ ٣٥٠ـ ظِلُّ الأعوجِ أعْوَج. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٥/٢)

سایه کج طبع، همیشه کج است.

■ ٣٥١ـ ظِلُّ الظالِمِ قَصِير. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٥/٢)

سایه ستمگر، کوتاه است.

■ ٣٥٢ـ ظِلُّ الكريمِ فَسِيح. (م.س، ٦٣٥/٢)

سایه بخشنده، فراخ و گسترده است.

■ ٣٥٣ـ ظُلامَةُ[1] المظلومِ لا تَضِيع. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٥/٢)

دادخواهی مظلوم، تباه نمی‌شود.

■ ٣٥٤ـ ظُلْمُ الظالمِ يَقُوده إلى الهلاك. (م.س، ٦٣٥/٢)

ظلم ظالم، او را بسوی نابودی می کشاند.

■ ٣٥٥ـ ظُلْمُ المرء يَصْرعه. (م.س، ٦٣٥/٢)

ستمکاری انسان، موجب سقوط و هلاکت اوست.

■ ٣٥٦ـ ظُلْمَةُ الظالمِ تُظْلِمُ الإيمان. (م.س، ٦٣٥/٢)

ظلمت ایمان، از تاریکی [ظلم] ظالم آید.

---

۱. الظُّلامة: دادخواهی، آنچه از ظالم [در مقابل ظلمی که روا داشته است] درخواست می‌شود. اللسان، (۳۷۴/۱۲)، ظلم.



■ ٣٥٧ـ ظَمَأُ المال أشدُّ من ظماءِ الماء. (م.س، ٦٣٥/٢)

تشنگی نسبت به مال، شدیدتر از تشنه شدن به آب است.

■ ٣٥٨ـ العافيةُ عَشْرَةُ أجزاءٍ؛ تِسعةٌ منها فی الصمت إلا بذكر الله تعالی، و واحد فی تَرْكِ مجالسة السفهاء. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

سلامت ده جزء دارد: نه جزء آن در سکوت از غیر ذکر خداست و یک جزئش در همنشینی نکردن با ابلهان.

■ ٣٥٩ـ عاقبة الظُّلْم وخيمة. (المحاضرات للیوسی، ٦٣٥/٢)

ظلم، عاقبت بسیار بدی دارد.

■ ٣٦٠ـ العاقل يَتْرُكُ ما يُحِبُّ فَيَسْتَغْنِی عَن علاج ما يَكْرَه. (م.س، ٦٢٥/٢)

عاقل از آنچه دوست دارد چشم می‌پوشد تا از درمان آن‌چه ناپسند دارد بی‌نیاز باشد.

■ ٣٦١ـ عَبْدُ الشهوة أَذَلُّ مِن عَبْدِ الرِّق. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

بنده شهوت، خوارتر از بنده زر خرید است.

■ ٣٦٢ـ العَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلاَمَةِ الأَجْسَادِ! (نهج البلاغة، ص: ٤٤٢)

شگفتا از حسودان، که از سلامتی جسمشان غافلند.



■ ٣٦٣ـ العَجَبُ لِمَنْ يَهْلَكُ والنَّجَاةُ مَعَه. (الكامل، ٢٢٧/١)

شگفتا از کسی که نابود می‌شود، حال آن که می‌تواند نجات یابد.



■ ۳۶۴ـ العَجَبُ مِمَّنْ خاف العِقاب فلمْ يَكُفّ، ورَجاالثواب فلم يَعْمَل. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۴)

شگفتا از آن که با وجود ترس از عقاب، [از انجام بدی] خودداری نمی کند و با وجود امید به ثواب کار [نیک] انجام نمی دهد.

■ ۳۶۵ـ عَجِبْتُ لِلْبَخِيل يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الذی مِنْه هَرَبَ، و يَفُوتُه الْغِنَى الذی إيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فی الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَيُحَاسَبُ فِی الآخِرَةِ حِسَابَ الأَغْنِيَاء. (نهج البلاغة، ص: ۴۲۷)

من در شگفتم از بخیل که به سوی فقر می شتابد، فقری که از آن گریخته است و بی نیازی و ثروتی که جویای آن است به دست نمی آورد. از این رو، در دنیا همچون فقیران زیست می کند و در آخرت همانند توانگران به حساب او رسیدگی میشود.

■ ۳۶۶ـ عجِبْتُ لِعَامِرِ دَارِ الفَنَاءِ، وَ تَارِكِ دَارِ البَقَاءِ. (م.س، ص: ۴۲۷)

در شگفتم از کسی که خانه ویرانی دنیا را آباد نموده و سرای جاوید آخرت را رها می سازد.

■ ۳۶۷ـ عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِی كَانَ بِالأَمْسِ نُطْفَة، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً. (م.س، ص: ۴۲۷)

در شگفتم از متکبر؛ در حالی که دیروز نطفه ای [پست] بود و فردا مردار بدبویی است.

■ ۳۶۸ـ عَجِبْتُ لِمَن أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الأُخْرَى، وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الأُولَى. (م.س، ص: ۴۲۷)

در شگفتم از کسی که زنده‌شدن مردگان در روز رستاخیز را باور ندارد در حالی که زنده‌شدن نخستین آن پدیده‌ها را می‌بیند.

■ ۳۶۹ـ عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِی اللهِ، وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللهِ. (م.س، ص: ۴۲۷)

در شگفتم از کسی که در [وجود] خدا تردید دارد و حال آن که آفریده خدا را می‌بیند.



■ ۳۷۰ـ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِیَ الْمَوْتَ، و هو یَرَی الْمَوْتَی. (م.س، ص: ۴۲۷)
در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده با این که مردگان را به چشم می‌بیند.



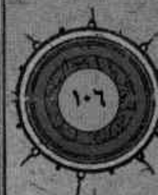
■ ۳۷۱ـ عَجِبْتُ لِمَنْ یَقْنَطُ و مَعَهُ الاسْتِغْفَارُ. (نهج البلاغة، ص: ۴۲۱)
در شگفتم از کسی که ناامید است در حالی که می‌تواند استغفار کند.

■ ۳۷۲ـ عَجِبْتُ لِمَنْ یَهْلَكُ والنَّجَاة معه. (عیون الأخبار، ۳۷۰/۲)
در شگفتم از کسی که نابود می‌شود، در حالی که می‌تواند نجات یابد.

■ ۳۷۳ـ العَجْزُ آفَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)
ناتوانی، آفت است.

■ ۳۷۴ـ العَداوةُ شُغْلٌ شَاغِل. (المحاضرات للیوسی، ۶۲۶/۲)
دشمنی کردن کاری است بازدارنده [از دیگر کارها].

■ ۳۷۵ـ عَدُوٌّ عاقلٌ خَیْرٌ من صَدِیق أحْمق. (م.س، ۶۳۵/۲)
دشمن دانا به از نادان دوست.



■ ۳۷۶ـ عِزُّ المؤمن غِنَاهُ عَنِ الناس. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳۴)
عزّت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است.

■ ۳۷۷ـ عَزَّ مَنْ قَنَع. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۵/۲)
هر که قانع شد، بر مسند عزت پا نهاد.

■ ۳۷۸ـ عُسْرُ المَرْءِ مُقَدِّمَة اليُسر. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۳۷)

بعد دشواری، آسانی است.

■ ۳۷۹ـ عِشْ قانِعًا تَكُنْ مَلِكًا. (م.س، ۲/۶۳۵)

قانع باش تا پادشاه شوی.

■ ۳۸۰ـ العَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، والشُّكْرُ زِينَةُ الغِنَى. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۶)

خویشتن داری، زینت فقر است و سپاسگزاری زینت ثروت.

■ ۳۸۱ـ العَفْوُ زَكَاةُ الظَّفَر. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۰)

گذشت، زکات پیروزی است.

■ ۳۸۲ـ العقل خَيْرُ صاحِب. (تاریخ الخلفاء، ص: ۲۰۶)

عقل، بهترین همنشین است.

■ ۳۸۳ـ عقوبةُ الظالِمِ سُرْعة الموت. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۳۷)

عاقبت ظالم، تعجیل در مرگ است.

■ ۳۸۴ـ العِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المال. (عیون الأخبار، ۲/۱۲۰)

علم از ثروت بهتر است.

■ ۳۸۵ـ العِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)

علم، میراث گرانبهائی است.



٣٨٦ـ العِلْمُ يَحْرُسُكَ و أنْتَ تَحْرُس المال. (عيون الأخبار، ١٢٠/١)

علم و دانش نگه‌دار توست، ولی تو نگه‌دار مال.

■ ٣٨٧ـ العِلْمُ يَرْفَع الوضيع. (المحاضرات لليوسی، ٦٢٥/٢)

علم، انسان پست را شریف می گرداند.

■ ٣٨٨ـ عُلُوُّ الهِمَّة مِن الإيمان. (م.س، ٦٣٥/٢)

بلندهمتی، زائیده ایمان است.

■ ٣٨٩ـ عليكَ بالحِفظِ دُونَ الجَمْع من الكُتُب. (م.س، ٦٣٦/٢)

حفظ کن نه این که [تنها] کتاب‌ها را جمع کنی.

■ ٣٩٠ـ عليكم بالصَّبْر، فإنَّ به يَأخذُ الحازم، و إليه يَلْجَأ الجازع. (الكامل، ٢٨٥/٤)

شکیبائی پیشه کنید؛ زیرا دانا به آن چنگ زده و دل‌شکسته به آن پناه می‌برد.

■ ٣٩١ـ عليكم بالنَّمَطِ الأوسط. (التمثيل والمحاضرة، ص: ٣٠)

راه میانه را در پیش گیرید.

■ ٣٩٢ـ عَيْبُ الكلام تطويله. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٥/٢)

عیب سخن، طولانی کردن آن است.

■ ٣٩٣ـ عَيْبُكَ مَسْتُورٌ ما أَسْعَدَكَ جَدُّكَ[1]. (نهج البلاغة، ص: ٤١٨)

تا بخت یار توست، عیبت پوشیده است.

---

۱. الجَدّ: بهره و نصیب، و روی آوردن دنیا به انسان مراد است.



■ ۳۹۴ـ غابَ حَظُّ مَنْ عابَ نَفسَه. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۶/۲)

نابود شد نصیب کسی که نفسش را معیوب کرد.

■ ۳۹۵ـ الغالِبُ بالظُّلمِ مَغْلوب. (زهر الآداب، ۸۰/۱)

کسی که با ستم غلبه کند، [در واقع] مغلوب است.

■ ۳۹۶ـ غَدرکَ مَنْ دَلَّكَ علی الإساءة. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۶/۲)

خائن نسبت به تو کسی است که تو را بسوی بدی راهنمایی کند.

■ ۳۹۷ـ غَشَّكَ مَن أرْضاك بالباطل. (م.س، ۶۳۶/۲)

فریبنده تو کسی است که باعث رضایت تو نسبت به باطل گردد.

■ ۳۹۸ـ غَضَبُ الجاهل فی قَوْلِه، و غَضَبُ العاقل فی فِعْله. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۶/۲)

خشم جاهل در گفتار اوست و خشم عاقل در کردار او.

■ ۳۹۹ـ غَضَبُكَ مِن الحَقِّ مَقْبَحَة. (م.س، ۶۳۶/۲)

خشم تو در مقابل حق، زشت است.

■ ۴۰۰ـ الغَفْلَةُ ظلمَة. (الإعجاز و الإيجاز، ص: ۳۴)

غفلت، ظلمت و تاریکی می‌بخشد.

■ ۴۰۱ـ غَلَتْ قُدور المتوكلين. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۶/۲)

دیگ انسان‌های توکل کننده، به جوش است.



■ ۴۰۲ـ غَمْرَةُ الموت أهْوَنُ مِن مُجالسة مَن لا تَهْوی. (م.س، ۶۳۶/۲)

دشواری جان کندن، آسان‌تر است از همنشینی با کسی که مورد پسند نیست.

■ ۴۰۳ـ الغِنَی فی الْغُرْبَةِ وَطَنٌ، والفَقْرُ فی الوَطَنِ غُرْبَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۸)

ثروتمندی در غربت، چون در وطن‌بودن است و تهیدستی در وطن، غربت.

■ ۴۰۴ـ غَنِمَ مَن سَلِم. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۶/۲)

سود برد آن که صلح و آشتی نمود.

■ ۴۰۵ـ غَنیمةُ المؤمنِ وِجْدان الحِکمة. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۶/۲)

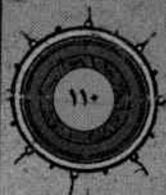
حکمت مؤمن، برایش غیمت است.

■ ۴۰۶ـ فازَ مَن سلِم مِن شَرِّ نفْسِه. (م.س، ۶۳۶/۲)

رستگار شد آن که از شرّ نفسش در امان ماند.

■ ۴۰۷ـ فاز مَن ظَفِر بالدِّین. (م.س، ۶۳۶/۲)

رستگار شد آن که بوسیله دین غلبه کرد.



■ ۴۰۸ـ فَخْرُ المرء بفَضْلِه، أفْضَلُ من فَخْرِهِ بأصْلِه. (م.س، ۶۴۶/۲)

افتخار آدمی به فضل و برتری او بهتر است از افتخار او به اصل و ریشه‌اش.

■ ۴۰۹ـ الفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الخَیْرِ. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۳)

فرصت‌ها مانند ابر بهار زود می‌گذرند. هرگاه فرصت خیری پیش آمد آن را مغتنم بشمارید.

■ ٤١٠ـ فَرْعُ الشيء يُخبِرُ عَنْ أصْلِه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٧/٢)

فرع هر چیزی، نشان از اصل آن است.

■ ٤١١ـ فَسَدَتْ نِعمةٌ مَنْ کفرها. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٦/٢)

کفران نعمت، آن را تباه می‌سازد.

■ ٤١٢ـ فِعْلُ المرء يَدُلُّ علی أصْلِه. (م.س، ٦٣٦/٢)

عمل آدمی، نشان از ذات اوست. [از کوزه همان برون تراود که در اوست.]

■ ٤١٣ـ فِعْلكم يُطْمِعَ فِيكم عَدُوّكم. (العقد الفريد، ١٦٦/٤)

اعمالِ [سست] شما، دشمنانتان را به طمع می‌اندازد.

■ ٤١٤ـ فَقْدُ الأحِبَّةِ غُرْبَةٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٩)

از دست دادن دوستان، غربت است.

■ ٤١٥ـ الفَقرُ يُخْرِسُ الفَطِنَ عَن حُجَّتِه. (م.س، ص: ٤١١)

فقر و نداری، انسان زیرک را از بیان دلیلش لال می‌کند.

■ ٤١٦ـ الفقيرُ يعيشُ فی الدنيا عَيْشَ الفقراء، و يُحاسَب حِسابَ الأغنياء. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٠)

فقیر در دنیا چون فقرا زندگی می‌کند و [در آخرت] همانند توانگران به حساب او رسیدگی می‌شود.

■ ٤١٧ـ فِكَاكُ المرء بالصَّدَقَة. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٧/٢)

آزادی انسان به صدقه دادن است.



■ ٤١٨ـ الفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَة. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)

فکر، آئینه ای است صاف.

■ ٤١٩ـ فى تَقَلُّبِ الأحْوالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَال. (نهج البلاغة، ص: ٤٤١)

در دگرگونی اوضاع زمانه، می‌توان افراد را شناخت.

■ ٤٢٠ـ فى خِلافِ النَّفْسِ رُشْدُها. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٥)

مخالفت با نفس، موجب رشد و کمال آن است.

■ ٤٢١ـ فى كلِّ أُكْلَةٍ غصَص. (م. س، ص: ٣٥)

در هر لقمه و خوراکی، گلوگیری است.

■ ٤٢٢ـ فى كلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. (م.س، ص: ٣٥)

با هر جرعه [آبی که می‌نوشید]، آب جستنی [اندوهی] است.

■ ٤٢٣ـ قاتِلُ الحَريص حِرْصُه. (المحاضرات لليوسى، ٦٣٧/٢)

حرص، قاتل حریص است.



■ ٤٢٤ـ قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذى عَيْنَيْن. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٦)

همانا صبح روشن است برای کسی که دو چشم بینا دارد.

■ ٤٢٥ـ قَدْ كانت أمورٌ لم تَكُونوا فيها مَحْمُودين. (العقد الفريد، ١٥٧/٤)

همانا اعمالی گذشت که در آن ناشایست بودید.

■ ٤٢٦ـ قَدْرُ الرَّجُل على قَدْرِ هِمته. (مجمع الأمثال، ۲/٥٣٦)
ارزش هر انسانی به اندازه همت اوست.

■ ٤٢٧ـ قَدِّرْ في العَمَل تَنْجُ مِن الزَّلَل. (المحاضرات لليوسی، ۲/٦٣٧)
اندازه نگهدار تا از لغزش‌ها نجات یابی.

■ ٤٢٨ـ قُرْبُ الأشرارِ مَضَرة. (م.س، ۲/٦٣٧)
نزدیکی به بدان، مضر است.

■ ٤٢٩ـ قُرِنَتِ الهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ، وَالحَيَاءُ بِالحِرْمَان. (عيون الأخبار، ۲/۱۲۳)
ترس با ناامیدی، و شرم با محرومیت همراه است.

■ ٤٣٠ـ القريبُ مَن قَرَّبَتْهُ المودةُ و إن بَعُدَ نَسَبُه. (تاريخ الخلفاء، ص: ۲۱۰)
خویشاوند، کسی است که دوستی، او را به آدمی نزدیك ساخته، گرچه نسب و نژاد او دور باشد.

■ ٤٣١ـ قرينُ المرءِ دليل دِينِه. (المحاضرات لليوسی، ۲/٦٣٧)
همنشین انسان، نشان دهنده نوع عقاید دینی اوست.

■ ٤٣٢ـ قَسْوةُ القلب مِن الشِّبَع. (م.س، ۲/٦٣٧)
پرخوری، قلب را سخت و تاریک می کند.

■ ٤٣٣ـ قَصِّرْ ثيابك فإنها أَنْقى و أَبْقى. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۸)
جامه‌ات را کوتاه کن که این عمل پاکیزه‌تر و پاینده‌تر است.



■ ٤٣٤ـ قَلْبُ الأحمق وراء لسانه، ولسان العاقل وراء قَلْبِه[1]. (م.س، ص: ۳۰)

قلب احمق پشت زبان او جای دارد و زبان عاقل در پشت قلب اوست.

■ ٤٣٥ـ القَلْبُ إذا كُرِهَ عَمِی. (الکامل، ٤٩٦/٢)

دل، اگر [به انجام کاری] مجبور گردد، کور می شود.

■ ٤٣٦ـ القَلْبُ مُصْحَفُ البصر. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

قلب، کتاب چشم است. [هر آنچه دیده بیند، دل کند یاد.]

■ ٤٣٧ـ قَلَبْتَ لابْنِ عمك ظَهْرَ المِجَنّ[2]. (العقد الفرید، ١٠٦/٥)

عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمویت دگرگون ساختی.

■ ٤٣٨ـ قِلَّةُ العِيَالِ أَحَدُ اليَسَارَيْن. (نهج البلاغة، ص: ٤٣١)

کمی افراد تحت تکفل یکی از دو آسانی [راحتی و رفاه اقتصادی] است. [یکی داشتن مال و دیگری قلّت عیال].

■ ٤٣٩ـ القلوبُ أوعيةٌ، فَخَيْرُها أوعاها. (العقد الفرید، ٨١/٢)

دل‌ها به ظرف‌ها می‌مانند، و آن دل که ظرفیتی بیش دارد، بهترین است.

■ ٤٤٠ـ قَلِيلٌ تَدُومُ عليه أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُول. (نهج البلاغة، ص: ٤٥٤)

کار اندکی که ادامه یابد از کار بسیاری که از آن خسته شوی، امیدوار کننده‌تر است.



---

۱. در المحاضرات الیوسی، (۶۳۷/۲) چنین آمده است: قَلْبُ الأحمق فی فمه، و لسانُ العاقل فی قَلْبِه: قلب نادان در دهان او جای دارد و زبان عاقل در قلب اوست.

۲. این عبارت در مورد کسی است که نسبت به دوستش محبت داشته و از او مراقبت می‌کند، سپس از این عمل سر باز می‌زند. النهایة، (۳۰۸/۱)، جنن.

■ ٤٤١ـ القَنَاعَةُ مَالٌ لاَ يَنْفَد. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

قناعت، ثروتی است پایان‌ناپذیر.

■ ٤٤٢ـ قُوةُ القَلْبِ مِن صِحة الإيمان. (المحاضرات لليوسي، ٦٣٧/٢)

ریشه قوت قلب، ایمان صحیح است.

■ ٤٤٣ـ قَوْلُ الحَقِّ من الدِّين. (م.س، ٦٣٧/٢)

سخن راست، برگرفته از دین است.

■ ٤٤٤ـ قَوْلُ المرء مُخبر عما فى قَلْبِه. (م.س، ٦٣٧/٢)

سخن هرکس خبر می‌دهد از آنچه در دل اوست.

■ ٤٤٥ـ قيمةُ كلِّ امرىء ما يُحْسِنُه. (الكامل، ٥٥/١)

ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که دوست می‌دارد.

■ ٤٤٦ـ كافِرٌ سَخِى أرجى للجنة مِنْ مُسلم شحيح. (المحاضرات لليوسي، ٦٣٨/٢)

کافر سخاوتمند از مسلمان بخیل به بهشت امیدوارتر است.

■ ٤٤٧ـ كتابُكَ أبلغُ ما يَنْطق عنك. (مجمع الأمثال، ٥٣٦/٢)

نوشته [نامه] تو، رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می گوید.

■ ٤٤٨ـ كثرةُ الإلحاح تُوجِب المَنَع. (المحاضرات لليوسي، ٦٣٨/٢)

کثرت طلب و درخواست، سبب منع و محرومیت است.



■ ٤٤٩ـ كثرةُ الخِلاف شِقاق. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

بسیار مخالفت‌ورزیدن، دشمنی است.

■ ٤٥٠ـ كَثْرةُ الزيارة تُورِثُ المَلالة. (م.س، ص: ٣٤)

دیدار زیاد، ملال‌آور است.

■ ٤٥١ـ كثرةُ الوِفاقِ نِفاق. (المحاضرات لليوسی، ٦٣/٢)

موافقت کردن همیشگی، دورپی و نفاق است.

■ ٤٥٢ـ الكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِم. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٤)

بخشش و کرم‌پیشگی، از حیث تأثیر روحی در دیگران، از خویشاوندی اثربخش‌تر است.

■ ٤٥٣ـ كفى أدبًا لنفسك ما كرهْتَه مِنْ غَيْرِك. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٥)

برای ادب کردن نفس، همین بس است که از آن‌چه برای دیگران ناپسند می‌شماری، پرهیز کنی.

■ ٤٥٤ـ كَفَى بِالأَجَلِ حَارِسًا! (نهج البلاغة، ص: ٤٥٧)

اجل و سرنوشت قطعی برای حفاظت انسان کافی است. [تا عمر انسان به پایان نرسد هیچ حادثه‌ای او را از پای در نمی‌آورد].



■ ٤٥٥ـ كَفَى بالسَّلامَة داء. (المحاضرات لليوسی، ٦٣/٢)

درد همین بس که [همواره] سلامت باشی. [بدنی که مریض نمی‌شود در اصل مریض است، زیرا قادر بر مبارزه با میکروب نیست].

■ ٤٥٦ـ كفَى بالشَّيْبِ نَاعِيًا. (م.س، ٦٣٨/٢)

موی سپید [پیری] برای خبر از مرگ کافی است.

■ ٤٥٧ـ كفَى بالظَّفَرِ شَفِيعًا لِمُذْنِب. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

برای پیروزی همین بس است که گناهکاری مورد شفاعت قرار گیرد.

■ ٤٥٨ـ كفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٢)

آدمی را قناعت، برای دولتمندی و خوش اخلاقی برای فراوانی نعمت کافی است.

■ ٤٥٩ـ كفَى الحَسُودَ حَسَدُه. (المحاضرات للیوسی، ٦٣٧/٢)

برای حسود، همان حسدش بس است.

■ ٤٦٠ـ كفاكَ مِنْ عُيوبِ الدنيا أن لا تَبْقى. (م.س، ٦٣٧/٢)

از عیب‌های دنیا برای تو همین بس که باقی نمی‌ماند.

■ ٤٦١ـ كفاكَ همًّا عِلْمُكَ بالموت. (م.س، ٦٣٧/٢)

برای اندوه تو همین بس که به مرگ آگاه هستی.

■ ٤٦٢ـ كُفْرانُ النِّعْمة يُزِيلُها. (م.س، ٦٣٨/٢)

کفران نعمت، زوال آن است.

■ ٤٦٣ـ كُلُّ بلاء دُونَ النار عافية. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

هر بلائی بجز آتش، سلامتی است.



■ ٤٦٤ـ کُلُّ حَرِيصٍ فقير. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٨/٢)

هر که آزمند و حریص باشد، فقیر و نیازمند است.

■ ٤٦٥ـ کُلُّ شیء یَعِزُّ حِینَ یَنْزُر، والعِلْمُ یَعِز حِینَ یَغْزُر. (الصناعتین، ص: ٣٣١)

هر چیزی وقتی کم گردد ارزش می‌یابد؛ مگر دانش که وقتی زیاد شود ارزشمند می‌گردد.

■ ٤٦٦ـ کُلُّ قانع غَنِیّ. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٨/٢)

هر که قناعت داشته باشد، ثروتمند و بی نیاز است.

■ ٤٦٧ـ کُلُّ مَعْدُود مُنْقَض، وَ کُلُّ مُتَوَقَّع آت. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٠)

هرچه به شماره آید و شمردنی باشد پایان پذیرد. و هرچه انتظار آن برود و توقع آمدنش باشد خواهد آمد.

■ ٤٦٨ـ کُلُّ مُقْتَصِرٍ علیه کاف. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

هر که قناعت کند [و به هر چه دارد بسازد، آنچه دارد] برای او بس است.

■ ٤٦٩ـ کُلُّ نَعِیم دُونَ الجَنّة مَحْقور. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٣)

هر نعمتی بجز بهشت، ناچیز است.

■ ٤٧٠ـ کلامُ الرَّجُلِ میزان عَقْله. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٨/٢)

سخن آدمی، میزان [و وسیله سنجش] عقل و خرد او است.

■ ٤٧١ـ کلامُ الله دواءٌ للقَلْب. (م.س، ٦٣٧/٢)

کلام خداوند، داروی قلب است.





■ ٤٧٢- کلامُکُم یُوهِی الصُّمَّ الصِّلَاب. (البیان والتبیین، ٢/٥٧٢)
گفتار و شعارهای شما سنگ سخت را در هم می کوبد.

■ ٤٧٣- کَلِمَةُ حَقٍّ أُرِیدَ بِهَا بَاطِلٌ. (المثل السائر، ٣/١٤٥)
این سخن حقی است برای نیّت باطلی.

■ ٤٧٤- کَمْ مِنْ عَقْلٍ أسیرٍ تَحْتَ هَوَی أَمِیرٍ! (نهج البلاغة، ص: ٤٤٠)
چه بسیار عقل‌ها و خردها که شهوات بر آن ها حکومت می کند.

■ ٤٧٥- کَمْ مِن کلمة جَلَبَتْ نعمة. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٤، ٣٥)
چه بسا سخنی که سلب نعمت کند.

■ ٤٧٦- کَمْ مِن نَظْرَةٍ جَلَبَتْ حَسْرَةً. (م.س، ص: ٣٤، ٣٥)
چه بسا یک نگاه که باعث حسرت گردد.

■ ٤٧٧- کمالُ الجُودِ الاعتذار معه. (المحاضرات للیوسی، ٢/٦٣٧)
نهایت بخشش، با پوزش خواستن است.

■ ٤٧٨- کمالُ الحِلْمِ فی الحِلْم. (م.س، ٢/٦٣٧)
نهایت بردباری در بردباری [و فروبردن خشم] است.





■ ۴۷۹ـ كُنْ سَمحًا ولا تَكُنْ مُبَذِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا[1] ولا تَكُنْ مُقَتِّرًا[2]. (نهج البلاغة، ص: ٤١٥)

بخشنده باش اما ولخرج مباش، به اندازه خرج کن اما خسیس و سخت‌گیر مباش.

■ ۴۸۰ـ كُنْ فى الفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ[3]، لاَ ظَهْرٌ فيُرْكَب، وَلا ضَرْعٌ فَيُحْلَب. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)

در فتنه‌ها همچون شتر دوساله باش؛ نه پشتی دارد تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش را دوشند.

■ ۴۸۱ـ كُنْ فى الناسِ وَسَطًا وامْشِ جانبًا. (البيان والتبيين، ٢٥٦/١)

در میان مردم، معتدل باش و از راه کناری برو.

■ ۴۸۲ـ لا اجتنابَ لِمُحَرَّمٍ مَع حِرْصٍ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

دور شدن از حرام، با حرص [به آن] میسر نشود.

■ ۴۸۳ـ لا أعَزّ مِن القانع، ولا أذَلّ مِن الطامع. (المحاضرات لليوسى، ٦٤٢/٢)

هیچ کس از شخص قانع، عزیزتر و هیچ کس از شخص آزمند، خوارتر نیست.

■ ۴۸۴ـ لا أكُون مِثْل الضَّبع، تَسْمَع اللَّدْمَ[4] حتى تَخْرُجَ فتصاد. (كتاب الأمثال، ص: ١٢٦)

به خدا سوگند مانند کفتار نیستم که پای کوفتن را شنیده از لانه‌اش بیرون بیاید و شکار شود.

■ ۴۸۵ـ لاَ إيمَانَ كالحَيَاءِ والصَّبْر. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

هیچ ایمانی، مثل حیاء و بردباری نیست.



۱. المُقَدِّر: مقتصد، کسی که ارزش هر چیزی را اندازه‌گیری کرده و بر این اساس، هزینه می‌کند.
۲. المُقَتِّر: تنگ گرفته در نفقه، مثل اینکه فقط قوت روزگذار - قوت اندک که جان را نگاه دارد- را بدهد.
۳. ابنِ اللَّبون: بچه شتری که دو سال را کامل کرده باشد.
۴. اللَّدْم: لگد و ضربه زدن بر چیزی سنگین، به‌گونه‌ای که صدایش شنیده شود.

■ ۴۸۶ـ لا أَيمانَ لِمَنْ لا إِيمَانَ له. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۴۲)

کسی که ایمان ندارد، به تعهّداتش وفا نکند.

■ ۴۸۷ـ لا بِرٌّ مَعَ شُحٍّ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۸)

نیکویی با بخیلی ممکن نیست.

■ ۴۸۸ـ لا بَصيرةَ لِمَن لا فِكْرَ له. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۴۲)

کسی که اندیشه ندارد، بصیرت ندارد.

■ ۴۸۹ـ لا تَأْمَنَنَّ مَلُولا. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۰)

رنجیده را امین مشمار.

■ ۴۹۰ـ لا تَتَّكِل على المُنى فإنها بَضائع النَّوْكَى[1]. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۹)

بر آرزوها تکیه مکن که آن بضاعت احمقان است.

■ ۴۹۱ـ لا تَتِمُّ مُروءَةُ الرَّجُلِ حتى لا يُبَالی أی ثَوْبَيْه لَبِس، ولا أی طَعامَيْه أَكَل. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۶)

جوانمردی شخص کامل نشود مگر آن گاه که اهمیت ندهد به هر یك از دو پیراهنی که بپوشد، و نداند کدام یك از دو خوراك را خورده است. [منظور خوراک و لباس ثروتمندان و فقرا است.]

■ ۴۹۲ـ لا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالح. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۶)

هیچ معامله‌ای همانند عمل صالح [پر سود] نیست.

---

۱. النوکی: جمع أَنْوَک به معنای احمق است. النهایة، (۵/۱۲۹)، نوک.



■ ٤٩٣ـ لا تَحْسُنُ المرأة حتى تَرْوِی الرَّضیع و تُدْفِیء الضَّجیع. (عیون الأخبار، ٣٠/٤)

زن نیکو نگردد مگر آن گاه که طفل شیرخواره را سیراب و هم‌بستر را گرم گرداند.

■ ٤٩٤ـ لا تَحْمِلْ هَمَّ یَوْمِكَ الذی لَمْ یأتِ علی یومِكَ الذی أنتَ فیه. (الکامل، ١٢٥/١)

هیچ گاه اندیشه و اندوه روز آینده ات را بر اندیشه امروزت ترجیح مده.

■ ٤٩٥ـ لا تَخافَنَّ إلاَّ ذَنْبَك، ولا ترجُوَنَّ إلاَّ ربَّك. (زهر الآداب، ٨٧/١)

ترس تو تنها از گناهت و امید تو تنها به پروردگارت باشد.

■ ٤٩٦ـ لا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِیلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْه. (نهج البلاغة، ص: ٤١٩)

از بخشش اندك شرمنده مباش، زیرا هیچ‌ندادن از آن [بخشش اندك] نیز کمتر و ناچیزتر است.

■ ٤٩٧ـ لا تَطْلُبوا أثَرًا بَعْد عَیْن. (العقد الفرید، ٤٢/١)

پس از مشاهده عینی، دنبال اثر نگردید.

■ ٤٩٨ـ لا تَقْطَعْ أخاك علی ارتیاب، ولا تَهْجُرْهُ دُونَ استعتاب. (م.س، ١٦٣/٢)

بر مبنای شك و تردید، برادری خود را با برادرت قطع مکن، و بدون عذرخواهی و دل‌جویی از او دوری مکن.



■ ٤٩٩ـ لا تَکُن ممن یَرْجُوا الآخرة بغیر عمل، و یؤخّرُ التوبةَ لطولِ الأمَل. (زهر الآداب، ٧٧/١)

از کسانی مباش که بدون عمل به آخرت امید دارد و با آرزوهای دراز، توبه را به تأخیر می اندازد.



■ ۵۰۰- لا تَكُونَنَّ كَمَنْ يَعْجَز عَنْ شُكْر ما أُوتِيَ، و يَلْتَمِس الزيادة فيما بَقِي. (الصناعتين، ص: ۲۱۵)

چونان کسی مباش که از سپاسگزاری نعمتی که به او داده شده، ناتوان است و با این حال خواهان افزایش نعمت باقی مانده است.

■ ۵۰۱- لا تُنَالُ نِعمة إلا بفِراق أخرى. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۵)

هرگز به نعمتی دنیوی دست نمی‌یابید مگر با از دست دادن نعمت دیگری.

■ ۵۰۲- لا تَنْظُرْ إلى مَن قال، وانْظُرْ إلى ما قال. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶٤۲)

به گوینده منگر چه کسی است، بنگر چه می گوید.

■ ۵۰۳- لا ثناءَ مع كِبْر. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۸)

با کبر و خودبزرگ بینی، هیچ تحسین و تمجیدی نیست!

■ ۵۰٤- لا حُرْمَةَ للفاسِق. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶٤۲)

هیچ احترامی برای فاسق نیست.

■ ۵۰۵- لاَ حَسَبَ كَالتَّوَاضُع. (مجمع الأمثال، ۲/۵۳۶)

هیچ شرافتی مانند تواضع و فروتنی نیست.



■ ۵۰۶- لا حِلْمَ إلا بِعِلْم. (العقد الفرید، ٤/۱۷۰)

بردباری، جز با علم میسر نیست.

■ ۵۰۷- لا حياءَ لِحَريص. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶٤۳)

برای آزمند و طمعکار، حیایی وجود ندارد.



■ ۵۰۸ـ لا خَيْرَ بَعْدَه النارُ بِخَيْر. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۳)

آن خیر ظاهری که سرانجامش جهنم باشد، خیر نیست.

■ ۵۰۹ـ لا خَيْرَ في عِبادةٍ لا عِلْم فيها. (تاريخ الخلفاء، ص: ۲۱۱)

عبادتی که همراه با آگاهی نباشد، ارزشی ندارد.

■ ۵۱۰ـ لا خَيْرَ في عُلومِ الكذّابين. (المحاضرات لليوسي، ۲/۶۴۲)

در دانش اشخاص کذاب، خیری نیست.

■ ۵۱۱ـ لا خَيْرَ في قراءة إلّا بِتَدَبُّر، ولا في عبادة إلاّ بِتَفَكُّر. (العقد الفريد، ۱۷/۴)

قرائت [قرآن] بدون تدبر و عبادت بدون تفکر، هیچ فایده ای ندارد.

■ ۵۱۲ـ لا داءَ أعْيَى مِنَ الجهل. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۹)

هیچ دردی بدتر از جهل و نادانی نیست.

■ ۵۱۳ـ لا دِينَ لِمَن لا مروءة له. (المحاضرات لليوسي، ۲/۶۴۷)

کسی که مردانگی ندارد، دین ندارد.



■ ۵۱۴ـ لا راحةَ لِحَسود. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۸)

حسود هرگز نیاسود.

■ ۵۱۵ـ لا راحةَ لِلْمُلُوك. (المحاضرات لليوسي، ۲/۶۴۲)

آسایشی برای صاحبان قدرت نیست.



■ ٥١٦ـ لا راحةَ لِمَلُول. (م.س، ٦٤٢/٢)

آسایشی برای افسرده نیست.

■ ٥١٧ـ لا رأيَ لِمَن لا يُطاع. (الكامل، ٢/١)

کسی که فرمانش پیروی نمی‌شود رأیی ندارد.

■ ٥١٨ـ لاَ رِبْحَ كَالثَّوَاب. (مجمع الأمثال، ٥٣٦/٢)

هیچ سودی مانند ثواب [و پاداش الهی] نیست.

■ ٥١٩ـ لا رَوْعَ[1] كالوُقُوفِ عِنْد الشُّبْهة. (م.س، ٥٣٦/٢)

هیچ پرهیزگاری چون توقف و باز ایستادن در رویارویی با شبهه نیست.

■ ٥٢٠ـ لاَ زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِى الْحَرَام. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

هیچ پارسایی چون پشت کردن به امر حرام نیست.

■ ٥٢١ـ لا زيارةَ مَع دَعارَة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

بدخویی، زیارت را تباه می‌سازد.



■ ٥٢٢ـ لا سُؤْددَ مَعَ انتقام. (م.س، ص: ٢٨)

با انتقام گرفتن، سروری بدست نیاید.

■ ٥٢٣ـ لا شَرَفَ أعْلى مِن الإسلام. (م.س، ص: ٢٩)

هیچ شرافتی بالاتر از اسلام نیست.

١. الرَّوْع: ترس. اللسان، (١٣۶/٨)،روع.



■ ٥٢٤ـ لا شَرَفَ كالعِلْم. (مجمع الأمثال، ٢/٣٦٧)

هیچ گونه شرف و والایی مانند دانش نیست.

■ ٥٢٥ـ لا شَرَفَ مع سُوءِ أدب. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

با بی‌ادبی، شرافتی باقی نمی‌ماند.

■ ٥٢٦ـ لا شَفيعَ أنْجَحُ مِن التوبة. (م.س، ص: ٢٩)

هیچ شفاعت کننده ای کارسازتر از توبه نیست.

■ ٥٢٧ـ لا شَفِيعَ كالوَدُود الناصح. (المحاضرات لليوسي، ٢/٦٤٣)

هیچ شفاعت کننده‌ای، همچون دوست پندگوی نیست.

■ ٥٢٨ـ لا صِحةَ مع نَهَمٍ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

با پرخوری، تندرستی نیست.

■ ٥٢٩ـ لا صوابَ لِمَنْ تَرَك المشورة. (المحاضرات لليوسي، ٢/٦٤٢)

کسی که با دیگران مشورت نکند، به [نتیجه] درست نمی‌رسد.

■ ٥٣٠ـ لا ظَفَرَ مع البَغْی. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

با ظلم، پیروزی حاصل نمی‌شود.

■ ٥٣١ـ لا ظَهِيرَ كالمُشَاوَرَة. (م.س، ص: ٢٩)

هیچ پشتیبانی همانند مشورت وجود ندارد.



■ ۵۳۲ـ لا عِبادَةَ كَأَداءِ الفرض. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

هیچ پرستشی مانند به جاآوردن فرض نیست.

■ ۵۳۳ـ لا عَقْلَ كَالتَّدْبيرِ. (م.س، ۵۳۶/۲)

هیچ عقلی مانند برنامه‌ریزی نیست.

■ ٥٣٤ـ لا عَقْلَ لِمَنْ لا أدَبَ له. (المحاضرات لليوسی، ٦٤٢/٢)

آن را که خرد نیست، ادب نیست.

■ ٥٣٥ـ لا عِلْمَ كَالتَّفَكُّر. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

دانشی چون اندیشیدن نیست.

■ ٥٣٦ـ لا عِلْمَ لا فَهْمَ معه. (تاريخ الخلفاء، ص: ٢١١)

آن را که فهم [و شناخت] نیست، دانش نیست.

■ ٥٣٧ـ لا عِلْمَ لِمَنْ لا بَصيرةَ له. (المحاضرات لليوسی، ٦٤٢/٢)

آن را که بصیرت نیست، دانشی نیست.

■ ٥٣٨ـ لا غَمَّ للقانع. (م.س، ٦٤٧/٢)

آدم قانع را غم و اندوهی نیست.

■ ٥٣٩ـ لا غِنَى كَالعَقْل. (نهج البلاغة، ص: ٤١٨)

هیچ ثروتی چون عقل نیست.



■ ٥٤٠ـ لا غِنى لِمَنْ لا فَضْلَ له. (المحاضرات لليوسی، ٢/٦٤٢)

آن را که فضیلت نیست، ثروتی نیست.

■ ٥٤١ـ لا فَقرَ أضَرُّ مِنْ جَهْلٍ[1]. (العقد الفرید، ٢/١١٥)

هیچ فقری پرضررتر از نادانی نیست.

■ ٥٤٢ـ لا فَقْرَ للعاقل. (المحاضرات لليوسی، ٢/٦٤٧)

فقری برای انسان عاقل نیست.

■ ٥٤٣ـ لاَ قَائِدَ[2] كَالتَّوْفِيق. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

راهنمایی چون توفیق [و عنایت الهی] وجود ندارد.

■ ٥٤٤ـ لا قراءةَ لا تَدَبُّرَ فيها. (تاريخ الخلفا، ص: ٢١١)

در قرائتی که تدبّر و اندیشه نباشد، هیچ خیری وجود ندارد.

■ ٥٤٥ـ لاَ قَرِينَ[3] كَحُسْنِ الخُلُقِ. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

هیچ همنشینی مانند اخلاق نیکو نیست.

■ ٥٤٦ـ لا كرامةَ للكاذِب. (المحاضرات لليوسی، ٢/٦٤٧)

برای دروغگو کرامتی نیست.



---

١. در نهج البلاغة، (ص: ٤١٨) چنین آمده است: لاَ فَقْرَ كَالْجَهْلِ: هیچ فقری مانند نادانی نیست.
٢. در مجمع الأمثال، (٢/٥٣٦) چنین آمده است: لا فائدةَ...
٣. در مجمع الأمثال، (٢/٥٣٦) چنین آمده است: لا قُرْبَةَ...

■ ٥٤٧ـ لا كَرَم أغلى مِن التقوى[1]. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٥)

هیچ کرامتی بالاتر از پرهیزگاری نیست.

■ ٥٤٨ـ لا لباسَ أجْمَلُ مِن العافية. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٥)

هیچ پوششی نیکوتر از سلامتی نیست.

■ ٥٤٩ـ لا مالَ أذهبُ للفاقَةِ مِن الرِّضى بالقُوت. (م.س، ص: ٣٥)

هیچ سرمایه‌ای چون بسنده کردن به مقدار لازم [و صرفه‌جویی]، فقر را بیشتر از بین نمی‌برد.

■ ٥٥٠ـ لا مَالَ أَعْوَدُ[2] مِن عَقْل. (العقد الفريد، ٢/١١٥)

هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست.

■ ٥٥١ـ لا مَحَبَّةَ مَع مِراء. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

دوستی با لجاجت نیست.

■ ٥٥٢ـ لا مَرَضَ أضنى[3] مِن قلة العَقْل. (م.س، ص: ٢٩)

هیچ بیماریی توانفرساتر از کم‌خردی نیست.

■ ٥٥٣ـ لا مروءةَ لكذوب. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

کسی که اهل دروغ‌گویی است انسانیت ندارد.

---

۱. در نهج البلاغة، (ص: ۴۲۶) چنین آمده است: ... كَالتَّقْوَى.

۲. أَعْوَدُ: سودمندتر.

۳. در المحاضرات الیوسی، (۶۴۲/۲) چنین آمده است: لا مَرَضَ أعیی [درمانده‌تر] ...



■ ٥٥٤ـ لا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِن مُشَاوَرَة. (نهج البلاغة، ص، ٤٢٦)

هیچ پشتوانه‌ای مستحکم‌تر از مشاورت نیست.

■ ٥٥٥ـ لا مَعْقِل أحْرَزُ[1] مِن الوَرَع. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٥)

هیچ پناهگاهی مستحکم‌تر از پرهیزگاریِ نیست.

■ ٥٥٦ـ لا مِيراثَ كالأَدَب. (نهج البلاغة، ص: ٤١٨)

هیچ میراثی همانند ادب نیست.

■ ٥٥٧ـ لا وَحْدَة أوْحَشُ[2] من العجب. (مجمع الأمثال، ٥٣٦/٢)

هیچ تنهایی‌ای وحشتناک‌تر از خودپسندی نیست.

■ ٥٥٨ـ لا وَرَعَ كالوُقُوفِ عند الشُّبْهَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٦)

هیچ پرهیزکاریی چون توقف و بازایستادن در رویارویی با شبهه نیست.

■ ٥٥٩ـ لا وَفاءَ للمرأة. (المحاضرات لليوسي، ٦٤١/٢)

وفای [به عهد] از جانب زن محال است.

■ ٥٦٠ـ لا وفاءَ لِمَلُول. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

شخص خسته و ملول را وفائی نیست.



---

۱. در المحاضرات اليوسي، (۶۴۲/۲) چنین آمده است: ... أحسن [نیکوتر]...
۲. در تاریخ الخلفاء، (ص: ۲۰۶) چنین آمده است: لا وَحْشَة أشد ...: وحشتی سخت‌تر از ... نیست.



■ ٥٦١- لا يَخافَنَّ أحدٌ مِنكم إلا ذَنْبَه، ولا يرجو إلا ربه. (تاريخ الخلفاء، ص: ٢١٠)

کسی از شما جز از گناه خود نترسد و جز به پروردگار خود امیدوار نباشد.

■ ٥٦٢- لا يَدْفَع الضَّيمَ الذَّليلُ. (العقد الفريد، ١٦١/٤)

انسان زبون و خوار، [ستمِ] ستمکار را دفع نمی کند.

■ ٥٦٣- لا يُرْعِيَنَّ مُرْعٍ إلا على نفْسِه. (البيان والتبيين، ٥٠/٢)

هیچ نگهبانی، نگهبانی نمی کند مگر از خودش.

■ ٥٦٤- لا يُرْفَعُ الشُّحُّ. (المحاضرات لليوسي، ٦٤٢/٢)

بخل، [بسوی خدا] بالا برده نمی‌شود.

■ ٥٦٥- لا يَسْتَحْي من لا يَعْلَم إذا سُئل عما لا يَعْلَم أنْ يَقُولَ: الله أعْلَم. (تاريخ الخلفاء، ص: ٢١١)

کسی که جواب سؤالی که از او شده است را نمی‌داند نباید از گفتن «الله اعلم: خدا داناتر است» شرم داشته باشد.

■ ٥٦٦- لا يَسْتَحْي من لا يَعْلَم أن يَتَعَلَّم. (م.س، ص: ٢١١)

کسی که نمی‌داند، نباید از آموختن شرم کند.



■ ٥٦٧- لا يزعِی حَديثَنا إلا صُدورٌ امينة و أحلام رَزينة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٢)

حدیث ما را فرا نگیرد جز سینه‌های امانت‌دار و خردهای بردبار.

■ ٥٦٨- لا يُلام الرَّجُل على حُبِّ أمه. (مجمع الأمثال، ٢٦٧/٢)

هیچ فرزندی را برای دوستی مادرش نتوان سرزنش کرد.

■ ۵۶۹ـ لأخيكَ عليكَ مِثْلُ الذی علیه لكَ. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳۵)

هر حقی تو به گردن برادرت داری، او هم بر گردن تو دارد.

■ ۵۷۰ـ لَئِنْ أَمِرَ[1] الباطل لقديمًا فَعَل، ولَئِنْ قَلَّ الحق لرُبَّما ولعَلّ. (البيان والتبيين، ۲/۵۱)

اگر باطل بیش از حق است [شگفت مدارید]؛ زیرا از دیرباز چنین بوده است، و اگر حق اندك است و قلیل، بر باطل چیره خواهد شد.

■ ۵۷۱ـ لئن رجعَتْ عليكم أمورُكم إنّكم لسُعَداء. (م.س، ۲/۵۱)

اگر امرتان به شما برگردانیده شد، بدون شك شما سعادتمند خواهید بود.

■ ۵۷۲ـ لأنا بِطريقِ السماء أعْلَم مِنّی بِطريقِ الأرض. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳۲)

من به راه‌های آسمانی داناتر از راه‌های زمین هستم.

■ ۵۷۳ـ لِبْسُ الشُّهرة مِن الرُّعونة. (المحاضرات للیوسی، ۳/۶۳)

پوشیدن لباس شهرت، از بی‌خردی است.

■ ۵۷۴ـ اللِّسَانُ سَبُعٌ، إنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَر. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۹)

زبان، حیوان درنده‌ای است که اگر رها شود می‌گزد.

■ ۵۷۵ـ اللسان مِعْيارُ العقل: أَطَيْشُهُ الجَهْلُ، و أرْجَحُه العقلُ. (لباب الآداب، ص: ۲۷۱)

زبان ترازوی خرد است که نابخردی، آن را سبك و خرد، آن را سنگین سازد.

---

۱. أمر: چیره و غالب شد.



■ ٥٧٦ـ لسانُكَ يَقْتَضِيك ما عَوَّدْتَه. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

آنچه به زبان دهی [سخنان خوب یا بد]، همان را از تو می‌خواهد.

■ ٥٧٧ـ لقلَّما أدْبَرَ شیء فأقْبَل. (العقد الفريد، ٤/١٥٧)

خیلی کم است چیزی که پشت کرده و دوباره روی آورد.

■ ٥٧٨ـ لِكُلِّ امْرِیء عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أو مُرَّة. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٥)

هر کسی را سرانجامی است: تلخ یا شیرین.

■ ٥٧٩ـ لکل امْرِیء فی مَالِهِ شَرِيكَانِ: الوَارِثُ والحَوَادِثُ. (م.س، ص: ٤٦٠)

برای هر کسی در مال او دو شریک است: وارث، و حوادث.

■ ٥٨٠ـ لكلِّ ظالمٍ انتقامٌ. (المحاضرات لليوسی، ٢/٦٣٨)

برای هر ستمکاری، انتقامی است.

■ ٥٨١ـ لكلِّ عداوةٍ مَصلحةٌ إلاَّ عداوةُ الحَسَد. (م.س، ٢/٦٣٨)

هر دشمنی‌ای را می‌توان به صلح برطرف کرد، جز دشمنی‌ای که از روی حسد باشد.

■ ٥٨٢ـ لِكُلِّ مَقام مَقال. (م.س، ٢/٦٣٨)

برای هر مقامی، سخن گفتنی است. [هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.]

■ ٥٨٣ـ لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَ مَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٥)

آنچه روی می‌آورد، باز می‌گردد، و چیزی که بازگردد، گویی هرگز نبوده است.





■ ٥٨٤ـ للعبدِ جُهْدُ العاجِز. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

برای بنده، تلاش آدم ناتوان است.

■ ٥٨٥ـ لَمْ أَرَ كالجَنَّةِ نام طالبها، ولَمْ أَرَ كالنار نام هارِبها. (البداية والنهاية، ٣٨٥/٧)

من چیزی مثل بهشت ندیدم که خواهان آن بخوابد و نه مثل دوزخ که گریزنده از آن خواب باشد.

■ ٥٨٦ـ لم يَكُن للشاهد أنْ يَختار، ولا للغائب أن يَرُد. (العقد الفريد، ٨/٤)

نه آن که حاضر بود، اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود، اجازه ردکردن دارد.

■ ٥٨٧ـ لن يَستقبِلَ مُعَمَّر منكم يومًا من عُمره إلا بانتقاصِ آخرَ من أَجَله. (م.س، ١٥٩/٤)

هیچ کس روزی را از عمر از دست نمی‌دهد مگر آن که روزی از عمرش رفته باشد.

■ ٥٨٨ـ لَنَا حَقٌّ، فإنْ أُعْطِينَاهُ، و إلا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الإبِلِ، وَ إنْ طَالَ السُّرَى. (نهج البلاغة، ص: ٤١٣)

ما را حقی است، اگر دادند، بستانیم وگرنه ترك شتران سوار شویم و برانیم هر چند شب‌روی به درازا کشد.

■ ٥٨٩ـ لو كُشِفَ الغِطاء ما ازددتُ يقينًا. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٨)

اگر همه پرده‌ها کنار رود، اندکی بر یقینم افزوده نگردد.



■ ٥٩٠ـ لو لا أن الكلام يُعاد لنَفِد. (العمدة، ١٩/١)

اگر کلام برگردانده نشود، نابود می‌شود.



■ ۵۹۱- لیْسَ بَلَدٌ أحقُّ بكَ من بَلَد. (مجمع الأمثال، ۵۳۵/۲)

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست.

■ ۵۹۲- لیْسَ الشیبُ مِن العمر. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۸/۲)

دوران پیری، جزء زندگانی به‌شمار نمی‌رود.

■ ۵۹۳- لیْسَ لأنفُسِکم ثَمَن إلا الجَنّة، فلا تبیعوها إلا بها. (مجمع الأمثال، ۵۳۵/۲)

برای جان‌های شما بهایی جز بهشت نیست، پس آن‌ها را جز به بهشت مفروشید.

■ ۵۹۴- لیْسَ لسُلْطان العِلْمِ زَوال. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۸/۲)

فرمانروایی علم را زوال نیست.

■ ۵۹۵- لیْسَ مَع قَطِیعة الرَّحِم نَماء، ولا مَع الفُجُور غِنی. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳٤)

با بریدن از خویشان نباید توقع پیشرفت داشت، و با زشت کاری، نباید منتظر ثروت شد.

■ ۵۹۶- لیّنْ قلبَکَ تُحَبّ. (المحاضرات للیوسی، ۶۴۸/۲)

قلبت را نرم گردان تا محبوب [مردم] شوی.



■ ۵۹۷- لِینُ الکلام قَیْدُ القلوب. (المحاضرات للیوسی، ۶۳۸/۲)

سخن نرم، دلها را اسیر می کند. [به نرمی برآید ز سوراخ مار.]

■ ۵۹۸- ما أُبالی أسَقَطْتُ علی الموت، أم سَقَطَ عَلَیّ. (العقد الفرید، ۹۴/۱)

یکسان است چه من به سراغ مرگ بروم و چه مرگ به سراغ من بیاید.



■ ٥٩٩ـ ما أحْسَنَ تواضُعَ الأغنياء اتكالا على الله. (مجمع الأمثال، ٣٤٥/٢)

چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر تنگدستان، مشروط بر این که کار برای اعتماد و تکیه بر خداوند باشد.

■ ٦٠٠ـ ما أدْبَرَ شیءٌ فأقْبَل. (البيان والتبيين، ٥١/٢)

چیزی که پشت کند دیگر روی نمی‌آورد.

■ ٦٠١ـ ما أدْرِی ما خَوْفُ رَجُلٍ عَرَضَت له شهوة فلم يَدَعْها لما يخاف! (عيون الأخبار، ٣٦٠/٢)

نمی‌دانم کسی که شهوت بر او نمایان شده و آن را به‌خاطر آن‌چه از آن می‌ترسد ترک نمی‌کند، از چه می‌ترسد. !

■ ٦٠٢ـ ما أدری ما رجاءُ رَجُلٍ نزل به بلاءٌ فلم يَصْبِرِ عليه لما يرجو. (م. س، ٣٦٠/٢)

امیدوار بودن معنا ندارد آن گاه که یك شخص به بلا و گرفتاری دچار می‌شود و به واسطه امیدی که دارد، در مقابل آن تحمل و صبر نداشته باشد.

■ ٦٠٣ـ ما أضْمَرَ إنسانٌ شيئًا إلا ظَهَرَ مِنْه فی صَفَحات وجْهِه و فَلتات لسانه. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٠)

هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند، مگر این که در آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می گردد یا در سخنانی که از دهان او می‌پرد، آشکار می‌شود.

■ ٦٠٤ـ ما أقربَ الراحةَ مِن التَّعَب، والبؤسَ مِن النَّعيم، والموتَ مِن الحياة. (م. س، ص: ٣٥)

چقدر آسایش، به سختی و تنگی، به خوشی و زندگانی، به مرگ نزدیك است.

■ ٦٠٥ـ ما رأيتُ بليغًا قط إلا و له فی القول إيجاز، و فی المَعانی إطالَة. (الصناعتين، ص: ١٧٤)

هرگز شخص فصیحی را ندیدم مگر این که در کلامش ایجاز و در معانی کلامش اطاله بود.





■ ٦٠٦ـ ما شرٌّ بَعْدَهُ الجَنَّة بِشَر. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

شرّی که به دنبال آن بهشت باشد، شر نیست.

■ ٦٠٧ـ ما ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَتْ به الأيام، فسالِمْ تَسْلَم. (زهر الآداب، ٨٠/١)

پیروز نشد آن که روزگار بر او غلبه کرد، پس تسلیم شو تا زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشی.

■ ٦٠٨ـ ما عَزَّتْ دعوةُ مَن دعاكم، ولا استراح قلبُ مَنْ قاساكم. (البيان والتبيين، ٥٦/٢)

آن کس که شما را [برای دفاع از حق] فرا خواند، پاسخ آبرومندانه‌ای نمی‌شنود و آن کس که شما را با قهر و زور [برای جهاد و انجام وظیفه] در فشار بگذارد قلبش آرامش نمی‌یابد.

■ ٦٠٩ـ ما غُزِی قومٌ قط فی عُقرِ دارِهم إلاّ ذلّوا. (العقد الفريد، ١٦/٤)

هیچ قومی میان خانه‌اش مورد هجوم قرار نگرفت، مگر اینکه به خواری کشیده شد.

■ ٦١٠ـ ما كلُّ شارِدٍ بِمَرْدُود. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٠)

هر فرارکننده‌ای بر نمی‌گردد.

■ ٦١١ـ مَا كُلُّ مَفْتُون يُعَاتَب. (نهج البلاغة، ص: ٤١٢)

هر فریب‌خورده‌ای را نمی‌شود سرزنش کرد.



■ ٦١٢ـ ما لابن آدمَ و الفَخْر، أوله نُطْفة و آخِرُه جيفة، لا يَرزُقُ نفْسَه ولا يَدْفَع حَتْفه. (مجمع الأمثال، ٢٣٥/٢)

بنی‌آدم را چه رسد که فخر بفروشد، آغاز او نطفه و پایانش مردار است، نه خود را روزی می‌دهد و نه می‌تواند مرگ را از خود دور سازد.



■ ٦١٣ـ ما نَدِمَ من سَكَت. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۹/۲)

آن که سکوت کند، پشیمان نخواهد شد.

■ ٦١٤ـ ما هَلَكَ امرؤ عَرَفَ قَدْرَه[1]. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۸)

مردی که اندازه و منزلت خود را بشناسد هلاك نگردد.

■ ٦١٥ـ المالُ مَادَّةُ الشَّهَوَات. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

مال وثروت، سرچشمه همه شهوات‌هاست.

■ ٦١٦ـ المؤمِنُ بِشْرُهُ فی وَجْهِه، و حُزْنُه فی قَلْبِه. (م.س، ۵۳۶/۲)

شادی مؤمن در چهره‌اش و اندوهش در دل اوست.

■ ٦١٧ـ مُجالسَةُ الأحْداثِ مفْسدَة الدِّين. (المحاضرات لليوسی، ۶۳۹/۲)

همنشینی با جوانانی که بدون علم و یقین هستند، سبب فساد دین است.

■ ٦١٨ـ مَجْلِسُ العِلْمِ رَوْضَة مِن الجَنَّة. (م.س، ۶۳۹/۲)

مجلس علم و دانش، باغی از بهشت است.

■ ٦١٩ـ مَجْلِسُ الكِرام حُصُون الكلام. (م.س، ۶۳۹/۲)

مجلس بزرگواران، پناهگاه کلام است.

■ ٦٢٠ـ المَرْءُ عدوّ ما جَهِل. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۲۹)

آدمی، دشمن آن چیزی است که نمی‌داند.

---

۱. در المحاضرات اليوسی، (۶۶۹/۲) چنین آمده است: عرف نفسه: خودش را بشناسد.





■ ٦٢١ـ المرءُ مَخبوءٌ تَحْت لسانه. (م.س، ص: ٢٧)

آدمی در زیر زبانش پنهان است.

■ ٦٢٢ـ المُسَالَمَةُ خَبْءُ العُيُوبِ. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)

تسالم [آشتیخویی]، پوشیدن عیبهاست.

■ ٦٢٣ـ المَسْؤُول حُرٌّ ما لَمْ يَعِد. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

مسؤول آزادست تا آن گاه که وعده دهد.

■ ٦٢٤ـ مَشْرَبُ العَذب مُزْدحم. (المحاضرات لليوسی، ٢/ ٦٤)

آبشخور گوارا، شلوغ است.

■ ٦٢٥ـ مُصاحبةُ الأشرار رُكوبُ البَحْر. (م.س، ٢/ ٦٤)

همنشینی با بدان، نشستن روی آب است.

■ ٦٢٦ـ المِضمار اليومَ وغدًا السِّبَاق. (البداية والنهاية، ٧/ ٣٨٥)

دنیا محل مسابقه است و آخرت زمان اجرگرفتن.



■ ٦٢٧ـ مَعَ كُلِّ أُكْلَة غَصَّة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٢٩)

در هر خوردنی، غصّه‌ای است.



■ ٦٢٨ـ مَعْرِفةٌ والله جَرَّتْ نَدمًا[1] . (البیان والتبیین، ۵۵/۲)

شناختی که به خدا قسم پشیمانی را به دنبال داشته است.

■ ٦٢٩ـ المَغرورُ والله مَن غَرَرْتُموه. (م.س، ۵٦/۲)

به خدا قسم فریب خورده، کسی است که فریب شما را بخورد.

■ ٦٣٠ـ المُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلْدَتِه. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)

تهیدست، در شهرش نیز بیگانه است.

■ ٦٣١ـ مَنْ أبْدى صَفْحته للخَلْقِ هَلَك. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٠)

هر که کرانهٔ روی خود را برای مردم آشکار سازد هلاک شود.

■ ٦٣٢ـ مَنْ أبْصَرَ عَيْب نفْسِه عَمِيَ عَن عَيْب غيرِه. (العقد الفريد، ٢٥٩/٢)

هرکس به عیب نفس خویش بنگرد، هرگز به عیب‌یابی از دیگران مشغول نمی‌شود.

■ ٦٣٣ـ مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ به حَسَبُه. (نهج البلاغة، ص: ٤١٣)

کسی که کردارش او را به جایی نرساند، افتخارات خاندانش او را به جایی نخواهد رسانید.



■ ٦٣٤ـ مَنْ أَحَبَّ قومًا حُشِرَ معهم. (المحاضرات لليوسى، ٦٣٩/٢)

هر کس گروهی را دوست بدارد، با آنان برانگیخته و محشور می‌شود.

---

۱. در العقد الفرید (۱۶۱/۴) چنین آمده است: وَهنًا: سُستی.

■ ٦٣٥ـ مَن احْتَفَرَ لأخيه بِئْراً وَقَعَ فيها. (العقد الفريد، ٢/٢٥٩)

هر کس چاهی برای برادر خود بکند، خود در آن خواهد افتاد.

■ ٦٣٦ـ مَنْ أخلَصَ فی أیام أمَلِه قبْلَ حُضور أجله فَقَدْ نَفَعَه عَمَلُه ولم یضرُرْهُ أمَلُه. (عیون الأخبار، ٢/٢٣٥)

کسی که در روزگار آرزو و پیش از آن که اجلش فرارسد اعمالش را خالص نماید، عمل برایش سودمند خواهد بود و فرارسیدن، ضرری بر او وارد نخواهد کرد.

■ ٦٣٧ـ مَنْ أرادَ أنْ یُنْصِفَ الناسَ مِنْ نفسِه فلیُحِبَّ لَهُم ما یُحِبُّ لنَفْسِه. (تاریخ الخلفاء، ص: ٢١١)

کسی که می‌خواهد در مقابل مردم با انصاف رفتار کند، باید آن‌چه برای خود می‌پسندد، برای آنان نیز بپسندد.

■ ٦٣٨ـ مَن ارْتَقَبَ المَوْتَ سَارَعَ فی الخَیْرَات. (نهج البلاغة، ص: ٤١٤)

کسی که منتظر مرگ باشد، در کارهای نیک شتاب ورزد.

■ ٦٣٩ـ مَن استَحیا حُرِم. (العقد الفرید، ٢/٢٥٨)

آن که کمرو باشد، محروم خواهد ماند.

■ ٦٤٠ـ مَن اسْتَغْنی بِعَقْلِه زَلّ. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٣)

هر کس خودبین و خودرأی باشد، گمراه می‌شود.

■ ٦٤١ـ مَن استقادَ الجَهْل تَرك طَرِیق العَدْل. (العقد الفرید، ٢/٢٥٩)

آن که نادانی را بکار گیرد، راه عدالت را ترک خواهد کرد.



■ ٦٤٢ـ مَن اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ العَمَل والآراء عَرَفَ مَواقعَ الخَطأ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۵)

هرکه با اعمال و آراء گوناگون روبرو شود، نقاط اشتباه هر کار را خواهد شناخت.

■ ٦٤٣ـ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِما يَكْرَهُونَ قَالُوا فيه بِما لَا يَعْلَمُون. (نهج البلاغة، ص: ٤١٥)

هرکس در انجام کاری که مردم از آن کراهت دارند شتاب کند، درباره او چیزی خواهند گفت که از آن اطلاعی ندارند.

■ ٦٤٤ـ مَن اشْتاقَ إلى الجَنَّة سَلاَ عَن الشهوات. (عیون الأخبار، ۳۵۳/۲)

کسی که مشتاق بهشت است، از شهوات و تمایلات نفسانی خارج شود.

■ ٦٤٥ـ مَنْ أَشْفَقَ مِن النار رَجَعَ عن المُحَرَّمات. (البداية والنهاية، ۳۸٤/۸)

هرکه از آتش دوزخ بترسد، از انجام محرمات دوری کند.

■ ٦٤٦ـ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ الله له أَمْرَ دنْياه. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٢)

آن که کار آخرتِ خود را درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد.

■ ٦٤٧ـ مَنْ أَصْلَحَ ما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الله أَصْلَحَ الله ما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الناس. (م.س، ص: ٤٢٢)

آن که میان خود و خدا را اصلاح کند، خدا میان او و مردم را اصلاح می کند.



■ ٦٤٨ـ مَن أَطَالَ الأَمَلَ أَسَاءَ العَمَل. (مجمع الأمثال، ۵۳٦/۲)

کسی که آرزو را دراز گرداند، رفتار خود را ضایع و بد ساخته است.

■ ٦٤٩ـ مَن اعْتَزَل سَلِم. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)
هر که گوشه گیری کند، سالم ماند.

■ ٦٥٠ـ مَن أُعْجِب برأيه ضَلَّ. (العقد الفريد، ٢٥٩/٢)
هر کس به رأی خود غرّه شد، گمراه شود.

■ ٦٥١ـ مَنْ أُعْطِيَ الاسْتِغْفَارَ لَم يُحْرَمِ المَغْفِرَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٠)
به هر کس [نعمت] استغفار داده شود، از آمرزیده شدن محروم نشود.

■ ٦٥٢ـ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَم يُحْرَمِ القَبُول. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٠)
به هر کس [نعمت] توبه داده شود، از پذیرفته‌شدن محروم نشود.

■ ٦٥٣ـ مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَم يُحْرَمِ الإجَابَة. (م.س، ص: ٤٣٠)
به هر کس [نعمت] دعا داده شود، از اجابت شدن محروم نشود.

■ ٦٥٤ـ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَم يُحْرَمِ الزِّيَادَة. (م.س، ص: ٤٣١)
به هر کس [نعمت] شکرگزاری داده شود، از فزونی [نعمت‌ها] محروم نشود.

■ ٦٥٥ـ مَن اقتَحَمَ البَحْر[1] غَرِق. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)
هر که خود را به دریا افکند، غرق خواهد شد.

---

۱. در العقد الفرید، (۲۵۹/۲) چنین آمده است: اقتحم اللُّجج: خود را به عمیق‌ترین مواضع دریا افکند.

■ ٦٥٦ـ مَن اقْتَصَر على بُلْغَةِ[1] الكفاف تَعَجَّلَ الراحة، و تَبَوَّأَ حِفْظ الدَّعة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٥)

هرکه به گذران روزانه بسنده کند، زود به آسایش رسد و برای خویش زمینه گشایش فراهم می کند.

■ ٦٥٧ـ مَن أكْثَرَ ذِكْر الموت رَضِيَ مِن الدنيا باليَسِير. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، از دنیا به چیز کمی خوشنود می‌شود.

■ ٦٥٨ـ مَنْ أكْثَرَ الفِكْرَةَ في العواقب لَم يَشْجُع. (الكامل، ١٥٩/١)

هر که در فرجام کارها بسیار بیندیشد، شجاع نباشد.

■ ٦٥٩ـ مَنْ أكْثَرَ مِن شيء عُرِف به. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

کسی که زیاد به چیزی بپردازد، با آن شناخته می‌شود.

■ ٦٦٠ـ مَنْ أيْقَنَ بالخُلْفِ جادَ بالعطية. (زهر الآداب، ٨١/١)

آن که پاداش الهی را باور دارد، در بخشش سخاوتمند است.

■ ٦٦١ـ مَن بالغ في الخُصومة أثِم، و مَن قَصَّرَ فيها ظلم. (مجمع الأمثال، ٥٣٤/٢)

کسی که در دشمنی با دیگران افراط کند بلغزد و کسی که از حدّ لازم آن کوتاهی ورزد، بر خود، ستم روا داشته است.

■ ٦٦٢ـ مَن تَبَصَّرَ في الفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ له الحِكْمَةُ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٤)

کسی که در هنگام وقوع فتنه بینش داشته باشد، درهای حکمت به روی او باز می‌شود.

---

۱. البلغة: آن مقدار که برای گذران زندگی کفایت کرده و چیزی از آن باقی نماند. اللسان، (۴۲۱/۸)، بلغ.





■ ٦٦٣ـ مَنْ تَحَرى القَصْدَ خَفَّتْ عليه الأُمور. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٤)

هر که میانه‌روی پیشه کند، امور و [هزینه زندگیش] سبك شود.

■ ٦٦٤ـ مَنْ تَذَكَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ. (نهج البلاغة، ص: ٤٥٣)

هرکس دوری سفر [آخرت] را به یاد داشته باشد آماده می‌شود.

■ ٦٦٥ـ مَنْ تَرَكَ الحَسَد كان له المحبة مِن الناس. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٣، ٣٤)

هرکس حسد را وانهد، محبّت مردم را [به خود] جلب کند.

■ ٦٦٦ـ مَنْ تَرَكَ الشهوات كان حُرًّا. (م.س، ص: ٣٣)

هر کس خواهش‌های نفسانی را فرو گذارد، آزادمرد است.

■ ٦٦٧ـ مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لا أَدْری أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ[1]. (نهج البلاغة، ص: ٤٢١)

هرکس جمله «نمی‌دانم» را ترك کند، خود را به هلاکت کشانیده است.

■ ٦٦٨ـ مَنْ تَزَيَّن بِمَعاصی الله عَزوجَل فی المجالس ورّثه ذُلًّا. (الإعجاز و الإیجاز، ص: ٣٤)

کسی که در مجالس به گناهان خود نسبت به خدا افتخار کند و آن‌ها را مایهٔ بزرگی خود بداند، خداوند او را خوار خواهد کرد.

■ ٦٦٩ـ مَنْ تَعمَّق فی العَمَل مَلَّ. (العقد الفرید، ٢٥٩/٢)

کسی که نسبت به کارها حساس شود، خسته می‌گردد.

---

١. مَقَاتلُه: قتلگاههایش.



■ ٦٧٠ـ مَنْ تَكَبَّر على الناس ذَلّ. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

کسی که بر مردم تکبر ورزد، خوار و ذلیل خواهد شد.

■ ٦٧١ـ مَنْ تَوَرَّط فی الأمور مِن غَیْرِ نَظَرٍ فی الصواب فَقَدْ تَعَرَّضَ لمفاجأة النوائب. (م.س، ص: ٣٥)

کسی که بدون دوراندیشی اقدام به کاری کند، خود را در معرض مصیبت‌های بسیار سنگین قرار داده است.

■ ٦٧٢ـ مِنَ التَّوْفیقِ حِفْظُ التَّجْرِبَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٠)

حفظ تجربه از [اسباب] موفقیت [در کارهای نیک] است.

■ ٦٧٣ـ مَنْ جالس العُلماء وُقِّر. (العقد الفرید، ٢٥٩/٢)

کسی که با علما همنشین باشد، عظمت و وقار می‌یابد.

■ ٦٧٤ـ مَنْ جَرَى فی عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِه. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٠)

آن کس که در پی آرزوی خویش تازد، مرگ او را از پای درآورد.

■ ٦٧٥ـ مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٨)

کسی که تو را [از بدی] بیم می‌دهد، همانند کسی است که تو را [به خوبی] مژده می‌دهد.



■ ٦٧٦ـ مَن حَسُنَ خُلُقه سَهُلَت له طُرُقه. (العقد الفرید، ٢٥٩/٢)

هرکس خلقش نیکو شد، راه‌های زندگی برایش هموار می‌گردد.

■ ٦٧٧ـ مَن حَسُنَ کلامُه کانت الهَیْبة أمَامَه. (م.س، ٢٥٩/٢)

کسی که گفتارش نیکو باشد، شکوه و وقار در برابر اوست.



■ ٦٧٨ـ مَن حَفَر بِئرًا لأخيه وَقَعَ فيها. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

هرکس چاهی برای برادر خود بکند، خود در آن خواهد افتاد.

■ ٦٧٩ـ مَن حَلُمَ ساد، ومَن سادَ استفاد. (العقد الفريد، ٢٥٨/٢)

آن کس که بردباری پیشه کند، بزرگ و سرور می‌شود و کسی که بزرگ شد، بهره خواهد برد.

■ ٦٨٠ـ مَنْ خالَطَ الأنْذال حقر. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

کسی که با فرومایگان همنشین گردد، پست و کوچک می‌شود.

■ ٦٨١ـ مَنْ خَشِيَ اللهَ فاز. (العقد الفريد، ٢٥٩/٢)

کسی که از خدا بترسد، رستگار می‌شود.

■ ٦٨٢ـ مَنْ دَخَل مَداخل السوء اتُّهِم. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

هرکه به جاهای بد رفت و آمد کند مورد بدگمانی و تهمت واقع شود.

■ ٦٨٣ـ مَنْ رجا شيئًا طَلَبَه، ومَن خاف مِن شيء هَرَب منه. (عيون الأخبار، ٣٦٠/٢)

هرکس به چیزی امید داشته باشد به دنبال آن می‌رود و هر کس از چیزی بترسد از آن فرار می‌کند.



■ ٦٨٤ـ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السّاخِطُ عَلَيْه. (مجمع الأمثال، ٥٣٤/٢)

کسی که از خود راضی بود، دشمنان او فراوانند.

■ ٦٨٥ـ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عنده الحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عنده السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٥)

کسی مبتلا به زیغ [انحراف از راه حق] شد، کار خوب به نظرش بد، و کار بد به نظرش خوب می‌آید و در گمراهی مست می‌شود.

■ ٦٨٦ـ مَنْ زَهِدَ فی الدنیا هانَتْ علیه المَصائب. (البدایة والنهایة، ٣٨٤/٧)

هرکه در دنیا پارسایی پیشه کرد، سختی‌ها بر او آسان می‌گردد.

■ ٦٨٧ـ مَنْ سَفِهَ شُتِم. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٣)

انسان نادان، مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

■ ٦٨٨ـ مَن سلَّ سیفَ البَغْی قُتِل به. (العقد الفرید، ٢٥٩/٢)

کسی که شمشیر ستم بر کشد، با آن کشته شود.

■ ٦٨٩ـ مَنْ صارَعَ الحقَّ صَرَعَه. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

آن کس که با حق درگیر شود، حق او را بر زمین می‌کوبد.

■ ٦٩٠ـ مَنْ ضَیَّعَهُ الأقْرَبُ أُتِیحَ له الأبْعَد. (م. س، ٥٣٤/٢)

کسی را که نزدیکانش واگذارند، بیگانه او را پذیرا می‌گردد.

■ ٦٩١ـ مَنْ طَلَبَ الجَنَّة سارعَ إلی الطاعات. (البدایة والنهایة، ٣٨٤/٧)

جوینده بهشت، در انجام کارهای نیك، عجله می‌نماید.

■ ٦٩٢ـ مَنْ طَلَبَ الرّئاسة صَبَرَ علی السیاسة. (العقد الفرید، ٢٥/٧)

کسی که خواهان ریاست است باید بر سیاست [= اداره امور] شکیبا باشد.

■ ٦٩٣ـ مَنْ طَلَبَ شیئًا نَالَه أو بَعْضَه. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

هرکس جوینده چیزی باشد، به آن یا بخشی از آن، دست می‌یابد. [جوینده، یابنده است.]







■ ٦٩٤ـ مَنْ طَلَبَ شيئًا وَ جَدَّ وَجَد. (العقد الفريد، ٢٨٧/٤)

هرکه چیزی بجوید و بکوشد، بیابد.

■ ٦٩٥ـ مَنْ طَلَبَ العِلْمَ عَلِم. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

جوینده علم و دانش، به آن دست می‌یابد.

■ ٦٩٦ـ مَنْ طَلَبَ ما لَم يَعْنِه فاتَه ما يَعْنِيه. (م.س، ص: ٢٩)

هرکس به دنبال امور بیهوده باشد، امور مهم از کفش خواهند رفت.

■ ٦٩٧ـ مَن عَذُبَ لسانُه كَثُرَ أخوانُه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

کسی که زبانش شیرین باشد، برادرانش زیاد شوند.

■ ٦٩٨ـ مَن عرف أجَله قَصرَ أَمَله. (العقد الفريد، ٢٥٩/٢)

کسی که در فکر اجل و مرگ خود باشد، آرزوهایش را کوتاه گرداند.

■ ٦٩٩ـ مَنْ عَرَفَ نَفْسَه فَقَدْ عَرَفَ رَبّه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

هر کس خود را شناخت، به تحقیق خدای خود را شناخته است.



■ ٧٠٠ـ مَنْ عَظَّم صِغار المَصائب ابتلاه الله بِكِبارها. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

کسی که مصائب کوچك را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا سازد.

■ ٧٠١ـ مَنْ عَلَتْ هِمَّتُه طالت هُمُومه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

کسی که همّت او بلند باشد، قصد و ارده‌اش طولانی است.



■ ۷۰۲ـ مَنْ عَلِمَ أنَّ کلامَه مِنْ عَمَلِه قَلَّ کلامُه إلا فیما یَعْنیه. (مجمع الأمثال، ۳۳۵/۲)

آن که دانست گفتارش از کردارش به حساب آید، جز در آن‌چه به کار اوست، زبان نگشاید.

■ ۷۰۳ـ مَن فازَ بِکُمْ فازَ بالسَّهْم الأخْیَب. (البیان والتبیین، ۵۶/۲)

آن کس که به وسیله شما کاری را صورت دهد، به خدا سوگند که جز نومیدی چیزی نصیب او نمی‌شود.

■ ۷۰۴ـ مَنْ قَرَع بابًا و ألَحَّ وَلَج. (العقد الفرید، ۲۸۸/٤)

هر که کوبیدن دری را ادامه داد، آن در گشوده خواهد شد. [عاقبت جوینده، یابنده است.]

■ ۷۰۵ـ مَنْ قَصَّرَ فی أیام أمَلِه قَبْلَ حُضور أجَلِه فَقَدْ خابَ عَمَلُه. (البدایة والنهایة، ۳۸۵/۷)

آن کس که در روزهای آرزویش پیش از رسیدن مرگش، در عمل کوتاهی کند، دچار خسران شده است.

■ ۷۰٦ـ مَنْ قَلَّ حیاؤُه قَلَّ وَرَعُه. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳٤)

هر کس حیائش کم شد، پرهیزگاریش کم می گردد.

■ ۷۰۷ـ مَن قَلَّ وَرَعُه ماتَ قَلْبُه. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۳٤)

هر کس پرهیزگاریش کم شد، قلبش می‌میرد.



■ ۷۰۸ـ مَن کابَد الأمورَ عَطِب. (م. س، ص: ۳۳)

کسی که در ارتکاب کارها رنج کشید هلاک شد. [هرکه بی‌رأی در میانه شود. تیر احداث را نشانه شود.]



■ ۷۰۹ـ مَن كان له مِنْ نَفْسِهِ واعِظٌ كان عليه مِنَ الله حَافِظٌ. (نهج البلاغة، ص: ٤٢٢)

آن که واعظی درونی داشته باشد، از طرف خدا برای او نگهبانی است.

■ ۷۱۰ـ مَنْ كَتَمَ سِرَّه مَلَكَ أَمْرَه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

هر کس رازش را پنهان دارد، اختیار کارش در دست خود اوست.

■ ۷۱۱ـ مَنْ كَثُرَ خطؤه قَلَّ حَياؤُه. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٤)

کسی که خطایش زیاد گردد، تقوایش کاهش می‌یابد.

■ ۷۱۲ـ مَنْ كَثُرَ كلامُه كَثُرَ خطؤه[1]. (م.س، ص: ٣٤)

هرکس بسیار سخن بگوید، خطایش فراوان می‌شود.

■ ۷۱۳ـ مَنْ كَثُرَ مِزاحه لم يَخْلُ مِن حِقْدٍ عليه واستخافٍ به. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

هرکس بسیار شوخی کند، از دو حالت بیرون نیست: یا مورد کینه واقع می‌شود، یا تحقیر و خوار می‌گردد.

■ ۷۱٤ـ مَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بالجَهْلِ دام عَمَاهُ عَنِ الحَقِّ. (نهج البلاغة، ص: ٤١٥)

هرکس مجادله‌اش در جهالت بیشتر باشد، کوری‌اش از حق ادامه پیدا می‌کند.



■ ۷۱۵ـ مَنْ كَثُرَتْ نعمةُ الله عِنْده كَثُرَتْ حوائجُ الناس إليه. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

هرکس بیشتر از نعمت خداوند بهره‌مند باشد، نیاز مردم به او بیشتر است.

---

۱. در المحاضرات اليوسی، (۶۳۹/۲) چنین آمده است:... مَلامَه: سرزنش‌هایش.



■۷۱٦ـ مَنْ كَرُمَتْ عليه نفسُه هانتْ عليه شَهْوتُه. (م.س، ۲/۵۳۵)

آن که دارای کرامت نفس باشد، شهوات در پیش او بی ارزش خواهند بود.

■۷۱۷ـ مِنْ كُنوزِ الإيمانِ الصَّبْرُ على المَصائب. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳٤)

شکیبائی بر مصیبت‌ها، از گنج های ایمان است.

■۷۱۸ـ مَن لا رأسَ له لا جَسد له. (العقد الفريد، ٤/۱۷۰)

کسی که سر ندارد، تن ندارد.

■۷۱۹ـ مَن لا صَبْرَ له لا إيمان له. (م.س، ٤/۱۷۰)

کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.

■۷۲۰ـ مَنْ لانَ عُودُه كَثَفَ أغصانَه. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳۰)

هر که چوبش نرم باشد، شاخه‌هایش انبوه شود.

■۷۲۱ـ مَنْ لانَتْ أسافلُه صَلُبَتْ أعاليه. (المحاضرات لليوسي، ۲/٦۳۹)

هر که زیر دستانش نرم باشند، زبردستانش سخت خواهند بود.

■۷۲۲ـ مَنْ لانَتْ كلمتُه وَجَبتْ مَحبته. (الكامل، ۱/۵۵)

هرکس سخنش نرم باشد، مهر و محبّتش به دیگران ضرورت یابد.

■۷۲۳ـ مَنْ لكَ بأخيكَ كُلِّه؟ (المحاضرات لليوسي، ۲/٦۳۹)

چه کسی برایت برادری تمام عیار است؟





■ ۷۲٤ـ مَنْ لَمْ يَسْتقِم به الهُدى حادَ به الضلال. (البداية والنهاية، ۳۸۵/۷)

آن که هدایت او را به راه راست نیاورد، گمراهی او را به [چاه] هلاکت می کشاند.

■ ۷۲۵ـ مَنْ لم يُعْطِ قاعدًا لم يُعْطِ قائمًا. (مجمع الأمثال، ۵۳۵/۲)

آن که در حال نشسته و آسان به او داده نشد، در حال قیام و با تلاش نیز به او داده نخواهد شد.

■ ۷۲٦ـ مَنْ لم يَكُن له حَياءٌ ولا سَخاء فالموت أولى به مِنَ الحياة. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳٦)

کسی که شرم و بخشش ندارد، مرگ برای او از زندگی بهتر است.

■ ۷۲۷ـ مَنْ لَم يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الجَزَعُ. (نهج البلاغة، ص: ٤۳۷)

کسی که صبر وی را نجات نبخشد، جزع و بی‌تابی وی را از پای در می‌آورد.

■ ۷۲۸ـ مَنْ لَم يَنْفَعْهُ الحقُّ ضَرَّه الباطلُ. (البداية والنهاية، ۳۸۵/۷)

هرکس که از حق سود نجوید، باطل به او زیان رساند.

■ ۷۲۹ـ مَنْ مات قلْبُه دَخَلَ النار. (الإعجاز والإيجاز، ص: ۳٤)

هرکس دلش مرده باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود.



■ ۷۳۰ـ مَنْ مَزَحَ اسْتُخِفَّ به. (م.س، ص: ۳۳)

کسی که شوخی کند، او را سبك می‌شمارند.

■ ۷۳۱ـ مَنْ نَسِي خَطِيتَهُ استَعْظَمَ خَطِيةَ غيرِه. (م.س، ص: ۳۳)

کسی که گناهان خود را فراموش کند، گناه دیگران را بزرگ می‌شمارد.

■ ٧٣٢ـ مَنْ نَظَرَ اعْتَبَر. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

هرکه بنگریست [اندیشید]، عبرت گرفت.

■ ٧٣٣ـ مَنْ نَظَرَ فی عُيوب الناس فأنْكَرها ثم رَضِيها لنفسِه فذلك الأحمق بعينِه. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)

هرکس به عیوب دیگران مشغول باشد و مردم را به خاطر آن عیوب انکار کند سپس خودش به آن عیوب آلوده باشد احمق و نابخرد نامیده می‌شود.

■ ٧٣٤ـ مَنْ هابَ خاب. (العقد الفريد، ٢٥٨/٢)

آن که بترسد، محروم می‌گردد.

■ ٧٣٥ـ مَنْ هَتَكَ حِجاب غَيْرِه انكشفَتْ عوراتُ بَيتِه. (الإعجاز والإيجاز، ص: ٣٣)

کسی که پرده راز دیگران پاره کند، عیوب خانواده اش فاش خواهد شد.

■ ٧٣٦ـ مَنْ يُعْطِ باليد القَصِيرَةِ يُعْط باليد الطَّوِيلَة. (نهج البلاغة، ص: ٤٤٣)

کسی که به دست کوچک خود ببخشد، به‌دست بلند [از جانب خدا] به او بخشش می‌شود.

■ ٧٣٧ـ مَنْقَبَةُ المرء تَحتَ لسانه. (المحاضرات لليوسی، ٦٣٩/٢)

ارزش و رتبه آدمی در زیر زبان اوست.

■ ٧٣٨ـ مهْلَكُ المرء حِدَّةُ طَبْعِه. (م.س، ٦٣٩/٢)

نابود کننده آدمی، تندخویی اوست.

■ ٧٣٩ـ الموتُ طالبٌ لا يُعْجِزه هارب. (العقد الفريد، ٨٦/٥)

مرگ، خواهانی است که کسی نتواند از او بگریزد.





■ ۷۴۰ـ الموتُ لیسَ مِنْه فَوْتٌ، إنْ أقَمْتُمْ له أخَذَکم، و إنْ فَرَرْتم منه أدْرَکَکُم. (البدایة والنهایة، ۳۸۴/۷)

از مرگ گریزی نیست، اگر در جای خود بمانید، به سر وقتتان آید و اگر از آن بگریزید، شما را دریابد.

■ ۷۴۱ـ المَوَدَّةُ قَرابَةٌ مُسْتَفادَة. (نهج البلاغة، ص: ۴۴۰)

دوستی ورزیدن، پیوند [خویشاوندی] با مردم را فراهم آورد.

■ ۷۴۲ـ النّاس أبْناءُ الدنیا. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)

مردم، فرزندان دنیایند.

■ ۷۴۳ـ الناسُ أعداء ما جَهِلوا. (زهر الآداب، ۸۰/۱)

مردم، دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند.

■ ۷۴۴ـ الناسُ بِزَمانِهم أشْبَه مِنْهم بآبائِهم. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۲۸)

مردم به روزگار خود، شبیه‌ترند تا به پدران خود.

■ ۷۴۵ـ الناسُ مِن خَوفِ الذُّل فی ذُل. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۳۰)

مردم از ترس خواری، خود را به خواری می‌افکنند.

■ ۷۴۶ـ الناسُ نِیام فإذا مَاتُوا انْتَبَهوا. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۲۸)

مردم خفتگانند، هنگامی که مردند، به هوش می‌آیند.

■ ۷۴۷ـ نِسْیانُ الموتِ صَدأُ القَلْب. (المحاضرات للیوسی، ۶۴۰/۲)

فراموشی مرگ، زنگار دل است.



■ ۷۴۸ـ النُّصْحُ بيْنَ الملإ تَقْرِيع. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۳۵)

اندرز دادن در حضور جمع، سرزنش باشد.

■ ۷۴۹ـ نُصْرَة الإنسانِ فی الصِّدْق. (م.س، ۲/۶۴۰)

پیروزی آدمی در راستی است.

■ ۷۵۰ـ نَضْرَةُ[1] الوَجْهِ فی التَّصَدُّق. (م.س، ۲/۶۴۰)

شادابی چهره در صدقه دادن است.

■ ۷۵۱ـ نِعْمَ الشیءُ الهدیة أمام الحاجَة. (عیون الأخبار، ۳/۱۲۲)

بهترین کار این است که انسان برای کسی هدیه‌ای ببرد که به آن احتیاج داشته باشد. [چه نیکوست هدیه به هنگام حاجت.]

■ ۷۵۲ـ نِعْمَ القَرِینُ الرِّضَا. (نهج البلاغة، ص: ۴۱۱)

بهترین همنشین، رضایتمندی است.

■ ۷۵۳ـ نِعْمَةُ الجاهِل کرَوْضَةٍ فی مَزْبَلَة. (المحاضرات لليوسی، ۲/۶۴۰)

نعمت نادان مانند سبزه‌زاری است که در مزبله [سرگین‌دانی] بروید.



■ ۷۵۴ـ نُعِیَتْ إلیكَ نفسُك حین شابَ رأسُك. (م.س، ۲/۶۴۰)

در جوانی خبر مرگ به تو رسیده بود. [ای شده پیر کارِ ناشایست، در جوانیت توبه می‌بایست. چون نماندت قوای نفسانی، به ضرورت کنی پشیمانی]

---

۱. النضرة: نعمت و عیش و ثروت، و بنا بر قولی: نیکویی و درخشش. اللسان، (۵/ ۲۱۲)، نضر.

■ ۷۵۵ـ نِفاقُ المرءِ ذِلَّة. (الإعجاز والإیجاز، ص: ۲۹)

دورویی انسان، موجب خواری اوست.

■ ۷۵۶ـ نَفَسُ المَرْءِ خُطَاهُ إلی أَجَلِه. (مجمع الأمثال، ۳۶۷/۲)

نَفَس [های] انسان، گام‌های او به‌سوی مرگ است.

■ ۷۵۷ـ نَمْ آمنًا تَكُنْ سالمًا فی أمْهَدِ الفرش. (المحاضرات للیوسی، ۶۴/۲)

خاطر ایمن ساز تا در بهترین آرامگاه سالم بمانی.

■ ۷۵۸ـ نَوِّرْ قلبَك بالصَّلاة فی ظُلَمِ اللیل. (م.س، ۶۴/۲)

دل خود را در تاریکی شب به وسیله‌ی نماز شب نورانی کن.

■ ۷۵۹ـ نُورُ المؤمن قِیامُ اللیل. (م.س، ۶۴/۲)

نورانی [سیمای] مؤمن از بجای آوردن نماز شب است.

■ ۷۶۰ـ نور مَشِیبِكَ لا تُظْلِمْهُ بالمَعْصیة. (م.س، ۶۴/۲)

روشنایی پیری‌ات را با گناه تاریک مگردان.

■ ۷۶۱ـ نَوْمٌ علی یَقین خَیْرٌ مِن صَلاة علی شَكّ. (مجمع الأمثال، ۳۶۷/۲)

خواب همراه با یقین، بهتر از نماز [مستحبّی] همراه با شک و تردید است.

■ ۷۶۲ـ نَیْلُ المُنی فی الغِنَی. (المحاضرات للیوسی، ۶۴/۲)

رسیدن به آرزوها در ثروت و بی نیازی حاصل شود.

■ ٧٦٣ـ هاتِ ما عِندكَ تُعْرَفْ به. (م.س، ٦٤١/٢)
با آنچه داری بخشش کن که با آن شناخته می‌شوی.

■ ٧٦٤ـ هَانَتْ عليه نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عليها لِسَانَه. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)
کسی که زبانش را فرمانروای خویش گرداند، خود را پست و سبک کرده است.

■ ٧٦٥ـ هَرَبُكَ مِنْ نَفْسِكَ أشدُّ مِن هَرَبِكَ مِنَ الأسد. (المحاضرات لليوسی، ٦٤١/٢)
فرار تو از خویشتن، سخت‌تر از فرار تو از شیر [درنده] است.

■ ٧٦٦ـ هلاكُ المرءِ في العُجْب. (م.س، ٦٤٠/٢)
تباهی انسان، در خودبینی است.

■ ٧٦٧ـ هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ. (نهج البلاغة، ص: ٤٣٣)
هرکه ارزش و منزلت خود را نشناخت، تباه شد.

■ ٧٦٨ـ هَلَكَ الحريصُ و هو لا يَعْلَم. (المحاضرات لليوسی، ٦٤٠/٢)
حریص در حالی که متوجه نیست، نابود می‌گردد.

■ ٧٦٩ـ هَلَكَ من ادَّعی، و رَدِیَ مَن اقْتَحَم[1]. (البيان والتبيين، ٥٠/٢)
هرکس ادعا کرد نابود شد، و هر شخصی خواست به اقدامی بیش از توان خود به زور و تکلف دست زند، سرنگون گردید.

۱. در العقد الفرید، (۱۵۷/۴)چنین آمده است: هلک مَن اقتحم، وَ رَدِی مَن هوی: هر که خواست به اقدامی بیش از توان خود به زور و تکلف دست زند، نابود شد، و هر که هواپرستی کرد، سرنگون گردید.







■ ۷۷۰ـ الهَمُّ نِصْفُ الهَرَم. (نهج البلاغة، ص: ٤٣١)

غم خوردن، نیمهٔ پیریست.

■ ۷۷۱ـ هُما کفَرَسَی رِهان. (کتاب الأمثال، ص: ۱۳٤)

آن دو همانند دو اسب مسابقه [همزمان و به دنبال یکدیگر] هستند. [در موردی گویند که دو تن در فضل و غیر آن برابر و نزدیکند. و نیز برای دو مسابقه دهنده در دویدن.]

■ ۷۷۲ـ هِمَّةُ السَّعید آخِرتُه، و هِمَّة الشقی دُنیاه. (المحاضرات للیوسی، ۲/ ٦٤)

تلاش خوشبخت [برای کسب] آخرتش و تلاش نگون بخت، [برای کسب] دنیایش است.

■ ۷۷۳ـ هِمَّةُ المرء قیمتُه. (م.س، ۲/ ٦٤)

ارزش هر انسانی به اندازه همت اوست.

■ ۷۷٤ـ هُمُوم المرء بِقَدْرِ هِمَّتِه. (م.س، ۲/ ٦٤)

قصد و اراده آدمی به اندازه همت اوست.



■ ۷۷٥ـ هیهات لا یَمْنَع الضَّیمَ الذَّلیلُ. (البیان والتبیین، ۲/ ٥٦)

انسانِ زبون و خوار، [ستمِ] ستمکار را دفع نمی کند.

■ ۷۷٦ـ هیهات مِنْ نَصیحة العَدُو. (المحاضرات للیوسی، ۲/ ٦٤)

نیک خواهی نیاید از دشمن.



■ ۷۷۷ـ وَابَرْدها على كبدى إذا سُئلتُ عمّا لا أعْلَمُ أن أقول: الله أعْلَم. (تاريخ الخلفاء، ص: ۲۱۱)
گفتن «الله أعلم» در جواب سؤالی که نمی دانم، جگرم را خنک می کند. [کارم را آسان می گرداند.]

■ ۷۷۸ـ واساكَ مَنْ تَغافَل عنكَ. (المحاضرات لليوسی، ٦٤١/٢)
آن که از تو غفلت نمود، یارِ توست. [به دنبال بازخواست تو نیست.]

■ ۷۷۹ـ واعَجَبًا مِن جِدِّ هؤلاءِ فى باطِلِهم، وفَشَلِكم عَنْ حَقِّكم! (العقد الفريد، ١٦٠/٤)
شگفتا از سخت کوشی آنان در باطلشان و سستی شما در [گرفتن] حقّتان.

■ ۷۸۰ـ والاكَ من لم يُعادِك. (المحاضرات لليوسی، ٦٤١/٢)
دوست تو باشد آن که با تو دشمنی نورزید.

■ ۷۸۱ـ وَجِّهُوا آمالَكم إلى مَنْ تُحبُّه قُلوبُكم. (زهر الآداب، ٨١/١)
به کسی امیدوار باشید که قلبهایتان او را دوست دارد.

■ ۷۸۲ـ وَحدةُ المرء خَيْرٌ مِنْ جَليس السوء. (المحاضرات لليوسی، ٦٤١/٢)
تنهایی، بهتر است از همنشینی با زشت پیشه.

■ ۷۸۳ـ الوَرَعُ جُنَّةٌ[1]. (نهج البلاغة، ص: ٤١١)
پرهیزگاری، سپر نگهدارنده است.



---
۱. الجُنّة: سپر.



■ ۷۸٤ـ وِزْرُ صدقةِ المَنّانِ أعظمُ مِنْ أجْرِه. (المحاضرات لليوسى، ٦٤١/٢)
گناه صدقهٔ منت گذار، از ثوابش بیشتر است.

■ ۷۸٥ـ وضْعُ الإحسانِ فی غَیْرِ مَحَلِّه ظُلْم. (م.س، ٦٤١/٢)
قراردادن نیکی در غیر محلش، ستم باشد.

■ ۷۸٦ـ وَعْدُ الکریمِ نَقْدٌ. (م.س، ٦٤١/٢)
وعده انسان بخشنده، نقد و فوری است.

■ ۷۸۷ـ الولایاتُ مَضامیرُ الرِّجال. (مجمع الأمثال، ٥٣٥/٢)
حکومت‌ها، میدان آزمایش مردان است.

■ ۷۸۸ـ ولایةُ الأحمقِ سریعةُ الزَّوال. (المحاضرات لليوسى، ٦٤١/٢)
فرمانروایی احمق، زودگذر است.

■ ۷۸۹ـ وَلِیُّ الطفلِ مَرْزوق. (م.س، ٦٤١/٢)
سرپرست کودک، روزی‌یافته است.

■ ۷۹۰ـ الویلُ کل الویلِ لمن بُلِی بحِرمانٍ و خذلانٍ و عصیانٍ، واستحسَنَ لنفسِه ما یکرهُه لِغَیْرِه. (الإعجاز والإیجاز، ص: ٣٦)
وای به حال کسی که به محرومیت و خواری و نافرمانی مبتلا گشته و در نتیجه برای خود دوست دارد آن‌چه را از دیگران ناپسند می‌داند.





■ ۷۹۱ـ ویلٌ للحسودِ من حَسَدِه. (المحاضرات للیوسی، ۶۴۱/۲)
وای بر [جان] حسود از [غصه رنج] حسدش.

■ ۷۹۲ـ وَیْلٌ للنَّزَعَةِ[1] بأشْطَانِ[2] الرُّکِیِّ[3]. (العقد الفرید، ۱۶۳/۴)
وای بر کشندگان آب از چاه با ریسمان بلند [برای زمین بی‌حاصل].

■ ۷۹۳ـ یا بیضاءُ و یا صفراءُ اصْفَرِّی، و غرّا غیری. (التمثیل والمحاضرة، ص: ۳۰)
ای سپید [= سیم] و ای زرد [= زر] بدرخشید و غیر مرا بفریبید.

■ ۷۹۴ـ یأتیكَ ما قُدِّرَ لك. (المحاضرات للیوسی، ۶۴۳/۲)
آن‌چه برای تو مقدر گردیده، خواهد رسید.

■ ۷۹۵ـ یأمَنُ الخائفُ إذا وَصَلَ إلی ما خافَه. (م.س، ۶۴۳/۲)
ترسیده شده، زمانی که به آن‌چه از آن ترسیده شده برسد، آرام گیرد.

■ ۷۹۶ـ یَبْلُغُ الإنسانُ بالصِّدْقِ منازِلَ الکِبار. (م.س، ۶۴۳/۲)
راستگویی، آدمی را به جایگاه بزرگان می‌رساند. [هر که در صدق استوار بود، منزلش منزل کبار بود]



۱. النزعة: کسانی که سطل‌ها را [از چاه] می‌کشند.
۲. أشطان: ریسمان سطل.
۳. الرکی: چاه.



■ ۷۹۷ـ يَزِيدُ[۱] في العُمر الصَّدَقَة. (م.س، ۶۴۳/۲)
صدقه دادن، بر عمر می‌افزاید.

■ ۷۹۸ـ يَسْعَدُ الرَّجُل بِمُصَاحَبَة السَّعِيد. (م.س، ۶۴۳/۲)
آدمی در نتیجه همنشینی با سعادتمند، به سعادت می‌رسد.

■ ۷۹۹ـ يَسُودُ المرء قومَهُ بالإحسان. (م.س، ۶۴۳/۲)
مرد چون با قوم خود نیکی کند، سرور ایشان شود.

■ ۸۰۰ـ يَشْقَى الرَّجُلُ بمصاحبة السَّفيه. (م.س، ۶۴۳/۲)
آدمی در نتیجه همنشینی با نادان، بدبخت می‌گردد.

■ ۸۰۱ـ يَطْلُبُكَ رِزْقُكَ كما تَطْلُبُه. (المحاضرات لليوسى، ۶۴۳/۲)
روزی‌ات جویای توست، آن گونه که تو آن را می‌جویی.

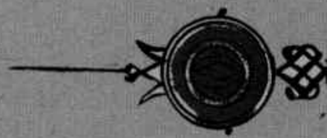
■ ۸۰۲ـ اليمينُ والشِّمالُ مَضَلَّةٌ، والوُسْطَى الجادَّةُ. (البيان والتبيين، ۵۰/۲)
چپ و راست، گمراهی و میانه، راه [حق] است.

■ ۸۰۳ـ يَنَامُ الرَّجُلُ على الثُّكْلِ، وَ لاَ يَنَامُ على الحَرب. (مجمع الأمثال، ۵۳۶/۲)
آدم داغ‌دار می‌خوابد، اما کسی که مالش غارت شده نمی‌خوابد.



---

۱. در روایتی دیگر در این‌باره چنین آمده است: یسود...



منابع و مآخذ

- أدب الخلفاء الراشدين: د. جابر قميحة، دار الكتب الإسلامية، و دار الكتاب المصري، و دار الكتاب البناني، قاهره، بيروت، د. ط. ت.
- الإعجاز و الإيجاز: أبومنصور الثعالبي، مكتبة دار البيان، بغداد، و مكتبة دار صعب، بيروت، د. ط. ت.
-الأمالي ويليه «الذيل و النوادر»: أبوعلي القالي، دارالكتب العربى، بيروت، د. ط. ت.
-البداية و النهاية: ابن كثير، دار التقوى، قاهره، (ط: ١)، (١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م).
-بهجة المجالس و أنس الذاهن و الهاجس: ابن عبدالبر، تحقيق: مرسي الخولي، دار الكتب العلمية، بيروت، (ط: ٢)، ١٤٠٢هـ- ١٩٨٢م).
-البيان و التبيين: أبوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق و شرح عبدالسلام هارون، دار الفكر، بيروت، د. ط. ت.
-تاريخ الخلفاء: السيوطي، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، المكتبة العصرية، بيروت، ط (١٤١٨هـ- ١٩٩٧م).

-التعازي و المراثي: أبوالعباس المبرد، حققه و قدم له محمد الديباجي، دار صادر، بيروت، (ط: ٢)، (١٤١٢هـ- ١٩٩٢م).
-التمثيل و المحاضرة: أبومنصور عبدالملک الثعالبي، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، الدار العربية للكتاب، بيروت، ط (١٩٨٣م).
-زهر الآداب و ثمر الألباب: الحصري، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم د. زكي مبارک، دار الجيل، بيروت، (ط: ٤)، (١٩٧٢م).
-سيرة و مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب: أبوالفرج عبدالرحمن بن الجوزي، خرج أحاديثه أحمد ابن شعبان بن أحمد، مكتبة الصفا، قاهره، (ط: ١)، (١٤٢٥هـ- ٢٠٠٤م).
-سر الفصاحة: أبومحمد عبدالله بن محمد ابن سعيد بن سنان الخفاجي، تحقيق علي فودة، مكتبة الخانجي، قاهره، (ط: ٢)، (١٤١٢هـ- ١٩٩٤م).
-الصناعتين الكتابة و الشعر: أبوهلال العسكري، تحقيق علي محمد البجاوي و محمد أبوالفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، بيروت، ط (١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م).
-العقد الفريد: ابن عبد ربه، تحقيق د. عبدالمجيد الترحيني و د. مفيد محمد قميحة، دار الكتب العلمية، بيروت، (ط: ٣)، (١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م).
-عيون الأخبار: ابن قتيبة، دارالكتب العربى، بيروت، نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب المصرية لسنة (١٣٤٣هـ- ١٩٢٥م).
-الفهرست: النديم، ضبطه و شرحه و علق عليه و قدم له د. يوسف على طويل، دار الكتب العلمية، بيروت، (ط: ١)، (١٤١٦هـ- ١٩٩٦م).
-الكامل في اللغة و الأدب: أبوالعباس محمد بن يزيد المبرد، تحقيق محمد أبوالفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، بيروت، (ط: ١)، (١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م).
-لسان العرب: ابن منظور، دار صادر، بيروت، (ط: ٣)، (١٤١٤هـ- ١٩٩٤م).





-كتاب الأمثال: أبوعبيد القاسم بن سلام، حققه و علق عليه و قدم له د. عبدالمجيد قطامش، دار المأمون للتراث، دمشق، بيروت، (ط: ١)، (١٤٠٠هـ- ١٩٨٠م).
-كتاب جمهرة الأمثال: أبوهلال العسكري، حققه و علق حواشيه و وضع فهارسه محمد أبوالفضل إبراهيم و عبدالمجيد قطامش، دار الجيل، بيروت، (ط: ٢)، (١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م).
-لباب الآداب: أسامة بن منقذ، دار الكتب العلمية، بيروت، ط (١٤٠٠هـ- ١٩٨٠م).
-المثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر: ضياء الدين ابن الأثير، قدم له و حققه و علق عليه د. أحمد الحوفي و د. بدوي طبانة، دار نهضة مصر، قاهره، (ط: ٢).
-مجمع الأمثال: الميداني، ضبط و تعليق سعيد محمد اللحام، دار الفكر، بيروت، ط (١٤١٢هـ- ١٩٩٢م).
-مجمع الزوائد: على بن أبي بكر الهيثمي، دار الريان، قاهره، بيروت، د. ط. ت.
-المحاضرات في اللغة و الأدب: الحسن اليوسي، تحقيق و شرح محمد حجي و أحمد الشرقاوي إقبال، دار الغرب الإسلامى، بيروت، ط (١٤٠٢هـ- ١٩٨٢م).
-مكتبة العصر الجاهلي و أدبه: د. عفيف عبدالرحمن، دار الأندلس، بيروت، (ط: ١)، (١٤٠٤هـ- ١٩٨٤م).
-نهج البلاغة: الشريف الرضي، شرح الأستاذ الإمام الشيخ محمد عبده، دار الحديث، قاهره، ط (١٤٢٤هـ- ٢٠٠٤م).

***